



فرهنگ نام‌های

آریایی

پروفسور دکتر فاروق صفی زاده

محمد ملکان سرشت





این اثر علمی - پژوهشی بر پایه منابع و متون باستانی ایران، ریشه‌شناسی واژگان، بررسی و تحقیق شده و از نام‌های تمام اقوام ایرانی بهره گرفته و برای تهیه آن بیش از پانصد منبع ایرانی و خارجی بررسی شده است. در پیش گفتار کتاب با نام و نام گذاری در ایران باستان و ریشه‌های مشترک اسامی ایرانی و اروپایی و... آشنایی شویم.



واژگان برگزیده این نامنامه، دارای ریشه پهلوی و اوستایی بوده و آوانگاری (فونتیک) لاتین، بیشتر بر پایه زبان انگلیسی است. برای آسانی بیان و پرهیز از واژگان دشوار و ناآشنا، از آوردن نام‌هایی که دارای بیش از سه بخش بوده، خودداری گردید و از میان خوانش‌ها و تلفظ‌های چندگانه یک نام بنیادین، روان‌ترین و زیباترین اسم را برگزیده‌ایم.



نشر مرکز



فرهنگ نام‌های اریایی (پانتویی)

۸۸۹۶۵۰۹۸: تلفن ۳۹۸۸-۱

فرهنگ نام‌های آریایی

پروفسور دکتر فاروق صفی‌زاده / محمد ملکن سیرشت

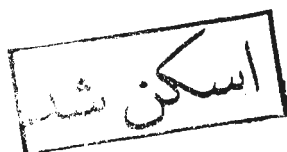
۵۸/۰۲

۱۸/۱۰





تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادب



فرهنگ نام‌های آریایی

پروفسور فاروق صفی‌زاده

محمد ملکان سرشت



آشپانه کتاب

۱۳۸۴



آشپانه كتاب

آپابان ولپعصر - روبه روی بپمارستان دی

آپابان دوم گانندی - شماره ۳/۱

تهران - کدپستی ۱۵۱۶۷

تلفن: ۸۸۷۷۵۱۵۱ دورنگار: ۸۸۸۸۵۸۶۹

<http://www.ashyanehketab.com>

Email: info@ashyanehketab.com

صفی زاده، فاروق ۱۳۴۶ -

فرهنگ نام‌های آریایی / فاروق صفی زاده، محمد ملکان سرشت.---

تهران: آشپانه کتاب، ۱۳۸۴.

۲۰۴ ص. --- (انتشارات آشپانه کتاب؛ ۹۹)

ISBN: 964-6350-99-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیا.

کتابنامه: ص. ۱۹۵-۱۹۷.

۱. نام‌های ایرانی -- واژه نامه‌ها. ۲. نام‌های اشخاص -- ایران --

واژه نامه‌ها. الف. ملکان سرشت، محمد، ۱۳۵۵ -- ب. عنوان.

۹۲۹/۴۴۰۳

CS ۳۰۲۰/۷ ص

م ۸۴-۲۸۸۴۹

کتابخانه ملی ایران

فرهنگ نام‌های آریایی

پروفسور دکتر فاروق صفی زاده / محمد ملکان سرشت

ویراستار: فزاله عطایی

طرح جلد: علی انوری

چاپ یکم، ۳۵۰۰ نسخه، چاپ و صحافی کهر

شابک: ۲-۹۹-۶۳۵۰-۹۶۴

ناشر: آشپانه کتاب

شماره نشر: ۱۰۰

تهران - زمستان ۱۳۸۴

بها: ۲۲۰۰ تومان



فهرست

صفحه	عنوان
۷	سخن ناشر.....
۹	یادداشت.....
۱۱	پیش گفتار.....
۴۷	آ.....
۵۷	ا.....
۶۵	ب.....
۷۵	پ.....
۸۴	ت.....
۹۰	ج.....
۹۳	چ.....
۹۶	خ.....
۱۰۱	د.....
۱۰۷	ذ.....
۱۰۸	ر.....
۱۱۶	ز.....
۱۲۱	ژ.....
۱۲۲	س.....
۱۳۰	ش.....

۶ • / فرهنگ نام‌های آریایی

غ.....	۱۴۰
ف.....	۱۴۱
ک.....	۱۴۷
گ.....	۱۵۲
ل.....	۱۵۹
م.....	۱۶۰
ن.....	۱۷۴
و.....	۱۸۰
ه.....	۱۸۳
ی.....	۱۸۸

سختن ناشر

چون فرزندی، به وجود آید، ابتدا باید به تسمیه او اقدام کرد به نامی نیکو؛ چه، اگر نامی ناموافق بر او نهند، مدت عمر از آن ناخوشدل باشد.

(خواجهمصیرالدین توسی: اخلاق ناصری)

نام (Name) و نامه و ناموس (Nomos) و بسی واژه‌های هم‌خانواده، نشانگر ارج و اهمیت اسم‌گذاری در زبان و فرهنگ بشری است. در استوره‌های آیینی، جهان از کلام خداوند پدید آمد و پس از آفرینش انسان، خداوند به او نام چیزها را آموزانید. بسیاری از نام‌ها، در واقع صفت‌ها و ویژگی‌های طبیعی به شمار می‌رفتند که برای نوزادان، به گونه نام برگزیده می‌شدند؛ مانند: بُرزو (بلندبالا) و تَهْمَتَن (قوی‌هیکل). همچنین نام‌های پدیده‌های هستی، همراه با پیشوند یا پسوند؛ مانند: مَه‌وَش (مانند ماه) و خوروش (مانند خورشید). و نام‌هایی که دارای پسوند «-اسپ»؛ جاندار دوست‌داشتنی و باوفا و نیرومند و یکی از نمادهای ایزد خورشید، را به همراه دارند؛ مانند: گشتاسپ و تهماسب (توماس).

در فرهنگ‌ها و بینش‌های کهن، به این باور برمی‌خوریم که هر نام دارای پژواک ویژه‌ای در سرنوشت و طالع هر فرد دارد.

گاهی برای نوزادان دو نام برمی‌گزیدند و نام راستین و واقعی او را پنهان داشته و بچه را به نام دوم می‌خواندند. نام‌گذاری نوزاد در ششمین شب زایش انجام می‌گرفت و ایرانیان، نخستین مردمانی بودند که هر سال، جشن زادروز و تولد خود و دیگران را برگزار می‌کردند. یکی از شیوه‌های گزینش نام، چشم‌داشت به ماه زایش بود. برای نمونه، اگر نوزاد در مهر ماه به دنیا می‌آمد، نام‌هایی اینچنین بر او می‌نهادند: مهرداد، میترا، مهرانگیز و ...

بایسته است که بدانیم هر نام، در بردارنده گوشه‌ای از تاریخ و فرهنگ مردم است و پدران و مادران باید از گزینش نام‌های ننگین و بی‌معنی و نامناسب، پرهیز کنند.

آشپانه کتاب

یادداشت

Gh - غ	a - آ	۱) واژگان برگزیده این
F - ف	E - اِ	نامنامه، دارای ریشهٔ پهلوی
Q - ق	O - اُ	و اوستایی هستند.
K - ک	A - آ	۲) آوانگاری (فونتیک)
G - گ	I - ای	لاتین، بیشتر بر پایهٔ زبان
L - ل	U - او	انگلیسی است.
M - م	B - ب	۳) برای آسانی بیان و
N - ن	P - پ	پرهیز از واژگان دشوار و
V - و	T - ت	ناآشنا، از آوردن نام‌هایی
H - ه	J - ج	که دارای بیش از سه بخش
Y - ی	Ch - چ	(هجا، سیلاب) بود،
	Kh - خ	خودداری گردید.
	D - د	۴) از میان خوانش‌ها و
	Z - ذ، ز	تلفظ‌های چندگانهٔ یک نام
	R - ر	بنیادین، روان‌ترین و
	Zh - ژ	زیباترین اسم را
	S - س	برگزیده‌ایم.
	Sh - ش	

پیش گفتار

نام و نام گذاری در ایران باستان

بر پایه‌ی دستاوردهای باستانی و سرچشمه‌های دینی، ایرانیان نخستین کسانی بودند که به نام و نام گذاری اهمیت به‌سزایی داده‌اند. کهن‌ترین متن باستانی جهانی که امروز به یادگار مانده، متن گاتاهای اشو زرتشت است که در آن نام‌های مقدسی ذکر شده است. همچنین در علوم ستاره‌شناسی نیز استفاده از نام‌ها بخصوص در علم‌الاعداد در ایران باستان رواج داشته است. در متون دینی ادیان توحیدی نیز اشارات زیادی به نام و اسم، بخصوص نام‌های خداوند شده است. در آوستا، کتاب مهریان و گاتاه‌ها، کتاب مقدس زرتشتیان نام‌هایی آمده از جمله، نام‌های سی روز ماه که از آوستا سرچشمه گرفته است:

اورمزد، بهمن، اردی بهشت، شهریور، سپندارمذ، خورداد،
امرداد، دی به آذر، آذر، آبان، خیر، ماه، تیر، گئوش، دی به مهر،
مهر، سروش، رشن، فروردین، وهرام، رام، باد، دی به دین، دین،
ارد، اشتاد، آسمان، زامیاد، ماتره‌سپند، اتارام، ایزان.
همچنین آهورامزدا، خدای هستی‌بخش دانای بزرگ نیز
نام‌هایی در آوستا دارد از جمله:

یزت، هروی‌سپ‌اگا، هرمزن، ابده، بوئستف، چمغ، توم‌آفینه،
پرونده، هموایف، گیرا، چیمنا، هروی‌سپ‌توان، هروی‌سپ‌خولای،
اوی‌انجام، فراخته، پروزه‌تره، ابره‌هونت، آنایاف، آدرو، اچیم،

سپینا، اوزا، ناشا، پرورا، تاوینه، آیین‌آوینه، ادن‌تاوینه، واسنا، مینوتوم، خرئوشیت‌توم، هرویسپ‌توم، هوس‌پاس، هرهمیت، هرنگفری، اش‌ترنا، تروینس، انوشک، فرشک، پزوهدهد، خواپر، آوخشایا، اورزا، اسی‌تووه، رازکیروگ‌ریستک، ورون، افریپ، اوفریت، ازوی، کام‌رت، فرامان‌کام، ایختن، افروموش، همارنا، شنایا، اترس، ابیش، افرازدوم، هم‌چون، مینوستیگر، امینورگر، مینونهب، آذرباتگر، آذرنگر، وات‌آذرگر، وات‌نمگر، وات‌گل‌گرو، وات‌گیردتوم، آذرکیبیریت‌توم، وات‌گرجای، آوتوم، گل‌آذرگر، گل‌واتگر، گل‌نمگر، گرگر، گراگر، گراگر، گراگر، اگویان، ازمان، آموشت، هوشیار، فشوتنا، پتھمانی، پیروزگر، خودای، آهوره‌مزده، ابرین‌کوهن‌توان، ابرین‌نووتوان، وسپان، وسپار، خواور، آهو، اوخشیدتر، داتار، ریومند، خرهمند، داور، کرفگر، بوختار، فرشوگر.

این نام‌ها هر کدام معانی گوناگونی دارند که صفات و خصوصیات خداوند را می‌نمایاند. هم‌چنین نام‌های فرشتگان و ایزدان آهورامزدا (امشاسپندان) و دیگر نام‌های ایزدانوان ایران‌باستان به‌ویژه نام «مهر» که یکی از بزرگ‌ترین نام‌ها بوده و فرنام زرتشت، لقبی بوده برای کسانی که به پله‌ی هفتم آیین مهر می‌رسیده‌اند. هم‌چنین، در نام‌گذاری نوزاد تولد یافته، آیین‌های باشکوهی در ایران‌باستان وجود داشته است. (در مدت هفت‌شبانه روز) آتش نیز در ایران‌باستان و در کتاب آوستا و گاتاها نام‌هایی دارد از جمله برای هفت‌آتش و آتشکده‌های مقدس که هر کدام نام ویژه‌ی داشته است. هم‌چون: آذربرزی‌سونگه، آذروهو‌فریان، آذراوروازیشت،

آذروازیش، آذر سپینشت، آتش‌نشیری‌سنگه، در شاهنامه نیز نام‌های مقدسی آمده و هم‌چنین نام‌های بزرگان و پادشاهان ایرانی، هم‌چون: آبتین، آرش، آزر، آزرم، آذر میدخت، آفریدون، آهرمن و

....

در حماسه‌ی عظیمی چون شاهنامه، گستره‌ی نام‌های خاص به حدی وسیع است که ناچار برای شناخت چگونگی تفاوت و تباین برخی از آن‌ها با آثار ادبی و تاریخی دیگر، بایستی علل و عوامل متعددی را در نظر داشت:

نخست آنکه، قهرمانان ایرانی و بیگانه‌ی شاهنامه اگر چه اغلب نامور و پرآوازه بوده‌اند، اما به یکسان داستان زندگیشان در شاهنامه و دیگر آثار ادبی، مورد توجه قرار نگرفته است و در نتیجه ماجراهای آنان در کتاب‌های مختلف، افزوده‌ها یا نقصان‌هایی یافته است. اما به مدد همین منابع مختلف می‌توان تصویری کامل‌تر از نام‌ها و حوادث مربوط به آن‌ها پیدا کرد. برای مثال برخی از اشارات در کتاب تاریخ طبری و ترجمه‌ی بلعمی از تاریخ طبری، غرر ثعالبی، سنی‌ملوک‌الارض و الانبیاء حمزه، مجمل‌التواریخ و دیگر کتب تاریخی وجود دارد که در شاهنامه نیست و برعکس در شاهنامه در مورد قهرمانی دلاور، داستانی آمده است که در کتب دیگر مورد توجه قرار گرفته است (نظیر داستان سهراب) که این امر نشان دهنده‌ی اختلاف منابع نابود شده و یا نحوه‌ی قضاوت شاعر و نویسنده در مورد صاحبان نام است که موجب بازماندن نامی و از میان رفتن نامی دیگر و در نتیجه دوام یا زوال داستان مربوط به آن شده است.^(۱)

۱- طبری، ج ۱، ص ۴۳۵ - و ۴۳، بلعمی، ص ۳۶، ابوریحان، آثار الباقیه، ص

دوم؛ از آن جاکه در تاریخ‌هایی که تا قرن ششم هجری به زبان فارسی یا عربی تألیف شده است، اغلب نویسندگان بیان اهم وقایع را در نظر داشته‌اند؛ (اگر چه گاه‌گاه اغلب به داستان‌های حماسی یا افسانه‌ای اشاره شده است.) در آن‌ها کلاً جز به زندگی شاهان و خانواده‌های شاهی و پهلوانان طراز اول توجه نشده است و اهمیت امر سبب شده است تا از بسیاری از نام‌های خاص شاهنامه نظیر نام‌های توران و ترکان و کشانیان و رومیان و ایرانیان که مقامی ممتاز نداشته‌اند، در کتب دیگر یافت نشود، و گزارش تطبیقی در این مورد را دشوار نماید.

سوم؛ در شاهنامه برخی از شاهان هاماوران و مازندران، خاقان چین، سالار مکران، قیصرها، فغفوران و برخی دیگر از کسان چون مادر سیاوش و منوچهر و دختران و زنان شاهنامه و پهلوانان نام برده نمی‌شوند، حال آن که در کتاب‌های دیگر می‌توان نام آنان را یافت.

چهارم؛ منابع مورد استفاده‌ی فردوسی از قبیل خدای نامه‌ها،

۲۲۰، غرراخبارملوک‌الفرس، ص ۹۲، اخبارالطوال، ص ۱۳، مجمع‌التواریخ، ص ۴۳.

هم‌چنین رجوع شود به ص ۲۲۱-۲۲۲ بهار و ادب فارسی که بهار در مورد سلم و تور و ایرج می‌نویسد: بندهشن‌سلم، توج و ایریک ضبط کرده است. مورخین اسلامی مانند طبری و سایر قدما به اختلاف طوج، شرم، ایرج، طوژ، سلم، سدم، ایرج نوشته‌اند. فردوسی سلم و تور و ایرج آورده است و با آن که تور به اصل آوستایی نزدیک‌تر است، معلوم نیست چرا متقدمین او را طوج - طوژ - ذکر کرده‌اند. ظاهراً علت آن است که مأخذ طبری و ابوعلی مسکویه و بیرونی، بندهشن بوده و چون در بندهشن توجه ذکر شده، آنان متابعت کرده‌اند و مأخذ فردوسی خداینامه بوده و مأخذ خداینامه آوستا، لذا درست‌تر ضبط شده است.

شاهنامه‌ی ابومنصوری و روایت‌های شفاهی که برای فردوسی نقل شده بود، مسلماً همگی در جزئیات وقایع با یکدیگر مشترک نبوده‌اند و احتمالاً برخی از نام‌ها به مرور روزگار تغییرات فراوان یافته بوده است و بدین ترتیب می‌توان تصور کرد که بسیاری از اختلافات موجود، در گستره‌ی نام‌های شاهنامه با آثار ادبی و تاریخی دیگر، ناشی از همین پدیده باشد.

پنجم؛ عوامل مربوط به خط و زبان که خودبه‌خود موجب برخی از تغییرات صوتی یا تصویری در نام‌ها شده است و تغییراتی که در ترجمه از پهلوی به عربی و فارسی یا از فارسی به عربی و بازگشت مجدد کلمه به متون فارسی حاصل شده، دسترسی شاعر یا نویسنده به متنی که کمتر یا بیشتر از این تغییرات برخوردار شده، نیز از عوامل عمده‌ی تفاوت نام‌ها است. خواندن غلط برخی از نام‌ها و یا اشتباه در نقل آن‌ها و همچنین تقدم و تأخر در اجزاء یک نام ساده یا مرکب به دلیل وزن شعر و بسیاری از عوامل دیگر، در ایجاد این تفاوت‌ها دخالت داشته است و آنچه بیان بخشی از آن به اجمال در این‌جا مورد نظر است، بررسی و مقایسه‌ی نام‌هایی است که صرفاً بدین عوامل زبانی مربوط است. اما از آن‌جا که موارد این اختلاف بسیار زیاد است، در این‌جا به بیان برخی از نمونه‌های موجود در بخش الف، همزه، ب و پ می‌پردازد و طبعاً تنها آن عده از نام‌هایی که در شاهنامه آمده و در کتاب‌های دیگر با تفاوت‌هایی ضبط شده است مورد نظر خواهد بود.

مهم‌ترین عوامل اختلاف در این مورد عبارت‌اند از:

الف: عامل تبدیل حروف و اجزای کلمه، مانند: «آذرنوش و

نوش آذر، «اندیریان و اندریمان»، «فربرز و بُرزفَری»، «اسپنوی و اسنپوی».

ب: عامل خط و اختلاف خواندن مانند: «أرجاسپ، أرجاسف، خُرزاسف، هُزاراسف»، «پَهَلَبُد و بارَبُد».

ج: عامل تبدیل حروف و اختلاف نگارش مانند: «اسفندیار و اسفندیاذ»، «بارمان و باذمان»، «بَرته و فَرته»، «بَستور و نَستور»، «سُرخه، سُرخه»، «سوفزای، سوفرا و سوخرا» (که سوفرا غلط و صحیح آن سوخرا است). یا «شیروی بهرام» در شاهنامه که در منابع دیگر «شروین» آمده است. یا «آرمایل و گَرمایل» که در بعضی از نسخه‌های شاهنامه «آرمانک و گَرمَانک» ضبط شده است و به نظر برخی این صور اخیر صحیح است.^(۱)

د: عامل تغییر زبانی کلمه مانند: «ویشتاسپ و گُشتاسپ، یشتاسف»، «ویستَهَم و گُستَهَم و بَسطام».

ه: تغییرات عجیب مانند: جَریره و بُرزآفرید که احتمالاً به تفاوت منابع یا اشتباه در قرائت و نقل نام‌ها مربوط است یا ناهید (کتایون) که در شاهنامه زن گُشتاسپ است، ولی همین زن در آوستا نامش «هوتنوس» و در پهلوی «هوتوس» است.^(۲)

ناگفته نماند که گاهی نیز، اختلاف نسخ شاهنامه در ضبط یک نام، گزینش صورت دقیقی از یک نام را به عنوان شکل صحیح‌تر دشوار می‌سازد، مثلاً نام «أخواست»، سردار تورانی در نسخ شاهنامه (خطی و چاپی) به صورت‌های «اوخواست، أَخُست، أَخواشت» ضبط

۱- عبدالحسین نوشین، سخنی چند درباره‌ی شاهنامه، ص ۱۵.

۲- حماسه‌سرایی در ایران، ج ۳، ص ۵۳۲.

شده است که مسلماً تنها یکی از این صورت‌ها می‌بایستی اصلی باشد و شاید هم صورت واقعی واژه هیچ‌یک از این واژگان نباشد.^(۱) برخی از نام‌های شاهنامه و اختلاف نسخ:

۱. آبتین (abtin): این نام که در آوستا به صورت ATHVOYA (آته ویا) آمده است.^(۲)

به عقیده‌ی مرحوم بهار، به الف کشیده و بای ساکن و تای قرشت و یاء معروف و نون غلط است.^(۳) اصل آن در بُندِهشَن «آسپیان» است و طبری و سایر مورخان «آثفیان» ضبط کرده‌اند و در کتاب شهرستان‌های ایران به پهلوی «آتونبیان، آتوبین و آتونبیان» است و تفاوتی که بین آسپیان و آثفیان طبری است از آن است که در اصل لغت‌شاء بوده و در بندِهشَن آن را به س برگردانده‌اند. ضبط شهرستان‌های ایران از این کلمه نیز به دلیل فاصله‌ی زیادی است که ظاهراً بین تألیف این دو کتاب بوده است و باعث شده است تا «آث‌پیان» و «آتوبین» بعدها «آبتین» شود که در عهد فردوسی صورت اخیر رواج داشته است و اگر احتمال دخالت کاتبان را فراموش کنیم، به نظر می‌رسد که صورتی که فردوسی به کار برده است، غلط و صحیح کلمه «آتبین» باشد، اما بارتلمه (شرق‌شناس) با ارایه‌ی اصل سنکسريت این کلمه که APTIYA (آپتیا) است، معتقد است که آبتین هم محملی پیدا می‌کند.^(۴) و

۱- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص ۱۰۷، ج ۲۴، یوستی، ص ۱۳، طبری، ج ۱، ص ۱۱ دوح همان ص: مجمل، ص ۹۰.
 ۲- برهان قاطع ج ۱، ص ۱۳، حد.
 ۳- بهار، مقالات بهار، ج ۲، ص ۲۲۰.
 ۴- بارتلمه، ۳۲۳.

بنابر آن چه در کتاب اساطیر ایران آمده است، aptya در ریگ‌ودا (کتاب آئین بودا) به صورت AOWYA (آئوویا) در آوستا در آمده است.^(۱) یوستی، در فرهنگ خود در ذیل واژه‌ی APPHYA از کلمه‌ی ATHYA پدر فریدون یاد می‌کند و به صورت‌های غلط این واژه مانند اثفیال که در مجمل‌التواریخ آمده اشاره می‌کند.^(۲)

۲. آذر‌نوش (Azar-nouš): در شاهنامه این نام به صورت نوش‌آذر است، اما در عربی و طبری آذر‌نوش است. احتمالاً فردوسی به دلیل وزن شعر این نام را بدین صورت به کار برده است: نوش‌آذر. در شاهنامه نام آتشکده‌ی نوش‌آذر بلخ و فرزند اسفندیار است.^(۳)

۳. آرجاسپ (Arjasp): در شاهنامه نام پادشاه توران است که نوه‌ی افراسیاب بود.^(۴)

در نسخه‌های مختلف تاریخ طبری، این نام به صورت‌های خرزاسف، جرزاسف و جوراسف ضبط شده است که فرزند کی‌شراسف است.^(۵) نویسنده‌ی غرر که مسلماً از متن شاهنامه‌ی ابومنصوری پیروی می‌کرده است، این نام را از آن کتاب گرفته و به صورت «آرجاسف» به کار برده است.^(۶)

اما اشاره کرده است که ابن‌خردادبه، این نام را «هزاراسف» و

۱- ولف، ص ۸۲۱، یوستی، ص ۳۲۱: (Anoš a dhar,nUšadher) و

همچنین نامنامه‌ی یوستی، ص ۱۷، طبری.

۲- غرراخبارملوک‌الفرس، ص ۳۶۲، طبری، ج ۱، ص ۶۸۰

۳- لغت‌شهنامه، ص ۲۲۲.

۴- ولف، ص ۵۲، یوستی، نامنامه‌ی ایران، ص ۲۲-۲۱.

۵- طبری، ج ۱، ص ۶۱۷

۶- غرر، ص ۳۳۶، مجمل‌التواریخ، ص ۳۰، ۵۱، ۵۲.

طبری «خرزاسف» آورده است.^(۱)

و بدین ترتیب فردوسی و ثعالبی هر دو این کلمه را بسیار نزدیک به اصل آوستایی آن به کار برده‌اند؛ زیرا این نام در آوستا Arjat Aspa (در لغت به معنی دارنده‌ی اسب باارزش)^(۲) آمده است و در یشت نهم با صفت Dravant (دروند، دروغ‌پرست) ذکر شده است. در روایات پهلوی این نام «ارزاسپ» Artchasp, Arjasp و «خرزاسپ، خرچاسب و خرچاسپ» خوانده شده است.^(۳)

تاریخ‌نویسانی که از متن طبری پیروی کرده‌اند، این نام را از «خرزاسف» نوشته‌اند^(۴)؛ اما ضبط طبری خود نتیجه‌ی بدخواندن شکل پهلوی کلمه بوده است که بلعمی نیز آن را به صورتی دیگر گرفته و «خزاسف» به کار برده است.^(۵) ضبط دینوری از همه‌ی صورت‌های دیگر دورتر است، چه در آن جا «خرزالف» آمده است.^(۶)

۴. ارنواز: که طبری نامش را «اروناز» ضبط کرده است و مرحوم بهار این ضبط را بر شاهنامه برتری می‌دهد.^(۷)

۵. اسفندیار: شاهزاده‌ی ایرانی، پسر گشتاسب‌شاه. این نام که به این صورت در شاهنامه به کار رفته است^(۸)، در غرر،

۱- غرر، ص ۲۶۳.

۲- یشت‌ها ۱، ص ۲۸۵ ح.

۳- حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۸۲، ۵۸۳ و بهار ادب فارسی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۴- ابن‌ابی‌الفدا، المختصر، ص ۷۴.

۵- بلعمی، ص ۵۹.

۶- بهار و ادب فارسی، ص ۲۲۲.

۷- بهار و ادب فارسی، ص ۲۲۰.

۸- ولف، ص ۶۰ و ۶۱.

اسفندیاذ^(۱) و در اخبار الطوال، اسفندیاذ^(۲) است، اما در طبری^(۳)، بلعمی^(۴)، و مجمل‌التواریخ^(۵) همانند شاهنامه «اسفندیار» آمده است.

صورت آوستایی این نام spentedata شکل پهلوی آن spenddat و spendyat است و در بُندهشن، «سپندیات» به کار رفته است،^(۶) اما بهار می‌نویسد نام این شخص در پهلوی همه جا بدون تخلف «سَبَندیان» است.^(۷) بدین ترتیب ضبط غرر و اخبار الطوال به صورت اصلی کلمه نزدیک‌تر است، اما مسلماً فردوسی و کسانی که پیش از او اسفندیار را به کار برده‌اند، از یک شکل رایج کلمه استفاده کرده‌اند و مروج‌الذهب همین کلمه را به صورت «اسبندیار» آورده است.^(۸)

۶. اشکش: در شاهنامه، در مجمل‌التواریخ به صورت «آغش» و «هادران» آمده است و بهار معتقد است که فردوسی آغش را اشکش گفته است که تصحیف شده‌ی ایام بعد است.

۷. افراسیاب: این شخص را در آوستا «فران‌اسیان» و «فرنگرَسین» Frangrasian خوانده‌اند و کتاب‌های پهلوی همه‌جا

۱- غرر، ص ۲۵۸

۲- اخبار الطوال، ص ۲۸۲۷ و ۲۹

۳- طبری، ج ۱، ص ۶۸۳

۴- بلعمی، ص ۷۰

۵- مجمل‌التواریخ، ص ۳۰ و ۳۳

۶- یوستی، ص ۶۰۸

۷- بهار و ادب فارسی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۸- مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۱۲۱.

وی را «فراسیاک» نوشته‌اند و جهت اختلاف آوستا با متن‌های پهلوی ظاهراً آن است که نون در کلمه‌ی فران و نون آخر در کلمه‌ی راسیان به واسطه‌ی لطافت یا دشواری تکلم، بعدها حذف شده و فران راسیان، فرارسیا شده و دو را یکی شده و کاف که در خط پهلوی به آخر لغاتی که به حروف مصوّته ختم می‌شوند قرار دارد، بر آن افزوده‌اند و فراسیاک شده است.^(۱) در تاریخ طبری چاپ لندن، فراسیاب و در چاپ مصر افراسیاب است و ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا، فراسیاب بدون الف ضبط کرده‌اند.

در شاهنامه افراسیاب آمده است که به نظر بهار چون افراسیاب به بحر متقارب نمی‌آمده، الفی بر آن الحاق شده، اما اختلاف باء در شاهنامه و طبری و غیره معلوم نیست و ظاهراً گناه از بی‌نقطه بودن خط است، در قدیم واضح روایات فراسیاک است.^(۲)

۸. اندریمان (Andarimán): این نام که به همین صورت در بعضی نسخ شاهنامه به کار رفته است.^(۳) در طبری اندرمان ضبط شده که برادر افراسیاب است.^(۴) اما در غرر، کندریمان^(۵) و در کتاب یادگار زیربان، آندیرمان است، همانند شاهنامه‌ی مسکو، برادر ارجاسپ. از آن جا که صورت آوستایی این نام wandar mainiš است، می‌بایستی این واژه در فارسی «وندریمان» باشد، ولی تحریف

۱- ولف، ص ۸۱ و شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶، ص ۸۴.

۲- طبری، ج ۱، ص ۶۱۱

۳- غرر، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۴- یوستی، ص ۲۱ و ۱۶، مزدیسنا و ادب فارسی، ص ۳۴۹. شاهنامه، چاپ اول، ج ۴، ص ۹۲.

۵- برهان، ص ۱۷۱، ج ۲، فرهنگ شاهنامه‌ی عبدالقادر، ص ۲۱.

شده است. ^(۱) دکتر صفا عقیده دارد که منشاء این تحریف ضرورت شعری بوده است. ^(۲)

۹. **آنوش‌زاد:** فرزند انوشیروان است، در اخبار الطوال، آنوش‌زاد ^(۳) آمده که به شکل پهلوی کلمه نزدیک‌تر است. ^(۴) در مجمل‌التواریخ اگرچه به نام «آنوش‌زاد بن جَشَنسَفَنده» برمی‌خوریم، اما آن‌جا که از پسر انوشیروان سخن می‌رود، از او با نام «نوش‌زاد» یاد می‌شود. ^(۵)

در شاهنامه هم‌چنان که انوشیروان به صورت نوشیروان و ابرویز به صورت پرویز به کار رفته است، انوش‌زاد نیز به شکل نوش‌زاد آمده است. ^(۶)

۱۰. **باذافره:** این کلمه در طبری نام یکی از دختران گشتاسب شاه ایران است که به وسیله‌ی ارجاسپ اسیر شده بود. در برخی از نسخه‌های طبری این نام به صورت فاذافره نیز به کار رفته است. ^(۷)، اما با توجه به داستان زندگی این دختر و نسبت وی با گشتاسب، نام وی در شاهنامه ^(۸) و غرر ^(۹) به‌آفرید است. ناگفته نماند که نام به‌آفرید در طبری برای کسانی دیگر به کار برده شده

۱- حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۸۳

۲- اخبار الطوال، ص ۷۱

۳- اخبار الطوال، ص ۷۱

۴- یوستی، شاهنامه‌ی ایرانی، ص ۱۷.

۵- مجمل‌التواریخ، ص ۷۵ و ۱۸۰.

۶- ولف، ص ۸۲۲.

۷- طبری، ج ۱، ص ۶۷۸

۸- ولف، ص ۱۰۵، لغت‌شاهنامه، ص ۲۷.

۹- غرر، ص ۲۸۵

است، اما در این مورد بخصوص یعنی نام دختر گشتاسب فاذافره یا باذافره آمده است.^(۱) و در فقره‌ی ۳۱ در واسپ‌یشت نام این دختر waridhkanan (ورید، کانان) است.^(۲) بدین ترتیب در زبان فارسی این نام تغییر شکل عجیب یافته و به صورت به‌آفرید، باذافره و فاذافره در آمده است. صورت دیگری از این نام را در برهان قاطع می‌یابیم که به‌آفرید است.^(۳) یوستی این کلمه را در آوستایی wanvhi atariti (وَن وهی اتریتی) می‌داند.^(۴)

۱۱. بارئد: در شاهنامه نام موسیقی‌دان ایرانی در روزگار خسرو پرویز است.^(۵) در غرر این نام فَهَلْئِد^(۶) و در اخبارالبلاد قزوینی^(۷) بَلْئِد و در ترجمه‌ی بلعمی از تاریخ طبری بارئد^(۸) آمده است.

این نام اگرچه به صورت‌های دیگر چون باربد، فهلبد، فهربد و پهلبد، بهلبد، بلهبد، پهلیند، برید و بهرید در متون بعد از اسلام ضبط شده است، ممکن است در خط پهلوی: Bahl (A) badh باشد که چون در نسخ فارسی غالباً ب و پ تشخیص داده نمی‌شود، این کلمه را پهلبد خوانده‌اند و وجه اشتقاق آن را به کلمه‌ی پارت، پهلوان نزدیک کرده‌اند.

۱- طبری، ج ۱، ص ۸۱۲

۲- حماسه‌سرایی در ایران، ص ۴۹۹

۳- برهان قاطع، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- یوستی، ص ۳۴۸.

۵- ولف، ص ۱۰۵

۶- غرر، ص ۶۹۴

۷- اخبارالبلاد، ص ۱۵۶

۸- بلعمی، ص ۲۲۳

باید دانست که پهلبد در خط پهلوی ممکن نیست باربذ خوانده شود، پس صحیح، همین شکل اخیر است.^(۱) بدین ترتیب استعمال این نام به وسیله‌ی بلعمی (که پیش از فردوسی می‌زیست) به صورت باربد و به کار بردن فردوسی این نام را به همین صورت و ضبط کلمه در غرر ثعالبی و اخبارالبلاد به صورت‌های فهلبد و بلهبد، نشان می‌دهد که هر دو صورت این نام رواج داشته است، اما فردوسی باربد را بیشتر پسندیده است.

۱۲. بارمان: در شاهنامه از دو پهلوان به نام بارمان سخن رفته است که هر دو تورانی بوده‌اند، نخستین هم روزگار نوذر بود و دومین در روزگار کاووس می‌زیست و در سپاه سهراب بود.^(۲) این نام در غرر به صورت باذمان و در برخی از نسخه‌ها یاذمان ضبط شده^(۳) است. اما بارمان در طبری نام شهری است^(۴) و در مجمل‌التواریخ اگرچه بسیاری از دلاوران ایرانی و تورانی نام برده شده‌اند، اما از این نام سخن نرفته است.

همانندی داستان بارمان در غرر و شاهنامه نشان می‌دهد که داستان این دلاور تورانی در شاهنامه‌ی ابومنصوری یا در منبع واحدی که مورد استفاده‌ی فردوسی و ثعالبی قرار داشته است، آمده بود، اما این که چرا بارمان شاهنامه در غرر، باذمان شده است، از مقوله‌ی تبدیل راه به ذال است که در اسفندیار و اسفندیاذ دیده‌ایم.

- ۱- نقل قول از کتاب ساسانیان کریستن‌سن، ص ۲۱۵، برهان، نامنامه‌ی ایرانی، ج ۲، ص ۶۳ و ۲۴۰
- ۲- ولف، ص ۱۰۵، لغت‌شاهنامه، ص ۳۸.
- ۳- غرر، ص ۱۱۵
- ۴- طبری، ج ۲، ص ۱۶۵۵

اگرچه در طبری از بارمان در جزو فرزندان ویسه سخن گفته نشده است، اما در شاهنامه بارمانی که در زمان نوذر می‌زیست، پسر ویسه است و به همین جهت در حاشیه‌ی طبری آمده است که بهرام در طبری شاید همان بارمان شاهنامه باشد.^(۱) یوستی معتقد است که این کلمه دارنده‌ی روح بزرگ معنی می‌دهد و آن را Darman (دارمان) ضبط کرده و صورت‌های دیگر این نام را نیز به دست نداده است.^(۲)

۱۳. بَرْتَه (Barteh): نام این پهلوان ایرانی در شاهنامه برته است، اما به نام پدر وی اشاره‌ای نرفته و تنها آمده است که از تخم نواده بود.^(۳) در طبری این نام فرته‌بن تفارغان است که پس از پیروزی کیخسرو بر افراسیاب مورد مهر کیخسرو قرار می‌گیرد.^(۴) در بلعمی از وی سخن گفته نشده است و یوستی این نام را در اصل (پارته) Parteh می‌داند که در عربی فرته شده و حدساً می‌بایستی در آوستایی (پَرِتَکَا) Paretake باشد، اما در این که تفارغان شکل عربی تبارگان یا تپارگان یا کلمه‌ای دیگر است توضیح نداده است.^(۵)

۱۴. بُرْز آفرید: این نام که در طبری، مادر فرود سیاوش بدان خوانده شده است، در شاهنامه به صورت جریره آمده است که دختر ویسه است؛ اما شکل عربی کلمه باعث می‌شود تا تصور کنیم که نام

۱- طبری، ج ۱، ص ۶۱۰ و ۶۱۱

۲- نامنامه، ص ۶۴

۳- ولف، ص ۱۳۳. صورت‌های دیگر این نام را نواده، تواده و تواده آورده‌اند.

۴- طبری، ج ۱، ص ۶۱۴، ۶۱۵

۵- نامنامه، ص ۸۷.

بعد از اسلام وارد داستان فرود شده است و از آن‌جا که این نام در غرر نیامده است، می‌توان احتمال داد که فردوسی بدین شکل آن را از یکی از راویان شنیده بوده است. آیا جریره‌ی شاهنامه نمی‌تواند صورت جدیدی از واژه‌ی پهلوی دیگر مثلاً نظیر زیره باشد^(۱) در مجمل جریره^(۲) دختر یا خواهر پیران ویسه گفته شده است^(۳)

۱۵. بُرزفَری Borzferi. در شاهنامه این نام به صورت فریترز آمده است.^(۴) که فرزند کاوس شاه است. طبری وی را بُرزافره و در بعضی نسخه‌های طبری بُن‌زافره^(۵) خوانده است، اما در مجمل‌التواریخ نام فرزند کاوس را بُرزفَری می‌یابیم و در آن‌جا می‌خوانیم که فرزند دیگر کاوس فریترز بود و نام او بُرزفَری بوده است. فردوسی در آن تقدیم و تأخیر کرده تا در وزن شعر آمد و چنین بسیار کرده‌ست.^(۶) اما از آن‌جا که بلعمی نیز این نام را به صورت فریترز یا فری‌بُرز ضبط کرده است، می‌توان دریافت که گفتار مجمل در مورد این که فردوسی به خاطر وزن شعر کلمه را از صورت اصلی برگردانده است، مبتنی بر تحقیق نیست و مسلماً بیش از فردوسی هم صورت فریبرز کاملاً رواج داشته است. اگرچه این نام در آوستا ذکر نشده، اما صورت پهلوی این نام را به حدس بُرزی‌فره

۱- طبری، ج ۱، ص ۶۰۶

۲- ولف، ص ۲۶۶، لغت‌شهنامه، ص ۶۶.

۳- مجمل‌التواریخ، ص ۲۹.

۴- ولف، ص ۶۱۳

۵- طبری، ج ۱، ص ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۳

۶- مجمع‌التواریخ، صص ۲۹ و ۱۷۲.

Burzefarah یا برزفره Burzafraah گفته‌اند.^(۱)

و معنی آن را بلندفرخنده دانسته‌اند. این نام را یوستی
Burzafraah و همانند طبری ذکر کرده است.^(۲)

۱۶. برمایه: در نسخه‌های شاهنامه این نام به صورت پرمایه
هم ضبط شده است که از مقوله‌ی تبدیل ب به پ است. دقیقی این
نام را برمایون^(۳)، ثعالبی، برمایون و در برخی نسخه‌های غرر
برمانون^(۴) و اسدی‌پرمایون آورده است.^(۵) از این نام در آوستا
سخن نرفته است.^(۶) و ولّرس در جلد اول فرهنگ خود آن را به
کسر اول^(۷) و برهان^(۸) به فتح اول و ولف به کسر اول ضبط کرده
است. در فرهنگ عبدالقادر این نام به صورت Pazmaye
(پزمایه)^(۹) آمده است. یوستی نیز این واژه را Brmayum
(برمایوم) ضبط کرده است.^(۱۰)

۱۷. برموزه: این واژه در شاهنامه به صورت پرموده آمده
است و نام پسر ساوه ترک است.^(۱۱) در طبری برموزه آمده است که

۱- حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۱۲

۲- نامنامه، ص ۷۳

۳- مهرگان آمد جشن ملک افریدونا - آن کجاگاو بهرورنش برمایونا: دقیقی.

۴- غرر، ص ۳۱

۵- لغت فرس‌اسدی، ص ۳۶۳

۶- حماسه‌سرایی در ایران، ص ۴۲۵

۷- فرهنگ ولّرس، ج ۱، ص ۲۲۶

۸- برهان، ج ۱، ص ۲۶۲

۹- فرهنگ شهنامه‌ی عبدالقادر، ص ۵۰

۱۰- نامنامه، ص ۸۷.

۱۱- ولف، ص ۱۹۵

تفاوت شکل مربوط به رسم‌الخط و نبودن پ در عربی است.^(۱) اما نکته‌ی جالب در مورد این نام آن است که دینوری در اخبار الطوال آن را بلتکین آورده است.^(۲) وللس صورت دیگر آن را پرموته ضبط کرده است.^(۳) ویوستی آن را Parmudeh ذکر کرده و صورت دیگر آن را فرموده گفته است و حدس زده که شکل آوستایی آن Paro-maofa بوده است.^(۴)

۱۸. بُرو:^(۵) در شاهنامه نام کسی که سیاوش را می‌کشد گروی پسر زره است. Gorrui، اما در طبری این نام بروابن فشنگان^(۶) است. و از آن جا که گ فارسی در مورد برخی از نام‌ها در عربی به ب تبدیل شده، (مانند گیو که در عربی به «بی» یا «ویو» بدل شده است)^(۷) گرونیز به صورت برو در آمده است، اما بلعمی در ترجمه‌ی فارسی خود از تاریخ طبری، کشنده‌ی سیاوش را برادر افراسیاب می‌نامد که با روایت طبری همسان است، اما نام این شخص را «برسخوان» گفته^(۸) و واژه‌ی برسخوان هم بنا به ضبط ولف در شاهنامه آمده، منتها در این جا نام سرزمین^(۹) است. نکته‌ی دیگر آن که معلوم نیست چرا نام پدر گرو در شاهنامه زره و در طبری

۱- طبری، ج ۱، ص ۹۹۳، مروج الذهب، ص ۲۱۳، ج اول غرر، ص ۶۵۹

۲- اخبار الطوال، ص ۸۴

۳- فرهنگ وللس، ج ۱، ص ۲۲۶

۴- نامنامه، ص ۲۴۳

۵- ولف، ص ۷۰۵

۶- طبری، ج ۱، ص ۶۰۲

۷- سنی ملوک الارض، ص ۲۷

۸- بلعمی، صص ۵۶، ۵۷ و ۵۸

۹- فرهنگ شاهنامه‌ی ولف، ص ۱۳۷

پشنگ است. عبدالقادر در لغت‌شهنامه گرو را به فتح اول ضبط کرده است.

۱۹. **بَستور**^(۱): در شاهنامه نام پسر زریَر و هم‌چنین پسر خسرو پرویز **نَستور**^(۲) آمده است، اما در طبری نام **بستور** پسر پرویز به صورت **نسطورین** زرین ضبط شده است.^(۳) ثعالبی که مسلماً در تألیف غرر از شاهنامه‌ی ابومنصوری که مورد استفاده‌ی فردوسی نیز بوده است، بهره‌مند شده، این نام را **بستور** آورده که به صورت صحیح کلمه نزدیک‌تر است. اگرچه در برخی از نسخه‌های غرر به صورت‌های **بَشیوز** و **یشیوز** هم برمی‌خوریم، اما مسلماً این صورت‌ها تحریفی است از **بستور** که به همین صورت در یادگار زریران آمده است و همین کتاب مسلماً مورد توجه دقیقی بوده است.

نام پسر زریَر **بستور** در آوستا **bastavairi** (**بَستَ وئیری**) و به معنی کسی است که بریسته است و جوشن بسته، و در پهلوی **bastwar** آمده است، اما این که چرا این نام در شهنامه به **نستور** بدل شده، به نظر می‌رسد که اشتباه از نسخ، نشأت کرده است نه از دقیقی یا نویسندگان شاهنامه‌ی ابومنصوری.^(۴)

۲۰. **بسطام**، این نام در شاهنامه هم به صورت **گسته‌م** و هم به صورت **بستام** و **بسطام** به کار برده شده است.

۱- لغت‌شهنامه، صص ۳۸ و ۱۸۷.

۲- ولف، ص ۸۰۸، لغت‌شهنامه، ص ۲۲۱

۳- طبری، ج ۱، ص ۶۷۷

۴- حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۵۴، مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۳۵۲، نامنامه، ص ۶۵

گستهم پسر نوذر، شهریار و گستهم پسر کژدهم هر دو از نامداران ایرانی هستند. بسطام علاوه بر آن که نام شهری است، خال خسرو پرویز نیز بدین نام خوانده می‌شود.^(۱) اما این نام در طبری^(۲)، غرر^(۳)، مروج‌الذهب^(۴) و اخبار الطوال^(۵) بسطام آمده است و مجمل‌التواریخ هر دو صورت را آورده است.^(۶) بلعمی نیز آن را بسطام به کار برده.^(۷) نویسنده‌ی مجمل‌التواریخ که خود متوجه دو صورت این نام بوده، نوشته است: نزدیک دهی آن را بسطام خوانند و بسطام، گستهم بود خال خسرو.^(۸) یوستی که در نام‌نامه از ۲۱ بسطام یا گستهم نشان می‌دهد، این نام را در اصل *wistaxma* (ویستخم)^(۹) می‌داند. که در پهلوی *ristaxm* یا *vištahm* (ویست ثورو) شده و به عقیده‌ی دارمستتر (ایران شناس نامی)، در آوستا به صورت *vistauru* به کار رفته است. این واژه‌ی آوستایی به معنی گشوده و منتشر شده است و بنابراین *vistauru* آوستایی تبدیل صورت یافته‌ی ویستهم و سپس گستهم شده و در عربی به صورت بسطام درآمد^(۱۰) و در بازگشت مجدد کلمه به متون فارسی راه یافته است.

۱- منظومه‌ی یادگار زریران، ترجمه صفا، مهرداد بهار، اساطیر ایران، ص ۱۷۷

۲- ولف، ص ۱۴۶، ص ۷۱۰

۳- طبری، ج ۲، ص ۲۱۶۱ و ج ۱، صص ۶۱۴، ۶۱۶ و ۸۶۱

۴- غرر، صص ۶۶، ۶۶۲ و ۶۷۰

۵- مروج‌الذهب، ج ۲، صص ۲۱۵، ۲۲۳

۶- اخبار الطوال، صص ۱۱۳-۸۶

۷- مجمل‌التواریخ، بسطام، صص ۷۷-۷۹، ۲۷، ۴۹، ۷۷-۷۹، ۹۱-۹۹

۸- بلعمی، صص ۱۹۶-۲۱۱

۹- نام‌نامه، ص ۷۰ و ۳۶۹

۱۰- برهان، ج ۱۰، ص ۱۸۱۴، یشت‌ها، ج ۲، ص ۱۳۸

دکتر گرشیه‌ویچ، استاد زبان‌های ایرانی در دانشگاه کمبریج معتقد است که m و wyšt در سُغدی باید همان گسته‌م باشد.^(۱) بهار، صورت‌های مختلف این واژه را چنین بیان کرده: من سکه‌ی این گسته‌م یا بسطام را دیده‌ام. (خال خسرو پرویز) که یسته‌م، گسته‌م، یسته‌م، گسته‌م خوانده می‌شود.^(۲)

«برآشت خسرو به یستم گفت

که با من سخن برگشا از نهفت

تو را مادرت نام گسته‌م کرد

تو گویی که بستم اندر نبرد.»

۲۱. بشتاسب، بشتاسف: این نام که در شاهنامه و بلعمی به صورت گشتاسب به کار رفته،^(۳) در تاریخ‌های عربی و غرر بشتاسف و بشتاسب آمده است.^(۴) اما در مروج‌الذهب این نام یستاسف است.^(۵) این نام که در آوستا vishtaspa (ویش تَسپ) است، در یونانی ystaspes ضبط شده در آوستایی این واژه مرکب از دو جزء است: višta: از کار افتاده، ترسو، محجوب، و Aspah: اسپ.^(۶) و جمعاً به معنی: دارنده‌ی اسپ از کار افتاده است؛ در لغت شهنامه‌ی عبدالقادر گشتاسب آمده است.

1- Gershevitch, Indo Iranica, (1969). P.82

۲- مجمل‌التواریخ، ص ۹۶، ج ۴، بهار، لغت‌شهنامه، گسته‌م، بهار و ادب فارسی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳- ولف، ص ۷۱۱، بلعمی، ص ۶۵

۴- طبری، ج ۱، صص ۴۱۶، ۶۴۵، ۶۷۵، غرر، ص ۴۴۵ و ۲۴۶، اخبار الطول، ص ۲۸، المختصر، ص ۷۴

۵- مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۱۲۷.

۶- برهان، ص ۱۸۱۱، ح ۱۱، یوستی، صص ۲۷۲-۳

۲۲. **بوران دخت**^(۱): این واژه در شاهنامه به صورت پوراندخت^(۲) آمده که دختر پرویز و شاه ایران بوده است. این واژه در متون اسلامی نیز بوران دخت است.^(۳) واژه‌ی بوران دخت^(۴) از دو جزء ترکیب یافته که جزء نخستین Boran که خود مرکب از Bor + ان پسوند نسبت است و به معنی گلگون آمده و جزء دوم همان واژه‌ی دختر است.^(۵)

۲۳. **پیران**: در شاهنامه پسر ویسه vese است و سرداری تورانی^(۶) و در مجمع‌التواریخ نیز همانند شاهنامه پیران ویسه آمده^(۷)، ولی بلعمی فقط یک بار از پیران سخن می‌راند و در بقیه‌ی موارد او را افروزد یا فیروز می‌خواند.^(۸) و در اخبارالطوال نام وزیر افراسیاب ایرانیان^(۹) است. یوستی توضیحی در مورد کلمه‌ی پیران^(۱۰) نمی‌دهد، اما دکتر گرشیه‌ویچ معتقد است که معنی این واژه رهبر و مقدم است.^(۱۱)

۱- لغت‌شهنامه، ص ۱۷۰.

۲- ولف، ص ۲۰۵.

۳- سنی، ص ۴۳، طبری، ج ۱، ص ۱۳۹، مسمودی، مروج‌الذهب، ۷/۶۵. ابن‌اثیر ۶/۲۴۸ یا قوت ۱/۸۰۷ ابوالفواء ۲/۱۴۶/۷.

۴- نامنامه، ص ۷۰.

۵- برهان، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۲، پورداوود.

۶- ولف، ص ۲۱۴، لغت‌شهنامه، ص ۴۹.

۷- طبری، ج ۱، ص ۶۰۰.

۸- غرر، ص ۲۰۱.

۹- مجمل‌التواریخ، صص ۲۹ و ۴۸.

۱۰- بلعمی، ص ۵۵ نامنامه، ص ۲۵۲.

۱۱- اخبارالطوال، ص ۱۶: Indo Iranica (1964)P.82.

به نقل از: دکتر رستگار فصائی، منصور، فرهنگ نام‌های شاهنامه، دو جلد،

در اسلام نیز براساس متن قرآن کریم به نام و اسم، توجه خاصی شده است. اسماء الله، نام‌های خداوند، یکی از مباحثی بوده که مفسرین قرآن و متکلمین ایرانی بدان پرداخته‌اند. از نکات جالب توجهی که در جست‌وجوی تاریخی شروح اسماء، بدان برخورد می‌شود، این است که بحث اسماء اصولاً در دامان دانشمندان ایرانی متولد شده، پرورش یافته و به کمال رسیده است. به عبارت دیگر این شارحان ری و خراسان و ماوراءالنهر بودند که برجسته‌ترین آثار را در مورد موضوع اسماء آفریدند.^(۱)

نخستین ریشه‌های شکل‌گیری بحث اسماء (نام‌های) خداوند را باید در کلام وحی، یعنی قرآن باز جست. زیرا عبارت الأسماء الحسنی ابتدا در کلام الله دیده می‌شود. خداوند در آیاتی از قرآن اعلام می‌دارد: واللّه الأسماء الحسنی فادعوه بها (۷/۸۰): و خداوند را نام‌های نیکویی است. او را بدان‌ها بخوانید.

در آیات دیگری نیز برخی از نام‌های نیکوی خدا، آن‌چنان که از سیاق آیات برمی‌آید آشکار می‌گردد.^(۲) اما گویا آن چه مسلمانان را ترغیب به شمارش و احصاء نام‌های خداوند نمود، حدیث شریفی بود که شیعه و سنی آن را از قول پیامبر مکرم (ص) نقل کرده‌اند. آن حدیث چنین است: ان الله تسعة و تسعين اسماً من احصاها دخل الجنة: خداوند ۹۹ نام دارد، هر که آن را برشمارد، به بهشت می‌رود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.

۱- نک: نیازی، دکترشهریار، الاسماء الحسنی، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۳

۲- برای نمونه به آیات ۲۰/۸ و ۱۱۰/۱۷ به له‌الاسماء الحسنی مراجعه کنید. هم‌چنین خداوند در آیه‌ی ۲۳ و ۲۴ از سوره‌ی حشر فرموده‌هایی دارد.

حدیث فوق به صورت‌های مختلف، اما تقریباً با همین مضمون و البته با اضافاتی در کتب حدیث نقل شده است. شیعه و سنی حدیث ۹۹ اسم را با مضمون فوق باور دارند، الا آن که برخی به جای من احصاها، من حفظها آورده‌اند.

اهل سنت نسبت حدیث ۹۹ اسم را از طریق ابوهریره^(۱) (م ۵۹ ه. ق) به پیامبر مکرم می‌رسانند. هم‌چنین ابن‌مردویه اصفهانی (م ۳۵۲ ه. ق) و ابونعیم اصفهانی (متولد ۴۳ ه. ق) سند آن را از ابن‌عباس (متولد ۶۸ ه. ق) و ابن‌عمر (متولد ؟ ه. ق) به نقل از پیامبر دانسته‌اند.^(۲)

قدیم‌ترین شرحی که تاکنون بر نام‌های خداوند به دست آمده، افتتاحیه‌ای است که ابن‌قتیبه عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری ایرانی، بر تفسیر غریب‌القرآن خود نگاشته است. این شرح که تحت عنوان اشتقاق اسماء الله و صفاته و اظهار معانیها است، کمتر از ۵۰ نام خداوند را شامل می‌شود.

۱- عبدالرحمن بن صخرالدوسی از صحابی (برای اطلاع بیشتر نک: الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۳۱/۱ و ابن‌قتیبه‌المعارف، ۲۷۷)

۲- جلال‌الدین سیوطی، (م ۹۱۱ ر) الدر المنثور، ج ۳، ۶۱۴

ریشه‌های مشترک اسامی ایرانی و اروپائی

چنانچه می‌دانیم زبان‌شناسان برای تمام دنیا یک ریشه‌ی مشترک در نظر گرفته‌اند و پاره‌ای از متون کهن دینی را نیز مؤید این نظریه دانسته‌اند، چنانکه در سفر پیدایش تورات آمده: «خداوند در آغاز فقط یک زبان را به انسان یاد داد، اما چون آنها عصبان و ورزیدند، خداوند زبانهای آنها را متعدد کرد تا زبان همدیگر را بطور کامل نفهمند و در نتیجه دائم با هم در ستیز باشند». زبان آریایی را همانند درختی ترسیم کرده‌اند که تنه‌ی اصلی آن را هند و اروپائی تشکیل داده و بقیه‌ی زبانها به صورت شاخه از آن منشعب شده‌اند و با مروری بر واژه‌های هر زبان می‌بینیم که بین واژه‌های انگلیسی و اروپایی با واژه‌های هندی و ایرانی شباهت وجود دارد و این شباهتها نظریه‌ی بالا را قوت می‌بخشد که این اقوام روزگاری خاستگاه واحدی داشته‌اند و سپس پراکنده شده‌اند. از این نمونه می‌توان واژه‌های «مادر» در فارسی، Mother در انگلیسی و «ماتایر» در زبان سانسکریت و هندی و Mere در زبان فرانسه و Mutter در زبان آلمانی و Mutu اوستا و همچنین واژه‌ی «پدر» فارسی، Pader اسپانیولی و Pere فرانسه و Pita اوستایی یکی است. «نام» فارسی و Nom فرانسه و Name انگلیسی و چانه‌ی فارسی و chin انگلیسی و ماهِ فارسی و «مانگ» کردی و اوستایی و Star Moon انگلیسی و ستاره‌ی فارسی، نظایر فراوانی از این دست هستند که بیشتر مربوط به بحث زبان‌شناسی است و در این مقوله نمی‌گنجد. پژوهشگران عزیز می‌توانند از این اشتراکات استفاده کنند تا آنجا که بتواند ثابت کنند سکزیان همان

سکوندها هستند و واژه‌ی خدا همان Goda است که در تمام زبان‌های اروپایی رایج است و اما قصد از بیان این مقدمه آنست که برای پذیرش اتیمالوژی پارهای اسامی بیشتر آماده باشیم و راحت بپذیریم که بعضی از اسامی ایرانی با اندکی پیش و پس شدن حروف می‌تواند چهره‌ای فرانسوی یا انگلیسی یا ترکی یا عربی به خود بگیرد و این نباید ما را دچار اشتباه کند و فکر کنیم که این واژه بیگانه است و آن را نمی‌شناسیم. به پارهای از این اسامی فارسی که با انگلیسی و فرانسه و دیگر زبان‌ها مشترک‌اند اشاره‌ای خواهد شد. گفتیم که ایرانی‌ها، حس زیباشناسی و فرهنگ غنی خود را به واسطه‌ی انتخاب گل‌های زیبا برای فرزندان نشان داده‌اند. از جمله این نام‌ها «یاسمن» است که نام یکی از گل‌های زیبا است که از فارسی به انگلیسی و فرانسه برده شده و با اندکی تغییرات آوایی که سبک فیزیک گفتار در زبان وام‌پذیر اقتضا کرده به صورت Jasmine انگلیسی و فرانسه و «یاسمین» آلمانی و «یاسمیک» ارمنی درآمده، دیگر گل «نرگس» است که در عربی به «نرجس» تبدیل شده و در انگلیسی در Narges و به روسی و لاتین به Narsis و در ارمنی «نارگیس» به کار می‌رود و همچنین Susan که همان «سوسن» در فارسی است و Shuger که همان شکر در فارسی است و Niloopar (نیلوفر) در فرانسه و یونانی دیده می‌شود.

دسته‌ی دیگری از اسامی که در ایران استفاده می‌شود از میوه‌ها هستند و معمولاً برای دختران کاربرد دارند و دیگر، واژه‌های اساطیری و مذهبی است. بعضی از اسامی رایج در شوروی سابق نیز با تفاوت‌های اندکی از چنین وضعیتی برخوردار بودند؛ چه بخش

اروپایی و چه بخش آسیایی آن و حتی فراتر از بخش اروپایی شوروی از یک سو تا بوسنی و هرزگوین در شمال شرقی اروپا و یک بخش آن در جمهوری‌های تاجیکستان و گرجستان و آذربایجان که به واسطه‌ی همان اقتضاهای گفتار، صورتی متفاوت را به دست می‌دهند تا آنجا که بدون احاطه‌ی کامل به زبان فارسی نمی‌توان آنها را از هم بازشناخت. مانند خوجایف روسی که خواجه‌اف است و خواجه لغت فارسی است به اضافه‌ی پسوند اف روسی به معنای زاده و پور فارسی است که ترکیب آن معنای خواجه‌زاده‌ی فارسی را می‌دهد. همچنین، آراز که همان آرس فارسی است، بقیه‌ی اسامی ماهیت و تلفظ خود را بواسطه تعلقات دینی و زبانی حفظ کرده و فقط فرایندهای دستوری را پذیرفته‌اند. مانند نریمان نریمانف که همان نریمان نریمان‌زاده است و یا علی‌عزت بیگلر اویچ رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین و حیدر علی‌اف در آذربایجان الی آخر... علاوه بر این، پاره‌ای اسامی شهرها هم از همین قاعده پیروی نموده‌اند از جمله «گراد» که در فارسی پهلوی به معنی شهر است و بصورت گرد پسوند شهرها و بخشهای زیادی در ایران است مانند دستگرد، بروگرد (که معرب آن بروجرد می‌شود) و مزاگرد (امزاجرد) امروز است و پسوند «گرد» یا «گراد» از پهلوی به روسی رفته و شهرهای بزرگی چون لنینگراد و پتروگراد را مسخر نموده است.

مفهوم و مصداق‌ها و مسماهایی که در انتخاب اسم، ملاک قرار می‌گیرند، در اکثر فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری با اندکی تفاوت، مشترک و یکسان هستند و در واقع این انتخاب‌ها را می‌توان اشتراکی در ذوق و سلیقه‌ی زیباشناسی و آرمانخواهی ملل دنیا

دانست. چنانکه (برنارد و طهمورث) هر دو به معنای دارنده‌ی زور خرس و (لئونارد و اسد) که به معنای شیر آمده و (اگنس و صفا) به معنی صفا و (رکسانا و روشنک) به معنای روشنائی و (گلوریا و مجید) به معنای بزرگ و مجلل (مدینه و کشور و گیتی و دنیا) و (طرلان و شاهین) و (رخساره و سیما) و (ناهید و زهره) و (ماه و قمر و اختر و ستاره) و (دنا و گلی) و (نانسی و زیبا) و (نادیا و امید) و (لیندا و قشنگ) و (گیلدا و طلا) همه حکایت از اشتراک در ذوق و سلیقه و فرهنگ دارند، و حتی در نوع انتخاب هم مشترکات جالبی مشاهده می‌شود، چنان‌که روس‌ها، نام «ولگا» را که طولانی‌ترین رود شوروی است، برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند و در آذربایجان و ایران، نام «ارس» یا «آراز» را انتخاب می‌کنند. و در بین کردها مرسوم است نام کوه‌ها را برای پسران و نام دره‌ها را برای دختران انتخاب می‌کنند، یا در تشبیهات خود که محصول صور خیال قومی است نیز یک نوع عمل می‌کنند. چنان‌که (غزال و آهو و جیران) در عربی و فارسی مشبه به مناسبی است که دختران خود را در وجه‌شبه ظرافت اندام و زیبایی چشم بدان تشبیه می‌کنند. و از جمله این مشترکات که محصول ذوق و سلیقه‌ی واحد یا اعتقاد مشترک مذهبی که پیشینه‌ی بسیار باستانی دارد، می‌توان کلمه‌ی «بختیشوع» و «فرج‌الله» را دانست آن هم به این ترتیب که (بخت‌ایشوع) از یک جزء (بخت) که به معنای نجات دادیارها کرد است، و (ایشوع) که عبری شده‌ی عیسی است و بختیشوع یعنی عیسی نجات داد (که نام جورجیس ابن بختیشوع طبیب دانشگاه جندی‌شاپور بوده است که به وسیله‌ی منصور عباسی به بغداد برده

شد.) و از کلمه‌ی عیسی معنای خدا را اراده می‌کنند، در نتیجه می‌شود خدا نجات داد یعنی آنچه که در عربی می‌شود «فرج الله» و اما بعضی از این اسامی به علت فرهنگ خاص خود یک وجه اعتقادی را می‌پذیرد که عمومیت بالا را ندارد و در فرهنگ دیگر ناخوشایند است، چنانکه در فرهنگ عرب و جاهلیت نام «خرگوش» را برای دختران انتخاب می‌کردند و آن را مصغر می‌نمودند، «ارنب» را به «ارینب» یعنی خرگوش را به «خرگوش کوچولو» تغییر می‌دادند تا وجه‌شبه مورد نظر خود را با آن مطابقت دهند و آنچه محصول صور خیال خود ساخته‌اند به آن برسند. ارینب نام همان زن زیبایی است که عمروعاص به خواستگاری او رفت و گفت سه نفر خواستگار تو هستند یکی حسین بن علی، یکی یزید بن معاویه و یکی هم خودم. اگر قیامت را می‌خواهی با حسین بن علی ازدواج کن و اگر دنیا و تجملات را می‌خواهی با یزید بن معاویه ازدواج کن و اگر نه آن دنیا و نه این دنیا را می‌خواهی با خودم ازدواج کن.

و همچنین انتخاب نام‌هایی دیگر چون حیّه (مار)، فهد (پلنگ) جمل (شتر نر) و ناقه (شتر ماده) و غیره که این اسامی ممکن است در فرهنگ عربی پسندیده باشد اما در فرهنگ فارسی هیچ‌کس اسم دخترش را خرگوش نمی‌گذارد و پسرش را روباه نمی‌نامد و به صرف اینکه این اسامی در عرب رایج بود و فرهنگ اسلامی هم تا حدودی با فرهنگ عرب همخوانی دارد، نباید چنین اسامی را برای فرزندان خود انتخاب کنیم.

در مورد نام‌های رایج در ایران به نام‌هایی برمی‌خوریم که ریشه‌ی اعتقادی و فرهنگی دارند و براساس یک اعتقاد به یک توتم

انتخاب شده‌اند؛ از جمله «دختر بس»: کسانی که دخترزا بوده‌اند بعد از دو یا سه یا چهار دختر، نام آخرین آنها را دختر بس می‌گذاشتند. با این اعتقاد که تکرار این واژه و به کار بردن کلمه‌ی دختر بس در صدا زندهای مکرر آن نوزاد تأثیر خود را خواهد گذاشت و فرزند بعدی پسر خواهد بود یا کسانی که فرزندشان نمی‌ماند و یا چند صبحی بعد از تولد از بین می‌رفت، با اعتقاد بر این که تکرار لفظ تأثیر خود را خواهد گذاشت، نام آن را «بمانی» می‌گذاشتند و «ماندانا» هم از همین ریشه‌ی اعتقادی برخوردار است. یا در فرهنگ ترکی نام گلدی را به امید شگون و آمد خیر و قدم خیر را به امید آنکه قدم نورسیده مبارک باشد می‌نامیدند و در بخش توتمی نیز براساس آنکه اعتقاد یک قبیله خود تعیین می‌کند که فلان موجود برای آنها شانس و آمد شگون و مبارکی دارد به فرض این اعتقاد به مناسبت خاصی قبیله خود را قبیله‌ی عقاب می‌نامند. یا اینکه چون رئیس قبیله بعد از دیدن خواب عقاب، گشایش و موفقیتی نصیبش شده، از آن پس آن پرنده را مظهر ترقی و نمودی از خوشبختی قرار می‌دادند. مانند قبایل دالوند، شفالوند، سگوند و غیره که در این امر مشترک هستند. یا بسیاری از قبایل دنیا اعم از سیاهپوست و زردپوست و سرخپوست که با اندکی تفاوت چنین نام‌هایی را برای خود یا قبیله‌ی خود دارند (اولین نام‌ی خط تصویری نام‌های از قبیله‌ی عقاب به رئیس خان‌ی سفید). یکی دیگر از این نموده‌ای اعتقادی، داستانی بود که برای شاه صفی دوم صفوی دائم بیمار پیش آمده که نامش به «سلیمان» تغییر پیدا کرد و بهبود کامل یافت.

اسامی انتقالی

گاهی اسم خاص معنی اسم عام می‌پذیرد، مثلاً در شعر خاقانی دیلم به معنای پاسبان و نگهبان آمده است و لفظ هندو را به معنای غلام و خدمتکار بکار برده است:

این همان درگه کاورا از شهان بودی

دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان

کلمه‌ی «گل»، در اصل تاسه قرن پیش به معنی نوعی گل بود که امروز به لفظ خارجی رَز خوانده می‌شود (گل محمدی) اما بعد این کلمه معنی عام‌تری یافته و بر جنس گل اعم از گل ارغوان و نسرين و نسترن و بنفشه و همه‌ی انواع دیگر اطلاق شده. گاهی نام خاص فردی را به همه‌ی افراد آن خانواده اطلاق نموده‌اند. چنانکه لفظ «قیصر» نام یکی از امپراتوران روم بود؛ سپس این لفظ را به معنی عام «امپراتور روم» بکار بردند و در عربی آنرا به قیصره جمع بسته‌اند و همچنین «خسرو» نام دو تن از شاهان بزرگ ساسانی بوده و بر همه‌ی شاهان آن سلسله اطلاق شده و در فارسی آن را به خسروان جمع بسته‌اند. همچنین «پرچم» در اصل نام منگوله‌ای بوده است که از موی گوزن وحشی که به سر علم یا درفش می‌آویختند و اکنون این لفظ به تمام درفش یا بیرق اطلاق می‌شود.

حال که اندکی به کرامت اسم و اهمیت آن از دیدگاه‌های دینی و منطقی و دستوری و فرهنگی، آگاهی یافتیم آیا درست است که این، شرف و کرامت را با انتخاب اسامی نابجا و نامفهوم زیر پا بگذاریم و کلمه‌ای که می‌تواند معرف شخصیت و ایده‌ها و آمال ما باشد دستخوش استهزاء و بی‌توجهی قرار دهیم.

و با اعمال بی‌سلیقگی‌هایی که ناشی از عدم آگاهی و عدم احساس مسئولیت است یا به صرف این‌که این نام‌خانوادگی از پدرانمان باقی مانده در صدد رفع آن برنماییم و اسامی مغولی و ترکی و تازی و فرنگی و ... را به صورت مرکب یا مفرد به فرزندانمان که در هنگام تولد اختیاری از خود ندارند تحمیل کنیم؟ آیا این سرپیچی از فرمان خداوند متعال نیست که خود را به نام‌های نیکو و زیبا می‌نامد و ما را به این امر توصیه می‌کنند؟

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹)
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی (سوره‌ی طه، آیه‌ی ۷)
 هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی (سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۴)

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيَّامًا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی
 (سوره‌ی بنی‌اسرائیل، آیه‌ی ۱۰۹)

بگو خدا را بنام الله بخوانید یا به نام رحمان. هر کدام را که بخوانید او دارای نامهای نیکوست.

«یا ذکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیاً». ای ذکریا مؤدبه می‌دهیم ترا به پسری که نامش یحیی است و چنین نامی را تاکنون بر کسی ننهاده‌ایم.

همچنین پیام‌آور اسلام به اهمیت انتخاب نام نیکو برای فرزندان به عنوان جدی‌ترین وظیفه پدر و مادر یاد می‌فرماید: حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و یزوجه اذا ادرك و یعلمه الکتاب (نهج‌الفصاحه‌ی جلد اول، ص ۲۹۴)

حق فرزند بر پدر آن است که نام نیک و زیبا بر او نهند و در بلوغ او را همسری دهد و به او نوشتن بیاموزد.

اذا بردتُم الی بریداً فابعثوه حسن الوجه و حسن الاسم.
(نهج‌الفصاحه‌ی جلد اول، ص ۲۲)

هرگاه قاصدی نزد من می‌فرستید نیک‌صورت و نیک‌اسم باشد. و همچنین در نهج‌البلاغه موارد فراوانی در این زمینه تذکر داده شده است که برای جلوگیری از بسط کلام از آنها صرف‌نظر می‌کنیم. شایان ذکر است که اهمیت انتخاب نام زیبا همیشه مورد نظر ایرانیان بوده؛ چه در ایران پیش از اسلام و چه بعد از اسلام، ایرانیان باستان براساس تعلیمات فرهنگی و دینی، خود را موظف می‌دانستند که در انتخاب اسم برای فرزندان‌شان نهایت دقت را مبذول دارند. هر چند این انتخابها متناسب با فرهنگ زمان خودشان بوده ولی در بین اسامی بازمانده از آن زمان معانی مبتذل بسیار نادر است و برای اثبات این ادعا کافی است ما زحمت معنایابی اسامی را به خود بدهیم و کمی با زبان پهلوی و فارسی دری آشنا شویم. اگر ما معنای لغوی کتابیون و رستم و سهراب و تهمینه و برزو و اسفندیار و افراسیاب و سودابه و داریوش و ساسان و غیره... را نمی‌دانیم، نمی‌تواند دلیل بر نامناسب بودن آنها باشد. از آن گذشته در ایران بعد از اسلام به این نکته توجه بیش از پیش شده و با الهام از تعالیم عالیه‌ی اسلام و دستورات نهج‌الفصاحه و نهج‌البلاغه و آنچه که دانشمندان و نویسندگان و فضلاء و ادیبان فارسی‌نویس و دیگر حکما با الهام و تأثیر عالیه‌ی اسلام در متون نظم و نثر فارسی آورده‌اند، چنانکه امیرعنصرالمعالی در قابوس‌نامه می‌نویسد:

«ای عزیز من، که اگر خدای ترا فرزندی دهد، اول نام خوش بر وی نه که از جمله حق‌های پدران، یکی این است».
و ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی می‌نویسد:

«بر خداوندان و پدران پیش از آن نباشد که فرزندان خویش را
نام‌های نیکو و بسزا ارزانی دارند بدان وقت که ایشان در جهان پیدا
آیند.»

آن‌گاه با تمام این سفارش‌ها می‌بینیم برخی کسان چه نام‌های
ناخوش‌آیندی بر فرزندان خود می‌نهند که نه در آنها انگیزه‌های
فرهنگی به چشم می‌خورد و نه خوش‌نشستی‌های بافتی و آوایی و
نه هیچ توجیه دیگری؛ مانند نام‌هائی چون زلفعلی، قوچعلی،
اروج‌علی، روزعلی، غیب‌علی، گدا علی و ... و برخی نام‌های خانوادگی
هم که از این بدترند و بسیاری از این نام‌های خانوادگی یا اسم
فامیلی، به‌نظر می‌رسد حاصل بی‌ذوقی مأمورین ناآگاه و سهل‌انگار
ثبات‌احوال وقت بوده باشد؛ چون گوشبر و خوابستان و صدتومنی و
گرگ‌دهن و ... که برای پی بردن بیشتر به این ندانم‌کاری‌ها و
خرابکاری‌های فرهنگی کافی است یکبار به لیست اسامی خانوادگی
دانشجویان و دانش‌آموزان خود با دید انتقادی بنگرید تا بیشتر
کج‌سلیقگی‌ها و بی‌سوادگی‌ها و کوتاهی‌ها و مسامحه‌کاری‌ها را
دریافت کنید. طبعاً شما هم مانند ما از این نام فامیل‌ها راضی
نخواهید بود، سابک، باسره، طجر، چزانی، جوب‌شهری، کندوله،
بکرسفلی، ده‌ده‌طلا و ...

بنابراین دو عامل باید در انتخاب نام اساس و پایه قرار گیرد یکی
اندیشه و دیگری انگیزه است.^(۱)

در پایان سخن؛ این کتاب نتیجه‌ی نزدیک به پنج سال تحقیق

۱- نک: مؤمن، علی، فرهنگ نامگذاری در ایران اسلامی، مؤسسه فرهنگی و
انتشاراتی پایه، تهران، ۱۳۷۲

و تحلیل و بررسی است که برای اولین بار اسامی و نام‌های زیبای ایرانی بر پایه ریشه‌شناسی آن‌ها تقدیم می‌گردد. در نوشتن این رساله، از تمامی منابع ایرانی و خارجی سود جسته شده و بیش از پانصد منبع مورد استفاده‌ی مؤلفین قرار گرفته است. امید است در چاپ‌های بعدی تا حد توان مباحث دیگری به کتاب افزوده گردد.

تهران - اردیبهشت‌ماه ۹۱۳۴ مادی / ۱۳۸۴ خورشیدی

پروفسور فاروق صفی‌زاده

عضو هیأت علمی و استاد دانشگاه، رئیس
دپارتمان ایران‌شناسی، تاریخ، فرهنگ،
زبان‌های باستانی، الاهیات و معارف اسلامی.

محمد ملکان‌سرشت

moh_malekan@yahoo.com



آباریس	ABARIS	موبد و پزشک مشهور
آبکام	ABKAM	هخامنشی با آوازه جهانی نوشنده آب
آباگران	ABAGRAN	سردار نامی «شاپور دوم» ساسانی
آبان	ABAN	ایزد آب - ماه هشتم خورشیدی
آبانداد	ABANDAD	از نام‌های دوره ساسانی
آباندان	ABANDAN	فرستاده «خسرو انوشیروان» به دربار روم
آباندخت	ABANDOKhT	شهبانوی «دارا»
آبانگاه	ABANGAH	نام فرشته‌ای موکل بر آب
آبانیاد	ABANYAD	مردی از «ری» که میزبان «یزدگرد سوم» ساسانی بود
آبتین	ABTIN	نام پدر «فریدون»
آبشت	ABaShT	نهفته و پنهان
آبک	ABaK	سیماب (جیوه)
آبکار	ABKAR	شرابفروش، سقا و شرابخور، آنکه فلزات را آب دهد

آبگون	ABGUN	به‌رنگ آب، کبود، کنایه از پاکی، به‌گونه آب
آبگینه	ABGINEH	کنایه آسمان، الماس، شیشه و بلور
آبنوس	ABNUS	درختی مشهور با چوب سخت
آبنیک	ABNIK	آب خوب و گوارا، خوش آب
آبورز	ABVaRZ	شناور و شناگر
آبیار	ABYAR	آب‌دهنده کشتزارها
آبید	ABID	شراره و سرشک آتش
آبیر	ABIR	همان آبید
آبیژ	ABIZh	همان آبید
آپام	APAM	همان آبان
آپامه	APAMEH	همان آپام، خوش رنگ و روی - دختر اردشیر دوم هخامنشی
آتبین	ATBIN	همان آبتین و صورت صحیح آن
آتروپات	ATROPAT	نگهبان و پاینده آتش - موبد عهد ساسانی و تدوین‌گر اوستا
آتش	ATaSh	از عناصر چهارگانه، نور و فروغ، شجاع و دلیر
آتش‌بان	ATaShBAN	نگهبان و نگهدار آتش

آتش‌روز	ATaShRUZ	آفتاب عالم‌تاب
آتش‌زر	ATaShZaR	کنایه از رواج و رونق
آتشک	ATaShaK	برق
آتشین	ATaShIN	منسوب به آتش - کنایه هر یک از ستارگان هفتگانه
آتون	ATUN	معلمه دختران
آتین	ATIN	موجود و پیدا شده
آچاک	AChAK	خاک
آخش	AKhaSh	قیمت و بهای هر چیز - موبدی پارسی
آخشیج	AKhShIJ	هر یک از عناصر چهارگانه طبیعت
آخشیک	AKhShIK	همان آخشیج
آدینه	ADINEH	آخرین روز هفته، روز خوش
آذر	AZaR	آتش، فرشته نگهبان - ماه نهم خورشیدی
آذران	AZaRAN	منسوب به آذر
آذرباد	AZaRBAD	همان آتروپات - «آذرباد مهر سپندان» موبد بزرگ «شاپور دوم» ساسانی و تدوین‌گر کتاب مقدس «اوستا» (نویسنده «خرده اوستا»)

۵۰ / فرمک نام‌های آریایی

آذربان	AZaRBAN	نگهبان و نگهدار آتش و آتشکده
آذر بُخت	AZaRBOKhT	شخصیتی در صدر اسلام و پدر خاندان «گشنسپ»
آذربو	AZaRBU	گل زرد رنگی به نام «آشان»
آذرتوس	AZaRTUS	حکیمی که همسر مادر «عذرا» بود
آذرچهر	AZaRChEHR	نام پدر «آذر داد» کیانی
آذرخش	AZaRaKhSh	صاعقه، آتش آسمانی
آذرخش	AZ RaKhSh	روز نهم آذرماه و جشنی به همین نام مثل نوروز، آذر جشن
آذر دین	AZaRDIN	موبدی در «اوستا»
آذر سود	AZaRSUD	آتش مقدس، ستوده شده
آذر شسپ	AZaRaShSp	فرشته موکل آتش
آذر فر	AZaRFaR	یکی از بزرگان عهد هخامنشی
آذرک	AZaRaK	دختر «یزدگرد سوم» ساسانی - آتش کم شعله
آذرکار	AZaRKAR	آتشکار
آذرکیش	AZaRKISH	آتش پرست
آذرگل	AZaRGOL	گل سرخ
آذرگون	AZaRGUN	نوعی شقایق با کناره‌های سرخ و میانه سیاه

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۵۱

آذرماه	AZaRMAH	موبدی پارسی - نام پادشاهی سکایی
آذرمهر	AZaRMEHR	موبدی در زمان «کباد» (قباد) ساسانی - نویسنده «نصایح الملوک»
آذرنگ	AZARaNG	روشن و نورانی، آتش
آذرنوش	AZaRNUSH	از سفرای باستانی ایران
آذروان	AZaRVAN	همان آذربان
آذریاس	AZaRYAS	صمغ درخت سداب کوهی
آذرین	AZaRIN	از شاهدخت‌های هخامنشی
آذین	AZIN	تزئین، آرایش و آیین
آذین‌دخت	AZINDOKhT	کنایه از دختر شایسته
آذین‌فر	AZINFaRR	آرایشگری، آرایش شده، زینت شده
آرا	ARA	فرمانروای ارمنستان در عهد ساسانی
آراد	ARAD	فرشته موکل بر روز ۲۵ ماه‌های خورشیدی - همان اردا
آرازش	ARAZESH	خیرات در راه خدا
آراسپ	ARASP	از بزرگان ماد و از سرداران «کوروش بزرگ»
آراسته	ARASTEh	مزین و زیبا
آرام	ARAM	شاهزاده ارمنی - شاعری پارسی‌گوی در هندوستان

آراوان	ARAVAN	فرزند دواهگان، از بزرگان ارمنی عهد ساسانی
آرای	ARAY	آرایش کردن و نیز آراینده
آریک	ARBaK	بانی پادشاهی ماد باستان - از همراهان مادی «کوروش بزرگ»
آرج	ARaJ	پرنده‌ای است
آرزو	AREZU	کام، مراد، خواهش، معشوق
آرسته	ARaSTEh	مخفف آراسته
آرش	ARaSh	درخشان - پهلوان کمانگیر در سپاه «منوچهر» شاه
آرشا	ARShA	زور، توان، نیرو
آرشاک	ARShAK	بنیانگذار سلسله شاهنشاهی «اشکانی»
آرشاویز	ARShAVIZ	مرد مقدس
آرغیش	ARGhISh	دارویی طبیعی از بیخ درخت زرشک
آرمال	ARMAL	نجیب پارسی در بارگاه «ذهاک»
آرمان	ARMAN	همان آرزو
آرماندیس	ARMANDIS	مانند آرزو، آرزوگونه
آرمش	ARMESh	مخفف آرامش - فراغت و استراحت

ArANG	رنگین - حکمران - روش	آرنگ
ARMUN	زر، نقدینه، بیعانه	آرمون
ARMITA	نامی برای دختران	آرمیتا
ARMIN	فرزند «کی‌گباد» (کیقباد)	آرمین
ARMINA	همان «آرمینه»	آرمینا
ARMINEH	از نام‌های دخترانه قدیمی	آرمینه
ARVAN	صفت‌های خوب و نیکو	آروَن
ARVIN	تجربه، امتحان، آزمون	آروین
ARIYA	نجیب و آزاده، عنوان نژاد ایرانیان	آریا
ARIYADAD	پسر آریامنش و پادشاه	آریاداد
ARIYAZ	«کاپادوکیه» در ترکیه امروزی راهنما - از بزرگان پارس عهد هخامنشی	آریاز
ARIYASP	دارنده اسب آریایی	آریاسپ
ARYAFARR	دارنده فرّ و شکوه آریایی	آریافرّ
ARIYAMAN	از بزرگان عهد هخامنشی	آریامن
ARIYAN	منسوب به «آریا»	آریان
ARIYANA	همان «آریان»	آریانا
ARIYAVAND	منسوب به «آریا»	آریاوند
AZAD	نجیب و شریف، رها و وارسته	آزاد
AZADAN	منسوب به «آزاد»	آزادان
AZADBEH	مرزبان «حیره» در عهد ساسانی	آزادبه

۵۴ • / فرنگ نام‌های آریایی

آزادتن	AZADTaN	همان «آزاد»
آزادچهر	AZADChEHR	نام پسر «سلطان ابراهیم»
		غزنوی
آزاددخت	AZADDOKhT	شاهزاده خانم اشکانی و بانوی شاپور اول ساسانی
آزادرو	AZADRU	ترکیب آزاد + روی انسانی
آزادسرو	AZADSaRV	درخت مقدس و معروف «سرو» با وصف بارز آزاد
آزادمهر	AZADMEHR	دانشمندی معروف در عهد ساسانی
آزادوار	AZADVAR	آهنگی در موسیقی ایرانی
آزاده	AZADEH	بانویی در عهد بهرام پنجم ساسانی - همان آزاد
آزرم	AZaRM	بزرگی، عز و محبت - دختر خسروپرویز ساسانی
آزرمان	AZaRMAN	همیشه جوان
آزرم‌دخت	AZaRMDOKhT	دختر همیشه جوان - دختر خسروپرویز و شاهان ساسانی
آزرمین	AZaRMIN	منسوب به آزرم
آزما	AZMA	تجربه کردن، به آزمایش معلوم نمودن
آزنگ	AZhaNG	امواج کوچک روی آب
آزیه	AZhINEH	وسيله‌ای پولادی برای تیزکردن سنگ آسیاب

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۵۵

آسا	ASA	آسایش - خواهر شاپور دوم
		ساسانی
آساد	ASAD	پسر «مهرگشنسپ» و پدر "فرخ‌داد" پارسی
آسادخت	ASADOKhT	دختر آسوده
آساره	ASAREH	شمارش
آسانا	ASANA	آسان، بی‌رنج و الم
آسایش	ASAYESh	همان آسا - استراحت، آسودن و آسانی
آسر	ASOR	کشت‌زار و غله‌زار
آسمان	ASMAN	فرشته‌ای نگهبان سپهر
آسوده	ASUDEH	بی‌زحمت، خوش و مسرور
آسه	ASEH	کشت و زراعت
آسیم	ASIM	بزرگوار، والامرتبه
آشام	AShAM	آشامنده، آشامیدن
آشتی	AShTI	صلح و آرامش، مصالحه و تجدید دوستی
آشنا	AShENA	همدم، دوست، شناخته شده
آشوغ	AShUGh	شخص مجهول و غیر معروف
آغاز	AGhAZ	ابتدای کار - صدا و ندا
آغوش	AGhush	بغل، بر، سینه
آفتاب	AFTAB	نور خورشید، زیبایی
آفری	AFaRI	مخفف آفرین است که برای تحسین می‌گویند

آفریننده، تحسین و ستایش	AFaRIN	آفرین
بینا، دقیق مشاهده‌کننده	AGAH	آگاه
گل لاله و شقایق	ALALEH	آلاله
شعله آتش	ALAV	آلاو
غازه، زینت، بزرگ	ALGHUNEH	آلفونه
لعل، آراسته، پیراسته	AMUDEH	آموده
ایزد بانوی آب‌ها، پاک -	ANAHITA	آناهیتا
اباختر (سیاره) زهره		
همان «آناهیتا»	ANAHID	آناهید
نغمه، صدا، آهنگ	ANUSHA	آنوشا
شهرت، ندا، صدا	AVA	آوا
رود بزرگ (نیل، فرات و...) -	AVRaND	آوردند
شان و شوکت - از نیبرگان		
«کی‌گباد» (کیقباد)		
دارای آب، هم‌بسته با آب	AVaND	آوند
شب‌نم و ژاله، زنگ مصوت	AVaNG	آونگ
خالص، پاک، پاکیزه	AVIZheH	آویژه
همان «آویشه»	AVIShaN	آویشن
گیاه «کاکوتی»	AVISheH	آویشه
غزال، حیوانی زیبا با چشمان	AHU	آهو
افسونگر، کنایه معشوق		
مهابت یا پرتوافشانی ماه	AYEShM	آیشم



آباس	OBAS	جمع و انجمن مردم
ابرهام	aBaRHm	فرشته تدبیرگر عالم، طبیعت، همان ابرهام (پرهام)
اپرناک	aPORNAK	نوجه و جوان
ادانوش	aDANUSH	شخصی که به نمایندگی پیش «عذرا» آمده بود
اختر	aKhTaR	ستاره و کوکب - درفش - فرشته‌ای موکل بر زمین - بخت و طالع
اخشان	aKhShAN	قیمت - بها، منسوب به اخش موبد پارسی معاصر «ذهاک بیوراسپ»
اخشید	aKhShID	عنوانی برای سلطان - از حکام «سمرکند» (سمرقند)
اخشین	aKhShIN	همان «اخشان»
اخگر	aKhGaR	پاره آتش، تابان، ماده عشق و عاشقی

۵۸ / فرهنگ نام‌های آریایی

اخران	aKhGaRAN	منسوب به اخر
اخواست	aKhVASP	قهرمان معروف تورانی و فرزند «پشنگ»
اراسپ	aRASp	همان آراسپ
ارتاک	aRTAK	سریع، تندرو
ارجاسپ	aRJASP	دارنده اسب گرانبها - نبیره «افراسیاب» و هم‌آورد «اسپندیار»
ارجمند	aRJMaND	بزرگوار و گرامی، دانا و بی‌همتا
ارجوند	aRJVaND	پراج و بها
اُرد	OROD	خیر و برکت، فرشته نگهبان ثروت - نام چند شاهنشاه «اشکانی»
اردا	aRDA	مقدس، روز ۲۵ از هر ماه خورشیدی
ارداد	aRDAD	فرمانروای ارمنستان در عهد سلوکی‌ها - از بزرگان مانوی
اردبان	aRDBAN	پاسدار راستی، نگهبان دوستی
اردشیر	aRDShIR	نام چندین پادشاه هخامنشی و ساسانی - موبدان موبد هند در عهد «اکبرشاه»

اردکام	aRDKAM	کام مقدس
اردمان	aRDMAN	نام یکی از هفت هم پیمان «داریوش بزرگ» هخامنشی در ماجرای بردیای دروغین
اردمنش	aRDMaNESh	همان «اردمان»
اردوان	aRDaVAN	همان «اردبان» - نام چند شاهنشاه اشکانی
اردوند	aRDVaND	پاکدامن و مقدس
ارژن	aRZhaN	نوعی درخت بادام کوهی که از چوب سخت آن عصا و کمان می‌سازند
ارژنگ	aRZhaNG	آرایش، زینت، نگارنامه مانی پیغمبر - پهلوان تورانی و هماورد «توس»
ارشاسب	aRShASP	دارنده اسب نر و نیرومند
ارشام	aRShAM	نیای «داریوش بزرگ» هخامنشی - بسیار نیرومند
ارشامه	aRShAMEH	همان «ارشام»
ارشان	aRShAN	انسانی و انسان‌نما - نواده «کی‌گباد» (کیقباد)
ارشن	aRShaN	همان ارشان
ارشنگ	aRShaNG	نام پادشاهی پارتی

۶۰ / فرهنگ نام‌های آریایی

ارشیه	aRShIYEH	راست و درست - بهدینی در فروردین یشت اوستا
ارغند	aRGhaND	دلیر و خصم افکن
ارغنگ	aRGhaNG	همان «ارژنگ» یا نگارنامه مانی مدعی پیغمبری
ارغوان	aRGhaVAN	درختی که شکوفه و گل سرخ دارد
ارمغان	aRMaGhaN	هدیه، رهاورد، سوغات
ارمند	aRMaND	آرام گرفته، آرام، آرمیده
ارنا	ERNA	نام درختی از درختان جنگلی و بومی ایران
ارنواز	aRNaVAZ	نیکو سخن و رحمت - خواهر یا دختر «جمشید» در حرم «ذهاک»
اروند	aRVaND	تند و چالاک - آزمون و تجربه - نام فرمانروایی در ارمنستان
اریش	aRISh	عاقل، زیرک و هوشیار
اسپایدا	aSPAYDA	نام برادر «کی گشتاسپ»
اسپنتا	ESPaNTA	همان «اسپند»
اسپند	ESPaND	مقدس، وانه و چشم زخم - نام ماه آخر تقویم خورشیدی
اسپندار	ESPaNDAR	همان «اسپندیار»
اسپندیاد	ESPaNDYAD	همان «اسپندیار»

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۶۱

اسپندیار	ESPaNDYAR	آفریده مقدس - پسر «گشتاسپ» و پدر «بهمن»
اسپار	aSPAR	سواره - نام یکی از سران «آلان، قفقاز»
استوار	OSTVAR	پابرجا، راست و درست
اشتاد	aShTAD	راستی و درستی - فرشته موکل بر روز ۲۶ ماه‌های خورشیدی
اشکان	aShKAN	نیای شاهنشاهی اشکانی
اشکبوس	aShKBUS	پهلوان کوشانی که بدست رستم از پای درآمد
اشکوند	aShKVaN	منسوب به اشک
اشناس	aShNAS	نام پسر «تهمورس»
افرا	aFRA	آفرین و تحسین - درختی مانند چنار
افراخته	aFRAKhTEH	افراشته و برکشیده، بلند گردانیده
افراز	aFRAZ	بلندی، بلند - سرکش
افراشته	aFRAShTEH	بلند ساخته و بالا برده شده، برداشته
افرند	aFRaND	روشن و تابان، زیبا و نیکو
افرنک	aFRaNG	زیبایی، با فز و شکوه - اورنگ شاهی

افروخته	aFRUKhTEH	شعله‌ور، روشن شده
افروز	aFRUZ	روشن، روشن کننده
افروشه	aFRUSheH	نوعی حلوا
افروغ	aFRUGh	افروغ و روشنی، تابش نور، روشنایی دهنده
افسانه	aFSANEH	سرگذشت، داستان، مشهور، تخیلی
افسون	aFSUN	سحر و جادو
افشان	aFShAN	پراکنده، افشاننده و ریزان، پخش
افشانه	aFShANEH	افشاننده ناز و مهر و گیسو
افشنگ	aFShaNG	شبنم، ژاله
افشید	aFShID	روشنایی خورشید
افشین	aFShIN	یکی از نبیرگان «کیقباد» - سردار ایرانی معتصم عباسی
البرز	aLBORZ	کوه بلند - نام پهلوانی باستانی
الوند	aLVaND	همان ارونند
الیکا	ELIKA	آلبالوی جنگلی - پرنده‌ای
امشاسپند	aMShASPaND	کوچک در مازندران فرشته و ملک، مقدس و جاویدان
امید	OMID	آرمان و آرزو، توقع و چشمداشت - تخلص شاعری بوده

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۶۳

امیدوار	OMIDVAR	دارنده امید و آرزو
اندرز	aNDaRZ	پند و نصیحت
اندیشه	aNDIShEH	فکر و گمان
انوش	aNUSh	بی مرگ، جاویدان
انوشا	aNUShA	جاوید، عدالت، رضایت، شادی، خرمی
انوشزاد	aNUShZAD	فرزند «خسرو پرویز» ساسانی از معشوقه‌ای مسیحی
انوشه	aNUShEH	همان انوشا
انوشین	aNUShIN	نوشین، جاودانه
اورنگ	ORaNG	تخت و تاج شاهی - عقل و دانش - عاشق «گلچهره»
اوژن	OZhaN	دشمن افکن، شکست ناپذیر
اوژند	OZhaND	ماندگار
اهوار	aHVAR	حیران، واله و شیدا
اهورداد	aHURDAD	خداداده، آفریده اهورامزدا
ایران	IRAN	مکان آریاییان
ایرانا	IRANA	منسوب به ایران
ایراندخت	IRANDOKhT	دختر ایران - مادر «فردوسی توسی» سراینده شاهنامه
ایرانفر	IRANFaR	دارای شکوه و ابهت سرزمین ایران

ایرانمهر	IRANMEHR	خورشید سرزمین ایران، دارای مهر و محبت نسبت به ایران
ایرمان	IRMAN	موبد و پیشوا
ایرج	IRaI	یاور آریائیان - پسر فریدون - از الحان باربد
ایزد	IZaD	خداوند، در خور ستایش
ایزدبخش	IZaDBaKhSh	خدابخش
ایزدیار	IZaDYAR	آن که خدا یاور اوست - یکی از قهرمانان داستان «ویس» و «رامین»
ایزیا	IZIYA	نامی سکایی در سنگ‌نوشته‌های باستانی
ایلا	ILA	نام پهلوانی تورانی
ایدون	EYDUN	این چنین، این‌گونه، همچنین
ایزدچهر	IZaDChEHR	چهره الهی و نورانی، خوب‌رو
ایژک	IZhaK	شراره آتش



BABUNEH	نام خواهر «تهمیج»، نام گیاه	بابونه
BAKhtAR	یکی از چهار سوی اصلی در جغرافیا که بیشتر برای مغرب آمده	باختر
BADAN	پاداش و جزای نیکی - نام فرزند «سامان»	بادان
BARAN	بارش و فروریزش قطرات آب	باران
BARBaD	پرده‌دار و رئیس تشریفات - موسیقی‌دان بنام «خسرو پرویز» ساسانی	باربد
BARMAN	شخصی محترم و لایق، دارای روح بزرگ - نام پهلوانی تورانی	بارمان
BAZYAR	دارنده باز شکاری، شکاریار	بازیار
BASTAN	دیرینه و کهن، تاریخی	باستان
BASTI	فروتنی و خزوع	باستی
BALVANEH	مرغی کوچک و سیاه که در شیراز «واشه» نام دارد	بالوانه

۶۶ • / فرهنگ نام‌های آریایی

بامداد	BAMDAD	پگاه و صبحگاه، سحرگاهان
بامشاد	BAMShAD	نوازندهٔ دربار ساسانی و هم‌طراز بارید
بانی	BANI	بنیانگذار، بناکننده، سازنده
باور	BAVaR	قبول و تصدیق، استوار و راست داشتن
بایگان	BAYGAN	حافظ، نگهدار، خزانه‌دار
بپغا	BaPGhA	همان طوطی
بُت فریب	BOTFaRIB	روز بیست و چهارم ماه‌های تقویم ملکی
بتیا	BaTYA	سینه
بختاور	BaKhTAVaR	سعادت‌مند - از درباریان «اورنگ زیب»، شاه‌هندوستان
بُختگان	BOKhTGAN	«بزرگمهر بختگان»، وزیر نامدار «خسرو انوشه روان» (انوشیروان) ساسانی
بختیار	BaKhTYAR	نیک‌بخت، نیک اختر، خوشبخت
بُختیزد	BOKhTIZaD	خداداد - نام یک شخصیت روحانی و باستانی
بخرد	BEKhRaD	هوشمند، هوشیار، خردمند
بخشا	BaKhShA	بخشنده و عطاکننده
بخشادخت	BaKhShADOKhT	دختر بخشنده

بخشان	BaKhShAN	دهش و بخشش
بخشایش	BaKhShAYESh	گذشت از جرم و گناه و تقصیر
بدخش	BaDaKhSh	سنگ گرانبیعت «لعل»
بدخشان	BaDaKhShAN	سنگ لعل - نام پدر «سلمان پارسی»
براز	BaRAZ	برازندگی، زیبایی، آراستگی
برازا	BaRAZA	برازنده، متناسب
برازش	BaRAZESh	زیبندگی
برانوش	BaRANUSh	مهندس عهد «شاپور اول» ساسانی و سازنده پل شوستر
برجاس	BORJAS	آماجگاه و نشانه تیر
برجاسپ	BORJASp	مبارزی تورانی که به جنگ گودرز آمده بود
برجیس	BERJIS	همان سیاره مشتری
بردان	BaRDAN	نوزدهمین شاهنشاه سلسله اشکانیان
بردبار	BORDBAR	صبور و شکیبا
بردیا	BaRDYA	فرزند «کوروش بزرگ» و برادر «کبوجیه» (کاووس) پارسی
برزام	BaRZAM	از نام‌های مانی پیغمبر
برزم	BaRZaM	ناز و کرشمه
برزو	BORZU	بلند بالا - پسر «سهراب» و نواده «رستم زال»

برزوک	BaRZUK	بزرگ و سترگ
بُرزویه	BORZVIYEH	پزشک دربار «خسرو «انوشه‌روان» (انوشیروان) ساسانی و مترجم کتاب «کلیله و دمنه» از هندی به پهلوی
برسا	BaRSA	ابرسان، دلیرگونه، نیرومند
برسادخت	BaRSADOKhT	دختر نیرومند و دلیر
برسادیس	BaRSADIS	دلاورگونه، مانند دلیران
برسام	BaRSAM	آتش بزرگ - نام پسر «بغپور» چین بوده
برفانک	BaRFANaK	پرنده کوچک صحرائی، برف بانو
برمک	BaRMaK	رئیس و مهتر، نام گیاه «تره شاهی» - فرزند «جاماسپ» و متولی آتشکده «نوبهار» بلخ
برمند	BaRMaND	همان «برومند»
بُرنا	BORNA	جوان، ظریف، خوب و نیک
بُرنادخت	BORNADOKhT	دختر جوان و توانا و خوب
بُرناک	BORNaK	همان «برنا»
بُرنَد	BORaND	تیغ و شمشیر برنده و آبدار (آبدیده)
برنوش	BaRNUSh	همان «برانوش»

فرهنگ نام‌های آریایی / ۶۹

برومند	BaRUMaND	بارور، برخوردار، کامیاب
برید	BaRID	قاصد، پیک، پیغام‌رسان
برین	BaRIN	برتر و بالاتر، باد صبا - نام دیگر آتشکدهٔ آذربرزین
بزرگمهر	BOZORGMEHR	صاحب مهر و فروغ بزرگ - وزیر «خسرو انوشه روان» (انوشیروان) ساسانی
بساک	BaSAK	تاج گل و گیاه نما - از سرداران خشایارشا هخامنشی
بُستان	BOSTAN	همان بوستان
بستور	BaSTUR	نام برادرزادهٔ «گشتاسپ» و فرزند «زریر»
بستوماگ	BaSTUMAG	پسر اسقف «آدیابن» (آسور)
بکتاش	BaKTASh	بزرگ خاندان، جلوه نما - از فرمانروایان «خوارزم»
بلاش	BaLASh	نام شش تن از فرمانروایان شاهنشاهی «اشکانی»
بُنداد	BONDAD	بنیاد، ریشه
بنفشه	BaNaFShEH	گلی کوتاه قد به رنگهای بنفش، آبی و زرد
بوژنه	BOZhNEH	غنچه، شکوفهٔ درخت
بوستان	BUSTAN	باغ دارای گلهای رنگارنگ، گلزار و گلستان

۷۰ • / فرهنگ نام‌های آریایی

بويا	BUYA	بوی خوش، معطر و خوشبو
به آذین	BEHAZIN	خوش‌ترین آرایش و بهترین زینت
به آفرید	BEHAFaRID	شخصیت تاریخی و انقلابی ایران در عهد عباسیان
به آفرین	BEHAFaRIN	بهترین ستایش، با آفرینشی نیکو - خواهر «اسپندیار» رویین تن
به آیین	BEHAYIN	بهدین، نیک‌آئین و نیک‌روش
بهار	BaHAR	نخستین فصل سال - «ملک‌الشعرا»، بهار از ادیبان معاصر
بهاران	BaHARAN	منسوب به بهار
بهاردخت	BaHARDOKhT	دختر بهار
بهارک	BaHARaK	بهار کوچک، مانند بهار، باطراوت
بهاره	BaHAREH	منسوب به بهار، دلپذیر
بهامین	BaHAMIN	فصل بهار
بهان	BEHAN	خوبان، نیکان
بهندخت	BEHANDOKhT	دختر خوبان
بهبانه	BaHANEH	عذر و ایراد، کنایه ناز و کرمه دلبر
بهانفر	BEHANFaR	با فر و شکوه خوبان

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۷۱

پاسدار بهی و نیکی	BEHBOD	بِهَبَد
خوبی، تندرستی، سلامتی - شاه باستانی هند	BEHBUD	بِهَبود
خوب، معادل خوب	BEHTASh	بِهَتاش
بهترین هدیه، نیک آفرید، بهترین داده	BEHDAD	بِهَداد
بهترین دختر	BEHDOKhT	بِهَدخت
نیک، خوشرنگ	BEHDIS	بِهَدیس
دارای دین و آیین خوب - عنوان پیروان زرتشت	BEHDIN	بِهَدین
نیکی بخش، جوانمرد و خوب - فرزند «اسپندارمذ» پارسی	BEHRAD	بِهَراد
نام سیارهٔ مریخ - روز بیستم ماه‌های خورشیدی - نام پنج تن از شاهان ساسانی	BaHRAM	بِهَرام
خوش صورت و چهره	BEHROKh	بِهَرخ
رنگ خوب، بهترین رنگ	BEHRaNG	بِهَرنگ
نیکو روان، سالم روان	BEHRaVAN	بِهَروان
نیک‌روز و خوشبخت - نام مردی در داستان «ویس» و «رامین»، فرزند «فرنیا» در اوستا	BEHRUZ	بِهَرُوز
دارای راه و روش خوب و نیکو	BEHRaVESh	بِهَرُوش
کامیاب، برخوردار، از علمای صرف و نحو زبان عربی بوده	BaHREMaND	بِهَره‌مند

۷۲ • / فرهنگ نام‌های آریایی

بهریز	BEHRIZ	همان «بهروز»
بهزاد	BEHZAD	زاده نیک، نیکو تبار - نقاش معروف و استاد هنر شاه تهماسب اول صفوی
بهسا	BEHSA	نیک
بهستان	BEHESTAN	از منسوبان «ارجاسپ» - محلی در فرح‌آباد مازندران
بهسودان	BEHSUDAN	نام و عنوان یکی از امرای آذر آبادگان (آذربایجان) و ممدوح «قطران تبریزی»
بهشاد	BEHShAD	شادمان و خوشحال
بهشته	BEHEShTEH	دارنده بهشت (دنیای بهتر)
بهشید	BEHShID	نورانی، به افروز، بهترین فروغ و روشنایی
بهفر	BEHFaR	فرزند شاپور برادر «یزدگرد»
بهک	BEHaK	خوب و زیبای کوچک - یکی از موبدان موبدهای عهد ساسانی - دهستانی در شهرستان قوچان
بهکام	BEHKAM	خوش کام و آرزو
بهگل	BEHGOL	گل خوب و برتر - کنایه از زیبا و زیبارویی
بهمرد	BEHMaRD	نیک مرد، مرد بهتر

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۷۳

BaHMaN	خوب منش، نیک‌اندیش -	بهمن
	گلی زمستانه، ماه یازدهم از	
	سال و روز دوم ماه‌های	
	خورشیدی / نام و عنوان	
	«اردشیر» پسر «اسپندیار»	
BEHMaNESh	همان «بهمن»	یهمنش
BEHNAD	نیک نژاد، اصیل	یهناد
BEHNAZ	بهترین ناز، خوش ناز و ادا،	یهناز
	نیکو نهال و نورسته	
BEHNAM	دارای نام نیک، خوشنام	یهنام
	بهترین نام و شهرت	
BEHNUD	همان «بهبود»	یهنود
BEHNUSH	گوارا، بهترین نوشدارو	یهنوش
BEHNIYA	نیک نژاد، اصیل - همان یهناد	یهنیا
BEHVaR	همان «بهفر»	یهوار
BEHYAR	بهترین دوست و همراه	یهیار
BEHIN	گزیده، منتخب، خوب‌ترین	یهین
BEHINEH	همان «بهین»	یهینه
BIBAK	جسور، شجاع، نترس -	یببک
	تخلص شاعری بوده	
BITA	یکتا و بی‌مانند، فرد و بی‌مثال	بیتا
BITAB	شاعری در پنجاب	بیتاب
	هندوستان	

آماده و هوشیار	BIDAR	بیدار
اباختر (سیاره) ناهید (زهره)	BIDOKhT	بیدخت
پهلوان سپاه ارجاسپ	BIDRaFSh	بیدرفش
گل بید - شهری از بخش آران	BIDGOL	بیدگل
شهرستان کاشان		
عاشق گل بید، بی‌قرار -	BIDEL	بیدل
تخلص شاعری نامدار و		
پارسی‌گوی در هندوستان		
یکدل و یکرو - تخلص	BIRaNG	بیرنگ
شاعری بوده		
جنگجو - «پسر گیو» و	BIZhaN	بیژن
خواهرزاده «رستم زال»		
دل آگاه، دیدور، هوشیار	BINA	بینا
بصیرت، بینایی، رؤیت، دید	BINESh	بینش
وسیع - تخلص شعری «آق		
اولی»		



نام پسر «فرناک»، پادشاه اساتیری آرامنه	PABAS	پاباس
پیروی کننده، دلبستگی داشتن	PABaND	پابند
پدر کوچک - پدر «اردشیر پاپکان (بابکان)» ساسانی - نام رهبر «خرمدینان»	PAPaK	پاپک
ضد حمله، نام پدر مانی (مدعی پیغمبری)	PATaK	پاتک
جزای خیر، اجر نیک	PADASh	پاداش
بازخواست و پرسش - دختر «گشتاسپ»	PADaFRAH	پادافراه
نام پدر «خرم» که زن «مزدک» بوده است.	PADEH	پاده
پدر بزرگ «ساسان»	PARDIK	پاردیک
پرهیزگار، زاهد، پاکدامن - پارسی	PARSA	پارسا
دختر «بردیا» و نوه «کوروش بزرگ»	PARMIDA	پارمیدا
بز نر کوهی	PAZhaN	پاژن



باشنگ

پاکان

تأسیس ۱۳۷۶
خانه تخصصی ادبیات

خوشه انگور	PAShaNG	پاکباز
فرشتگان، حاملان وحی الهی	PAKAN	
ترکیب پاک (منزه) + بار،	PAKBAR	
فایده‌ای نیکو رسانیدن		
ترکیب پاک (منزه) + باز، آن	PAKBAZ	
که هر چه دارد از سادگی بازده،		
درستکار، فداکار		
خوش چهره، پاک گوهر و ذات	PAKChEHR	پاکچهر
عادل، شریف‌زاده، نیک‌نهاد	PAKDAD	پاکداد
دختری گناه و معصوم	PAKDOKhT	پاکدخت
ترکیب پاک (منزه) + دل، آن	PAKDEL	پاکدل
که کینه و حسد ندارد، پارسا،		
عفیف		
خداداده - پسر «آرد»	PAKOR	پاکر
شاهنشاه اشکانی و سردار		
نامی ایران		
همان پاکدل	PAKRU	پاکرو
پاک جان و پاک دامن	PAKRaVAN	پاکروان
نجیب زاده، اصیل، پاک‌گوهر	PAKZAD	پاکزاد
کنایه انگبین (عسل)	PAKNUSh	پاکنوش
همان پاکدل	PAKNaHAD	پاکنهاد
باغ، بوستان، کشتزار	PALIZ	پالیز
نوعی گیاه گل‌دار زینتی در	PAMChAL	پامچال
رنگ‌های مختلف		

PANIZ	قند سپید، شکر	پانیز
PAYA	همان «پایدار»	پایا
PAYAR	همان «پایدار»	پایار
PAYDAR	پابرجا، ثابت، جاویدان - احمد حسن پایدار اصفهانی، دانشمند ایرانی	پایدار
PAYKAR	فرماندار گرجستان	پایکار
PAYMaRD	دستگیر، شفیع، معین	پایمرد
PAYaNDEH	استوار، محکم، پابرجا - نام یکی از داوران عهد صفوی	پاینده
PAYVALIK	پسر «جمشید»	پایوالیک
PAYVaR	دارای رتبه و مقام، صاحب جاه، استاد معاصر سنتور	پایور
PAYVON	زینت و زیور، آرایش	پایون
PAYIZ	خزان، فصل زیبای برگ‌ریزان	پاییز
PEDRAM	خرم و نیکو، آراسته - نبیره «سام»	پدرام
PaDIDAR	نمایان، آشکار، پدیدآورنده	پدیدار
PaDIDEH	نوآوری، تازگی، بوجود آمده	پدیده
PaRARIN	خوب و نیکو	پرارین
PaRAHAM	ثروتمند عهد «بهرام پنجم»	پراهام
	ساسانی - صورت اصلی نام ابراهیم	
PORTAB	دارای تاب و توانایی بسیار	پرتاب

پرتو	PaRTO	فروغ، روشنائی، شعاع نور
پرخیده	PaRKhIDEH	ایما و اشاره، راز و رمز، سخن پوشیده
پردیس	PaRDIS	باغ بهشت، بوستان، باغ
پرزین	PaRZIN	مهره‌ای در چترنگ (شطرنج)
پرژک	PaRZhaK	گریه و اشک
پرستو	PaRaSTU	چلچله، پرندۀ کوچک بهاره و تابستانه
پرسته	PaRaSTEh	پرستیده، مورد ستایش
پرشنداد	PaRShaNDAD	آفریده برای جنگ - پسر «آرتاداد» که در مَهری قدیمی آمده بود
پرک	PaRaK	ستارهٔ سهیل - پر کوچک، برگ‌های ریز گیاه، پلک
پرموده	PaRMUDEH	شاهزادهٔ معاصر خسرو اول انوشه روان (انوشیروان) ساسانی
پرمون	PaRMUN	آرایش و زینت
پرون	PaRaN	ستارهٔ پروین، دیبای نقش‌دار
پرناز	PaRNAZ	دارای ناز لطیف به لطافت پر
پرند	PaRaND	جامهٔ ابریشمی بی‌نقش
پرندک	PaRaNDaK	پشته و کوه را می‌گویند
پرندیس	PaRaNDIS	همان «پرند»
پرنگ	PaRaNG	فروغ و روشنائی، رونق و جلاء

نرمنگ نام‌های آریایی • / ۷۹

همان «پرنیان»	PaRNIYA	پرنیا
دیبای چینی نقش‌دار در نهایت لطافت - پرتو - پرگشایی - نوعی انگور	PaRNIYAN	پرنیان
بیم، ترس، هراس، فرستاده «خسرو پرویز» ساسانی به دربار روم	PaRVA	پروا
پریدن و پرگشادن، پرتو نور	PaRVAZ	پرواز
توشه راه، زورق	PaRVAZEH	پروازه
چرخ ابریشم تابی	PaRVAN	پروان
همان «پروانه»	PaRVANaK	پروانک
حشرمای زیبا و دوستدار روشنایی - اذن و اجازه، فرمان	PaRVANEH	پروانه
ابریشم - نوعی گلابی جنگلی	PaRVaND	پروند
پیروز و شکست‌ناپذیر، لقب خسرو دوم پادشاه ساسانی	PaRVIZ	پرویز
ثریا، نرگسه - چند ستاره کوچک که یک‌جا گرد آمده‌اند. شاعره معاصر ایران	PaRVIN	پروین
همان پراهام یا ابرهام (ابراهیم)	PaRHAM	پرهام
فرشته، همزاد - زن زیبا	PaRI	پری
همان «پری»	PaRIYA	پریا
بلند بالا و تنومند - پسر «کیکاوس»	PaRIBORZ	پریبرز

پری‌چهر	PaRICHHR	پری‌سیما، زیباروی - دختر شاه «زابل» و زن «جمشید»
پری‌دخت	PaRIDOKhT	دختر پری مانند - دختر شاه چین و همسر «سام نریمان»
پری‌دیس	PaRIDIS	مانند پری زیبا
پری‌رخ	PaRIROKh	پری رخسار، پری روی، بسیار زیبا، فرشته مانند
پری‌زاد	PaRIZAD	فرزند و زادهٔ پری - زن داریوش دوم هخامنشی
پری‌سا	PaRISA	مانند پری، افسونگر
پری‌شاد	PaRIShAD	شاد همچون پری
پری‌کا	PaRIKA	همان «پری»
پری‌ماه	PaRIMAH	دختر ماه صورت پری وار، زیبای زیباییان
پری‌ن	PaRIN	زن بسیار زیبا و لطیف که به چشم نمی‌آید
پری‌ناز	PaRINAZ	دارای ناز و کرشمهٔ پری مانند
پری‌نوش	PaRINISh	مطبوع مانند پری، عسل
پری‌وش	PaRIVaSh	پری روی، مانند پری
پژمان	PEZhMAN	خواهش و آرزو، پژمرده غمناک، افسرده - «پژمان بختیاری» شاعر معاصر
پژواک	PEZhVAK	آواز منعکس، صدا
پگاه	PEGAH	صبح‌دم، اول بامداد

پنام	PaNAM	اسلحه و لوازم جنگی، جامه‌ای که زیر زره پوشند، پزشکی در دربار آل بویه
پناه	PaNAH	امان و اتکا - تخلص شاعری آذری بوده است
پندار	PENDAR	فکر و خیال، گمان و اندیشه «پندار رازی، شاعر دوره خاندان پویه (آل بویه)
پنداره	PENDAREH	همان پندار
پوپک	PUPaK	هدهد (پرندۀ شانه به سر) - دوشیزه
پودات	PUDAT	محسوس
پودینه	PUDINEH	گیاهی از تیره نعنائیان
پوران	PURAN	گل سرخ، گلگون
پوران دخت	PURANDOKhT	دختر گلگون - دختر «خسرو پرویز» و از شاهان ساسانی
پورانه	PURANEH	منسوب به پوران، همان پوران
پوربه	PURBEH	پسر خوب و بهتر
پورشاسپ	PURShASp	نام پدر زردشت
پورک	PURak	دختر بهرام گور و نام دانشمندی اسپهانی (اصفهانی)
پورمند	PURMaND	صاحب پسر، گیاهی خوشبو

PURI	فرزند خاقان «فرغانه»	پوری
PURIYA	پهلوان محمود خوارزمی	پوریا
	معروف به «پوریای ولی»	
PULAD	فلز بسیار سخت - پهلوان عهد «کیقباد»	پولاد
PUNEH	همان پودینه	پونه
PUYA	جستجوگر، شتابان، رونده، دونده	پویا
PUYAN	همان پویا	پویان
PUYANDEH	همان پویا	پوینده
PUYEH	دویدن، رفتار متوسط (نه به آرامی و نه به تندى)	پویه
PaHLBOD	سرپاس و بزرگ نگهبان - موسیقی‌دانی در بارگاه خسرو پرویز ساسانی	پهلبُدد
PaHLaV	بزرگ و صاحب کمال، پهلوان	پهلَو
PaYAM	خبر و پیغام کاغذی	پیام
PIRASTEH	ساخته و پرداخته، زینت شده و آراسته	پیراسته
PIRAN	منسوب به پیر (دانا) - سردار و مشاور خردمند افراسیاب	پیران
PIRAYESH	زینت کردن، آرایش شده	پیرایش
PIRAYEH	آرایش و زیور	پیرایه

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۸۳

PIRUJ	مرغی رنگارنگ با سر و گردن ساده و بی‌پَر (فیل مرغ)	پیروج
PIRUZ	موفق و بَرزنده - دلیر مرد عهد «فریدون» - فرزند «توس» - از شاهان ساسانی	پیروز
PIRUZAN	منسوب به «پیروز»	پیروزان
PIRUZGaR	خوشبخت و کامروا	پیروزگر
PIRUZBaKhT	همان پیروزگر	پیروزبخت
PIRUZEH	سنگی زینتی و گران بها	پیروزه
PISHDAD	نخستین قانونگذار - لقب هوشنگ پسر سیامک و نام سلسله پادشاهان اساتیری ایران کهن	پیشداد
PISHRO	پیش رونده، جلوتر از دیگران	پیشرو
PISHYAR	همان پیش کار	پیشیار
PEYKaR	تصویر و کالبد	پیکر
PEYMAN	عهد و قرار، خویش و پیوند، مقیاس و اندازه	پیمان
PEYMANEH	ظرف اندازه گیر، جام شراب، ساغر	پیمانه
PEYVaND	خویش، تبار - همبستگی، اتصال	پیوند



TABA	زَر (طلا)	تابا
TABAN	روشنی دهنده، درخشان - شاعر ایرانی که در هند می‌زیسته است.	تابان
TABANBaKhT	تابنده بخت	تابان بخت
TABANChEHR	دارای چهره نورانی و تابناک	تابان چهر
TABANDOKhT	دختر تابان	تابان دخت
TABANMEHR	آن که در محبت و زیبایی مانند خورشید درخشان است	تابان مهر
TABESh	درخشش، روشنی و فروغ، پرتو نور و حرارت	تابش
TABaK	فرومانروای جهرم در دوره «اردشیر بابکان»	تابک
TABNAK	همان تابنده	تابناک
TABaNDÉH	درخشنده، پرتوافشان	تابنده
TARA	ستاره و کوکب، مردمک چشم	تارا
TARADOKhT	دختری که مانند ستاره می‌درخشد	تارادخت

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۵

TARAN	منسوب به تار (تارا، ستاره)	تاران
TAVUS	همان «طاووس» مرغ زیبای رنگارنگ	تاووس
TaRANEH	نغمه، تصنیف - جوان خوشرو	ترانه
TaRKaSh	تیردان - نام پدر «مرزبان»	ترکش
TaRGOL	گل شاداب - خوش و خرم، تازه‌روی	ترگل
TERMEH	پارچه ابریشمی ضخیم، شال کشمیر	ترمه
TaRaND	نام دیگر مرغکی است کوچک بنام «وطواط»	ترند
TORaNG	بالنگ، میوه خوشبو از تیره مرکبات	ثُرنگ
TaRSA	ترسنده، خدا ترس - منسوب به مسیحیت	ترسا
TaKMAH	ماه بی‌همتا، کنایه از زن زیبا و بی‌نظیر	تکماه
TaRVaND	میوه نارس و نوبهاره، نوباوه	ترونند
TaZhAV	داماد افراسیاب که به دست «گیو» گرفتار شد	تزاو
TEShTaR	ستاره «شعراى یمانی»	تشتَر
TaKNAZ	زنی که در ناز و کُرشمه تک و بی‌همتاست	تکناز
TaKIN	یگانه، یکتا و دردانه - خوش‌ترکیب	تکین

تلیمان	TaLIMAN	پهلوانی ایرانی - شاهزاده عهد فریدون - نجیبی از سفد معاصر «کیخسرو»
تنان	TaNAN	در حال تنیدن - یکی از حکام عهد داریوش بزرگ هخامنشی
تنتاک	TaNTAK	نام یکی از پادشاهان کهن
تندر	TaNDaR	نام جاسوسی در سپاه تازیان
تندر	TONDaR	غرنده - رعد و برق - بلبل
تندیس	TaNDIS	تن مانند، تمثال، مجسمه
تنسر	TaNSaR	نام موبد موبدان و معاصر شاهنشاه «اردشیر بابکان»
تن‌ناز	TaNNAZ	نازک تن، دارای بدن لطیف
تنها	TANHA	یگانه، بی‌همدم و همنشین - تخلص چند تن از شعرای پارسی‌گوی
تنیده	TaNIDEH	بافته و تابیده، منسوج - خموش
توان	TaVAN	تاب، نیرو، مقاومت
توانا	TaVANA	نیرومند، مقتدر، از صفات خداوند
تواندخت	TaVANDOKhT	دختر نیرومند و توانا
توانه	TaVANEH	همان توان - نام شخصی در شاهنامه فردوسی

توتیا	TUTIYA	سنگی که از کوبیده آن سرمه به دست آمده و بر چشم می‌مالند
توران	TURAN	منسوب به تور (تورج) پسر فریدون
توران‌دخت	TURANDOKht	از دختران «خسرو پرویز» ساسانی
توران‌ه	TURANEH	همان توران - معشوق
تورج	TURaJ	دلاور و پهلوان - پسر فریدون و برادر ایرج - از الحان بارید
تورنگ	TURaNG	خروس صحرایی، تذرو، قرقاول
توسکا	TUSKA	نوعی درخت جنگلی در حاشیه دریای مازندران
توسن	TOSaN	سرکش، اسب وحشی
توکا	TUKA	پرنده‌ای پهن منقار با پرهای زیبا
توفان	TUFAN	باد سریع و خطرناک - فزان - دوست «وامق» که با او گریخت.
تهماسپ	TaHMASP	دارنده اسب نیرومند - نام پسر «منوچهر» و نام چند پادشاه صفوی

تَهْمَتَن	TaHMTaN	قوی تن - لقب «رستم» دستان، قهرمان شاهنامه فردوسی
تَهْمَک	TaHMaK	مصغر تَهْم (قوی و نیرومند)
تَهْمُور	TaHMuVaR	همان تَهْمَتَن
تَهْمُورس	TaHMURaS	توانمند و با قدرت - شاه پیشدادی و پدر «جم»
تَهْمُوس	TaHMUS	نام پدر «اشناس» در تاریخ طبری
تَهْمِین	TaHMIN	منسوب به «تَهْم» (نیرومند) - عنوان رئیس تشریفات دربار
تَهْمِینَه	TaHMINEH	زن بزرگ و نیرومند - دختر شاه «سمنگان» و همسر «رستم» و مادر «سهراب»
تیراژَه	TIRAZhEH	رنگین کمان
تیران	TIRAN	منسوب به (ایزد) تیر - پسر اردشیر سوم هخامنشی
تیرداد	TIRDAD	عطیه و بخشش (ایزد) تیر - نام چند شاهنشاه «اشکانی»
تیردخت	TIRDOKhT	ترکیب (ایزد) تیر + دخت (دختر)
تیرزاد	TIRZAD	زاده تیر (سلاح)، جنگاور
تیروند	TIRVaND	منسوب به (ایزد) «تیر» یا فرشته نگهبان باران

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۸۹

TIZAN	منسوب به تیز و تند	تیزان
TIZRO	سریع و چالاک	تیزرو
TIZGAM	همان تیزرو	تیزگام
TIGRAN	همان «تیزان» - پادشاه نامدار ارمنستان باستان	تیگران
TINA	گل و خزه - ناز و عشق‌بازی	تینا
TIHU	پرنده‌ای کوچک شبیه کبک	تیهو



نام دوشیزه‌ای در یشت‌های	JAGRUD	جاگرود
اوستا ،		
همان جاماسپ	JAMAT	جامات
همان جاماسپ	JAMAS	جاماس
دارنده اسب قزل - وزیر	JAMASP	جاماسپ
«کی گشتاسپ» شاه		
منسوب به «جام» - نام و	JAMI	جامی
عنوان «عبدالرحمن جامی»		
شاعر بزرگ ایران		
همان جانفروز	JANaFRUZ	جان افروز
همان جانفزا	JANaFZA	جان افزا
شخصیتی در اواخر عهد	JANAN	جانان
ساسانی		
بخشنده جان و روح	JANBaKhSh	جانبخش
نشاط آور روان - از سرداران	JANFORUZ	جانفروز
همکار با بهرام چوبینه		
نام روزهای ۲۰ و ۳۰ ماه‌های	JANFaZA	جانفزا
تقویم ملکی - آب حیات		

JANYAR	مورّخی از مردم «بخارا»	جانیار
JAVDAN	همیشه، پایدار، پاینده - تخلص شاعری	جاودان
JAVDANEH	همان جاودان	جاودانه
JAVID	باقی و همیشگی - پدر اردشیر	جاوید
JAVIDAN	همان جاودان	جاویدان
JaRIREH	دختر پیران ویسه و همسر سیاوش	جریره
JaShNSAZ	روز اول ماه در تقویم ملکی	جشن ساز
JaMPUR	پسر جمشید	جمپور
JaMChEHR	دارندهٔ چهرهٔ درخشان	جم چهر
JaMSAR	از پهلوانان باستانی و مددکار افراسیاب	جمسار
JaMaSp	همان جاماسپ	جمسپ
JaMShASP	همان جمشسپ	جمشاسپ
JaMShaSp	نام پسر جمشید	جمشسپ
JaMShID	درخشان - فرزندی تهمورس و بزرگ‌ترین شاه پیشدادی	جمشید
JaVAN	نورس، تازه، برنا، شاداب - نام یکی از بزرگان پارسی	جوان
JaVANBaKhT	خوشبخت، نیک‌بخت	جوان بخت
JaVANEH	شاخهٔ تازهٔ درخت، تازه و نورس	جوانه

جوانشیر	JaVANSHIR	شیر جوان، کنایه زورمندی - از پسران خسرو پرویز ساسانی،
جویا	JUYA	کاوشگر و محقق، جستجوگر - پهلوان مازندرانی و هم‌اورد رستم - تخلص شاعری آذری
جویان	JUYAN	جویا و خواستار
جویبار	JUYBAR	آب راه، رود کوچک
جوینده	JUYaNDEH	همان جویا و جویان
جهشیار	JaHEShYAR	یار و یاور در طرح - فرزند متوکل عباسی - عنوان مؤلف و مورخ «کتاب الوزراء و الکتاب»



چابک	ChABOK	زرنگ و ماهر، زبردست - نیای یکی از اتابکان آذربایجان
چاپار	ChAPAR	پیک و نامه بر
چالاک	ChALAK	چابک و تندکار - جای بلندی
چامه	ChAMEH	شعر، غزل، سرود
چاوش	ChAVOSH	پیشرو کاروان، جارچی قافله
چاوک	ChAVaK	مخفف چکاوک
چشمک	ChEShMak	عینک یا چشم کوچک - اشاره گوشه چشم - نام بانویی در کتیبه کعبه زردشت پارس
چشمه	ChEShMEH	منبع، محل جوشش آب
چغانه	ChaGhANEH	از آلات موسیقی زهی قدیم، کوشنده و سعی کننده
چکاد	ChaKAD	بلند پیشانی
چکامه	ChaKAMEH	قصیده، مطلعی با ابیات متوازن در قافیه
چکانه	ChEKANEH	همان چغانه
چکاوک	ChaKAVaK	مرغی خوش آواز - نوایی در موسیقی

۱۲ • / فرهنگ نام‌های آریایی

چکاو	ChaKAVEH	همان چکاوک
چلیپا	ChaLIPA	صلیب و چهارگوشه - زلف
		معشوق
چمان	ChaMAN	خرامان و خرامنده، کسی که با ناز راه برود
چماندخت	ChaMANDOKhT	دختر خرامان
چماندیس	ChaMANDIS	مانند ناز و کرشمه
چمانه	ChaMANEH	صرافی یا پیاله شراب که از کدوی منقش بسازند
چمیده	ChaMIDEH	رونده با ناز و غمزه
چوبک	ChUBaK	چوب پاسبانی - گیاهی از تیره قرنفلیان
چوبین	ChUBIN	پرنده‌ای صحرایی - لقب بهرام مهران (چوبینه) سردار هرمز چهارم ساسانی
چوبینک	ChUBINaK	همان چوبین
چوبینه	ChUBINEH	همان چوبین
چهرآذر	ChEHRAZaR	آتشگون، سرخ رو
چهرآرا	ChEHRARA	چهره‌آرا، آرایشگر صورت
چهرآزاد	ChEHRAZAD	نام «همای» دختر «بهمن» که سی سال پادشاهی نمود
چهرافروز	ChEHRAFRUZ	شادی بخش، سرور آفرین

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۹۵

چهرزاد	ChEHRZAD	همان چهر آزاد یا دختر
		بهمن که مادر «داراب» بوده است.
چهره	ChEHREH	صورت، روی و رخ
چیپال	ChIPAL	نام پادشاه لاهور، معاصر سلطان محمود غزنوی
چیترا	ChITRA	همان چهره
چیستان	ChISTAN	علم و دانش، معما، لغز
چیستا	ChISTA	همان چیستان
چیکا	ChIKA	نام پرندهای است
چیلان	ChILAN	به «عنان» می‌گویند



خاشین	KhAShIN	شاهین و عقاب - نام پسر «خسروان»
خاکسار	KhaKSAR	فروافتاده و درویش مسلک - فرقه‌ای از دراویش
خاناده	KhANADEH	شخصی که فرامین را ابلاغ می‌کرد
خاور	KhAVaR	غروبگاه خورشید - شاعری در دوره «قاجار»
خاوران	KhAVaRAN	منسوب به «خاور» و نیز سوی شرق
خاوردخت	KhAVaRDOKhT	دختر مشرقی
خاوند	KhaVaND	صاحب اختیار و بزرگ - دختر «علاءالدین» حاکم دهلی - نام یکی از بزرگان تصوف
خجسته	KhOJaSTEh	مبارک و میمون، فرخنده، نیک، پسندیده
خدابخش	KhODABaKhSh	بخشش و هدیه خداوند - از همراهان «لطفعلی خان زند»

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۹۷

خداداد	KhODADAD	داده و عطای خدایی - نام پدر مرزبان «پسا» (فسا)
خدادار	KhODADAR	شاهزاده‌ای در ارمنستان کهن
خدایار	KhODAYAR	کسی که صالح است و خدا هم یار اوست - فرمانروای «بخارا»
خدنگ	KhaDaNG	درختی بسیار سخت که از چون آب نیزه می‌ساختند.
خدیر	KhaDIR	خوبی و حسن
خدیش	KhaDISH	کدخدا و پادشاه
خردادبه	KhORDADBEH	نام پدر جغرافی‌دان مشهور دوران اسلامی
خرداد	KhORDAD	نام فرشته موکل بر آب‌های روان - ماه سوم خورشیدی
خردمند	KhERaDMaND	عاقل و صاحب خرد - هوشیار و دانا
خردور	KhERaDVaR	همان «خردمند»
خرسند	KhORSaND	قانع و راضی، شادمان و خشنود
خرم	KhORRaM	روز هشتم ماه‌های خورشیدی و نام دیگر دی ماه - پرده و مقامی در موسیقی
خرم بخت	KhORRaMBaKhT	از بزرگان سده سیزدهم هجری قمری

خَرَم چهر	KhORRaMChEHR	شادان، گشاده‌رو، خوش‌صورت
خَرَم‌داد	KhORRaMDAD	بخشنده شادی
خَرَم دخت	KhRRaMDOKhT	دختر شاد و بانشاط
خَرَم دل	KhORRaMDEL	خوشدل، مشعوف
خَرَم دین	KhORRaMDIN	نام پدر «بابک خرم‌دین» و لقب او و پیروانش که «جاودانیه» نام داشتند
خَرَم ناز	KhORRaMNAZ	آن‌که دارای ناز و سُرور و خوشحالی است.
خسرو	KhOSRO	نیکنام، پیشنام پادشاهان «ساسانی» و نام چند تن از ایشان
خشایار	KhaShAYAR	نیرومند و قهرمان - «خشایار» شاه «هخامنشی» و فرزند «داریوش» بزرگ
خشنود	KhOShNUD	راضی و خوشحال
خموش	KhaMUSh	ساکت و خاموش
خندان	KhaNDAN	در حال خندیدن و خوشحال، شکفته و گشاده‌روی
خندان چهر	KhaNDANChEHR	گشاده‌روی، خندان روی
خندان دخت	KhaNDANDOKhT	دختر خنده‌روی
خندانه	KhaNDANEH	همان «خندان»

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۹۹

خوابنوش	KhABNUSh	خوابیده در خواب خوش
خورچهر	KhURChEHR	خورشید چهره
خورراد	KhORRAD	از پهلوانان داستانی ایران و معاصر «نوذر»
خوررادبه	KhORRADBEH	همان «خرداد به»
خورزاد	KhÓRZAD	زادهٔ خورشید - از پسران «خسرو پرویز» ساسانی - فرزند «پادوسپان»
خورشاد	KhORShAD	ترکیب خور (خورشید) + شاد (شید، روشنی)
خورشید	KhORShID	پسر «رامین» و «ویسه» - معشوقه جمشید در مثنوی سلمان ساوجی
خورشیدچهر	KhORShIDChEHR	نام فرزند زردشت در یشت‌های «اوستا»
خوروش	KhORVaSh	تابناک، خورشید روی، زیبا
خوروند	KhORVaND	منسوب به خور (خورشید)
خوزان	KhOZAN	پهلوانان ایرانی که از یاران «کیخسرو» بوده است.
خوشاب	KhOShAB	آبدار - خوش آب و رنگ - ناب و خالص - مروارید و گوهر
خوشان	KhOShAN	نام یک روحانی زردشتی در عهد باستان

خوشافرید	KhOShAFaRID	ترکیب خوش + آفرید (آفریده)
خوشبین	KhOShBIN	ترکیب خوش + بین (بیننده)
خوشخو	KhOShKhU	خوش اخلاق و خوب برخورد
خوشدل	KhOShDEL	بانشاط، شادان و مسرور
خوشرنگ	KhOShRaNG	هر چیزی که دارای رنگ و رونق نیک است
خوشرو	KhOShRU	زیباروی و خوش صورت
خوشروز	KhOShRUZ	ترکیب خوش + روز
خوشنام	KhOShNAM	نکونام و صاحب شهرت خوب - خطاط قرآن در عهد هارون الرشید عباسی
خوشناز	KhOShNAZ	دارنده ناز و ادای خوب و خوش
خوشنما	KhOShNaMA	خوش صورت و سیما
خوشنواز	KhOShNaVAZ	نیکو نواز، موسیقی‌دان
خوشه	KhUShEH	قرارگیری دانه‌های گندم، جو، خرما و انگور در یک شاخه - نام مرغی - سنبل و نام برج ششم فلکی
خیزران	KhEYZaRAN	نی مغزدار با ساقه بلند و محکم



دادار	DADAR	آفریننده و خداوند، دادگر و بخشاینده - پسر «دادبخت» دانشمند زردشتی دوران شاپور اول ساسانی
دادآفرین	DADAFaRIN	آن‌که عدالت ایجاد می‌کند - نام پسر «سام»
دادبخش	DADBaKhSh	عادل و دادگستر
دادبرزین	DADBORZIN	زادهٔ آتش الهی - از بزرگان عهد بهرام پنجم ساسانی - از فرمانروایان «زابلستان»
دادبه	DADBEH	دارندهٔ بهترین عدل و داد
دادبین	DADBIN	حق بین
دادپویه	DADPUYEH	فرزند «هوش آیین» و دانشمند معاصر هرمز چهارم ساسانی
دادفَر	DADFaRR	دارندهٔ فَر و شکوه عدل و داد
دادگر	DADGaR	عادل و منصف - لقب انوشیروان ساسانی

۱۰۲ • / فرهنگ نام‌های آریایی

دادگون	DADGUN	قانونی، حقوقی
دادمهر	DADMEHR	بخشنده محبت - فرزند
		«زرمهر» استاندار پارسی
		«تپورستان»
دادنام	DADNAM	نام یکی از سران پارسی
دادور	DADVaR	همان دادگر
دادوند	DADVaND	معتدل و متوازن
دادوی	DADVI	نام پدر «بغ‌بخش» از یاران
		داریوش بزرگ هخامنشی
دادویه	DADVIYEH	همان «دادوی»
دادیار	DADYAR	یاری کننده عدل و داد
دارا	DARA	دارنده و مالک، از نامهای
		خداوند - از پادشاهان کهن
داراب	DARAB	پسر «بهمن» و هشتمین شاه
		کیانی
دارآفرین	DARAFaRIN	تکیه گاه - نام دارویی است.
داربه	DARBEH	دارنده بهترین‌ها، ثروتمند
دارشاد	DARShAD	نام پدر «خورزاد» پارسی -
		دارنده نیزه درخشان
دارشینیک	DARShINIK	از دشمنان «گشتاسپ»
داریا	DARYA	دارنده و راننده گردونه جنگی
		- نام و عنوان خاندانی
		اوستایی

فرهنگ نام‌های آریایی ❁ / ۱۰۳

داریوش	DARYUSH	نگهبان و نگهدارنده نیکی - نام چندین شاهنشاه هخامنشی
دashed	DASHAD	عطا و بخشش، مزد
داماسپ	DAMASP	همان «جاماسپ»
دامان	DAMAN	دامن کوه و صحرا - بادبان کشتی و نیز بخشی از جامه
دامیار	DAMYAR	صیاد، شکاریار، ماهیگیر
دامینه	DAMINEH	در مَهری قدیمی آمده است.
دانا	DANA	آگاه، دانشمند، داننده - تخلص شاعری بوده است.
داناک	DANAK	نام دوشیزه‌ای از شهر «سلوکیه»
دانسته	DANESTEH	فهمیده، معلوم و آشکار
دانش	DANESH	علم و معرفت و آگاهی - تخلص شعری «میرخی»
دانوش	DANUSH	معاصر و امق و عذرا (عهد اشکانی)
دانون	DANON	شخصیت ارمنی در عهد باستان
دانوی	DANaVI	صورت استعطاف «دانش» است.
داور	DAVaR	قاضی و حاکم، از نام‌های خداوند

۱۰۴ • / فرهنگ نام‌های آریایی

درخش	DaRaKhSh	فروغ، روشنی، برق - نام آتشکده‌ای
درخشا	DaRaKhShA	همان «درخش»
درخشان	DaRKhShAN	تابان، نورانی
درخشش	DaRaKhShESh	پرتوافکنی، روشنی دادن
دُر دانه	DORDANEH	دانه مروارید، گوهر، یکتا و عزیز
دُرسا	DORSA	مثل دُر و مروارید، گوهر
درسته	DaRaSTEH	گذشت، عفو، رحمت
درمان	DaRMAN	علاج و دارو
دُرنا	DORNA	نام پرندهای وحشی
دُرناز	DORNAZ	دارای ناز و کرشمه چشمگیر
دُرنام	DORNAM	هم نام دُر و مروارید
دریا	DaRYA	بحر، آب فراوان - پسر «علاءالدین عماد شاه»
دستان	DaSTAN	داستان و سرور - نام دیگر «زال» پدر رستم
دستانه	DaSTANEH	دستبند و انگو، زینت دست
دلارا	DELARA	مایه شادی و آرامبخش، معشوق زیبا و محبوب
دلارام	DELARAM	آرام کننده دل و مایه تسلی - معشوقه بهرام پنجم ساسانی
دلاسا	DELASA	آسایش دهنده دل - تسلی دهنده

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۱۰۵

DELAFRUZ	روشنی بخش دل - کنیزکی	دل افروز
DELANGIZ	گیرا و گوارا، مرغوب و مطلوب - آهنگی از باربد	دل انگیز
DELAVaR	شجاع، پردل، جنگجو	دلاور
DELAVIZ	دل‌پسند، دلخواه، شجاع	دلاویز
DELBaR	برنده دل، معشوق، دلریا	دلبر
DELBaSTEh	عاشق، دلباخته	دل‌بسته
DELBaND	معشوق و محبوب، اسیر کننده دل	دل‌بند
DELPaZIR	پذیرفته شده دل، دلخواه	دل‌پذیر
DELJU	مهربان، تسلی دهنده	دلجو
DELKhOSH	همان دلشاد و نام شاعری هندی	دلخوش
DELDAR	دارای دل و جرأت - دلبر، معشوق	دلدار
DELROBA	رباینده و اغواگر دل‌ها، نوعی سنگ زینتی	دل‌ریا
DELShAD	مسرور و شادمان، بانشاط - ندیمه «شیرین» - دختر امیر دمشق و خواهر «سلطان بخت»	دلشاد
DELFORUZ	همان دل افروز	دلفروز

۱۰۶ • / فرهنگ نام‌های آریایی

دلفریب	DELFaRIB	زیبا و فریبنده دل
دلکش	DELKaSh	دلپذیر، دلربا، خوشایند
دلگشا	DELGOSha	مفرح و دلپذیر
دلنشین	DELNESHIN	محبوب و مطلق
دلنواز	DELNaVAZ	دلارام و «دلپذیر»، نوازشگر دل
دمنک	DaMNaK	نام همزاد «سام»
دوستکام	DUSTKAM	یار مهربان و معشوق، آن‌که کارهایش به مراد دل باشد
دهش	DaHESh	بخشش، کرم، عطا
دهناد	DEHNAD	نظم و ترتیب
دیانش	DaYANUSh	همان «دانوش»
دیبا	DIBA	حریر، ابریشم، نوعی پارچه ابریشمی رنگین و گرانبه
دیباذر	DIBAZaR	روز هشتم ماه‌های خورشیدی که برابر با دی ماه جشن می‌گرفتند.
دیده	DIDEH	چشم، چشم نرگس
دینک	DINaK	همان دانا
دینور	DINVaR	دیندار و متدین
دین‌یار	DINYAR	یار و مددکار دین، از نام‌های مردان زردشتی
دیهم	DEYHIM	تاج شاهی، نیم تاج، کلاه مرصع و گوهرنگار



مخفف «آذرخش»	ZaRaKhSh	ذرخش
داروی خشک، نوعی بوی	ZaRIREH	ذریره
خوش		
نامی زردشتی	ZOHRAB	ذهراب



راتا	RATA	دهش و بخشش - از ایزدان
		آیین زردشت
راتین	RATIN	سردار اردشیر سوم
		هخامنشی
راجان	RAJAN	جد و نیای زردشت
رادان	RADAN	منسوب به «راد» (جوانمرد و
		بخشنده)
رادانوش	RADANUSH	نام بانوی «شهرین» - زن
		شیرین طبع
رادفر	RADFaR	دارای فر و شکوه جوانمردانه
		راگویند.
رادک	RADaK	جوانمرد کوچک
رادنوش	RADNUSH	همان «رادانوش»
رادبرزین	RADBORZIN	جوانمرد و بلند مرتبه - از
		سرداران بهرام پنجم ساسانی
رادبه	RADBEH	بهترین آزاده، بخشنده ترین
رادمان	RADMAN	کریم و سخاوتمند - سپهبد
		ارمنی خسرو پرویز ساسانی

فرهنگ نام‌های آریایی ❁ / ۱۰۹

رادمَن	RADMaN	همان «رادمَن»
رادمهر	RADMEHR	خورشید بخش، مهربان - از سرداران ایران باستان
رادنیا	RADNIYA	پهلوان زاده، جوانمرد، از تبار راد
رادوی	RADVI	پسر شاهویۀ اسپهانی
رادویه	RADVIYEH	همان «رادوی»
رادهرمز	RADHORMOZ	نام یکی از قضاة عهد ساسانی
رادین	RADIN	آزادوار، آزاده
رازیان	RAZBAN	بانی و نگهدار راز
رازمهر	RAZMEHR	ترکیب راز + مهر
راستا	RASTA	راست و ممتد، جهت مستقیم
راستاد	RASTAD	وظیفه و ادب
راسک	RASEK	نام فرمانروای «مُکران» (بلوچستان)
راسود	RASUD	پهلوانی از دودمان «گودرز»
راشن	RAShaN	آرامنده، پابرجا، ثابت
راشنو	RAShNO	فرشته عدالت در آیین زردشت
راشین	RAShIN	جدّ افراسیاب، شیرۀ درخت صنوبر

راماتیا	RAMATYA	بزرگمرد «ماد» که در کتیبه‌های آشوری از او یاد شده است.
رامبد	RAMBOD	آرامش دهنده، نگهبان آرامش
رام‌برزین	RAMBORZIN	نام پهلوانی و نیز نام آتشکده‌ای بوده است.
رام بهشت	RAMBEHESHt	بانویی از خاندان «بازرنگی» و همسر ساسان و مادر بابک، فرمانروای پارس
رامپور	RAMPUR	فرزند رام، پسر آرامش
رامتین	RAMTIN	آرام بخش - نوازنده و موسیقی‌دان عهد خسرو پرویز ساسانی
رام دخت	RAMDOKht	دختر آرام و متین
رام دیس	RAMDIS	رام گونه
رامش	RAMESh	فراغت و آسودگی، ساز و نوا، مخفف آرامش
رامشاد	RAMShAD	آرام و خرسند
رامشت	RAMESht	آرامیدن - روز چهارم از پنجه دزدیده در تقویم ملکی
رامشک	RAMEShk	آرامیدن و آرامش، رامشگر (نوازنده)
رامشین	RAMShIN	نوازنده ساز

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۱۱

رامک	RAMaK	دارویی خوشبو مثل مشک
رامی	RAMI	منسوب به رام، دلنشین
رامیار	RAMYAR	شبان و رَمه‌دار - نام پدر «هرمزیار» دانشمند پارسی
رامین	RAMIN	منسوب به رام (آرام و مطیع) - عاشق ویس (ویسه)
رامینا	RAMINA	همان «رامین»
رامینه	RAMINEH	همان «رامین»
راوند	RAVaND	ریواس - پسر «بیوراسب»
راهزاد	RAHZAD	از سرداران نامدار خسرو پرویز ساسانی
راهوی	RAHVI	منسوب به راه - از الحان قدیمی موسیقی
راهی	RAHI	رونده و مسافر، عازم
رایان	RAYAN	بخش، تقسیم، بهره و منطقه
رایکا	RAYKA	همان ریکا
رایین	RAYIN	نام یک سردار ایرانی
رباب	ROBAB	سازی شبه تنبور در موسیقی
ربابه	ROBABEH	همان «رباب»
ربایا	ROBAYA	رباینده، جالب و جذاب
رخسار	ROKhSAR	چهره، روی، سیما، صورت
رخساره	ROKhSAREH	همان «رخسار»
رخسان	ROKhSAN	مانند رخ و چهره دارای زیبایی عیان

۱۱۲ • / فرهنگ نام‌های آریایی

رخسانه	ROKhsANEH	همان «رخسان»
رخشا	RaKhShA	تابان، روشن، فروزان، منور
رُخشاد	ROKhsHAD	شادان و خوش‌رو
رخشادخت	RaKhShADOKhT	دختر زیبا و نورانی
رخشان	RaKhShAN	همان «رخشا»
رخشانه	RaKShANEH	همان «رخشا»
رخشنده	RaKhShANDEH	فروزان و نورانی
رخشید	ROKhsHID	خورشید چهر، تابان مهر
رزما	RaZMA	رزمنده و جویای مهر
رزمیار	RaZMYAR	رزمنده و رزم‌گذار
رسانه	RaSANEH	خبررسان، رساننده، گویا
رستگار	RaSTGAR	نجات یافته، سعادت‌مند
رستا	RaSTA	کامیاب، رهنده
رستاک	ROSTAK	از شخصیت‌های ارمنی قدیم - شاخه نورسیده گیاه
رستک	ROSTaK	همان «رستاک»
رستم	ROSTaM	همان «رستم»
رسته‌م	ROSTaHM	بزرگ پیکر و قوی اندام - پهلوان نامدار سیستانی و فرزند زال
رشنان	RaShNAN*	همان «راشنو»
رشنواد	RaShNVAD	در «اوستا» به معنی راستگو آمده است.

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۱۱۳

راستین - صمغ درخت صنوبر	RaShINEH	رشینه
رنگارنگ و پر نقش و نگار -	RaNGIN	رنگین
عنوان «سعادت یارخان» شاعر دوران «افشاریه»		
شفت‌رنگ، میوه‌ای مثل شفتالو	RaNGINA	رنگینا
همان «رنگین» - غذایی مقوی از خرما و مغز بادام و روغن	RaNGINEH	رنگینه
نفس کل	RaVANBOD	روانبود
رواج و رونق داشتن	RaVAYI	روایی
دارای رشد و نمو چشمگیر - مادر رستم و همسر زال	RUDABEH	رودابه
نیک‌روز و خوشبخت - موبد و وزیر بهرام پنجم ساسانی	RUZBEH	روزبه
نام گنج‌ور و خزانه دار «مازیار»	RUZBaHAR	روزبهار
منسوب به «روزبه» - نام و عنوان شیخ «روزبهان بقلی شیرازی»	RUZBaHAN	روزبهان
خورشید روز، تابان	RUZMEHR	روزمهر
همان «روشن»	ROShA	روشا
همان «روشن»	ROShAN	روشان
افروخته، تابناک، نورانی	ROShaN	روشن

۱۱۴ • / فرهنگ نام‌های آریایی

روشنان	ROShaNAN	ستارگان آسمان
روشن چهر	ROShaNChEHR	دارای چهره تابناک
روشن دخت	ROShaNDOKhT	دختر درخشان و منور
روشنک	ROShaNak	روشنای کوچک
روشن مهر	ROShaNMEHR	خورشید درخشان، مهر و محبت عیان
رویین	RUYN	ساخته شده از فلز روی، فلزی - لقب «اسپندیار» - نام پهلوانی ایرانی
رویینه	RUYNH	همان رویین
رها	RaHA	نجات یافته، آزاد - مقامی در موسیقی ایرانی
رهاب	ROHAB	گوشه‌ای در دستگاه شور
رهاد	RaHAD	سیاح و جهانگرد - نوایی در موسیقی
رهام	RaHAM	همان «رَهام»
رَهام	ROHAM	پسر «گودرز» - دلاوری از سپاهیان بهرام پنجم ساسانی
رهان	RaHAN	منسوب به راه، ره‌اشده و نجات یافته - سرداری پارسی
رهاو	RaHAV	مقامی است در موسیقی ایرانی
رهزاد	RaHZAD	همان «راهزاد»

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۱۱۵

RaHI رهرو، مسافر - شاعر معاصر،

«رهی معیری»

RIKA پسر - محبوب و مطلوب

رهی

ریکا



زادان	ZADAN	منسوب به زاد، آزاد - منصور
		زادان، نویسنده کتابی در علم حدیث
زادفر	ZADFaRR	زاده فر و شکوه
زادفرخ	ZADFaRROKh	مهرتر هرمز چهارم ساسانی
زادبخت	ZADBaKhT	خوشبخت به فرزند - نام شخصی در قصه هزار و یک شب
زادبه	ZADBEH	همان بهزاد - مخفف آزادبه
زادمهر	ZADMEHR	خورشید نجیب و آزاد، زاده نور و روشنایی و محبت - کنیزک منصور عباسی
زادوی	ZADVI	موبد آتشکده «استخر» پارس
زادویه	ZADVIYEH	همان زادوی
زادهرمز	ZADHORMOZ	نام یکی از بزرگان آیین «مانی» - هرمز آزاد
زاماسپ	ZAMASP	همان جاماسپ

فرم‌نگ نام‌های آریایی * / ۱۱۷

زامیاد	ZAMYAD	زمین زاده، رفتار نیک - فرشته‌ای در دین زردشت - روز ۲۸ هر ماه خورشیدی
زاور	ZAVaR	خدمتگزار - از نام‌های اباختر ناهید - دلیر و توانا
زاوش	ZAVaSh	اباختر (سیاره) برجیس یا هرمزد
زاوُش	ZAVOSh	همان زاوُش
زاول	ZAVOL	شعبه‌ای از موسیقی ایرانی و مرتبط با زابل
زراب	ZaRAB	کنایه از شراب زرد و زرین
زراسپ	ZaRASP	دارنده اسب «قزل» - پسر «توس» و نواده «نوذر»
زران	ZaRAN	پسر «اسپندیار»
زرآوند	ZaRAVaND	گیاهی گل‌دار - موبدان موبد بهرام پنجم ساسانی
زراوه	ZaRAVEH	از پهلوانان کهن ایران
زربار	ZaRBAR	پسر «قزرخان» که «سنباد جادو» را کشت
زریان	ZaRBAN	پیر، بانی زر - نام دیگر ابراهیم آذر، پیام‌آور توحیدی
زربخش	ZaRBaKhSh	بخشنده زر
زربر	ZaRBaR	زرین‌بر، زرین سپر و جوشن
زرین	ZaRBIN	از درختان جنگلی
زرتاب	ZaRTAB	تابش زر - تپاساز

زرتشت	ZaRTOSHt	ستاره زرین - عنوان پیامبر بزرگ ایران کهن
زردان	ZaRDAN	نام بزرگ‌ترین روحانیات مخلوق یزدان - پرندهای صحرائی
زردخت	ZaRDOKhT	دختر طلایی - در مهری باستانی آمده است.
زرسپ	ZaRAsP	همان «زراسپ»
زرستان	ZaRSETAN	نام دختر «ارجاسپ»
زرشام	ZaRShAM	نام دختری از خاندان «جمشید»
زردشت	ZaRDOSHt	همان «زرتشت»
زردیس	ZaRDIS	زرگونه
زرفان	ZaRFAN	همان «زریان»
زرفام	ZaRFAM	به رنگ طلایی - مثل زر
زرکشی	ZaRKaSh	کسی که تارهای زر در پارچه می‌بافد - نام شیخ «بدرالدین زرکشی»، دانشمند اهل موصل
زرگل	ZaRGOL	گل طلایی
زرمان	ZaRMAN	زر مانند - دختری در ارمنستان کهن
زرمندخت	ZaRMANDOKhT	دختر بسیار زیبا و زر مانند را گویند

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۱۹

زرمهر	ZaRMEHR	آن‌که مهر و محبت ارزشمند دارد - سردار «پیروز» ساسانی
زرمیک	ZaRMIK	همان آذر میدخت
زرمیور	ZaRMIVaR	شخصیتی از «رستم‌دار» مازندران
زرنب	ZaRaNB	داروی قوت قلب
زرنذ	ZaRaND	همان زروند
زرنوش	ZaRNUSh	نام شهری که «دارا» بنا کرد.
زروان	ZaRVAN	زمان بیکرانه و دهر که به تعبیری خداوند است.
زُروان	ZORVAN	همان زروان
زروانداد	ZaRVANDAD	عطیه و ارادهٔ خداوند و دهر
زروند	ZaRVaND	پدر زروانداد از دوازده مغ عهد اشکانی - زرنژاد
زری	ZaRI	پارچهای با تار و پود طلایی
زریر	ZaRIR	زرین‌بر - گیاهی با گل‌های زرد - برادر گشتاسپ
زریران	ZaRIRAN	منسوب به «زریر»
زرین	ZaRIN	طلایی و ساخته از زر - مرغکی سپید روی
زرین دخت	ZaRINDOKhT	دختر طلایی
زرینه	ZaRINEH	همان «زرین»
زریوند	ZaRIVaND	از مبارزان مازندرانی
زمام	ZEMAM	مهار و عنان

۱۲۰ • / فرم‌نگ نام‌های آریایی

زواره	ZaVaREH	زنده و جاندار - برادر «رستم زال» که همراه او کشته شد
زوان	ZaVAN	خداخواه - شخصیتی در ارمنستان باستان
زوبین	ZUBIN	نیزه کوچک با دو سر شاخ - پسر «کاووس»
زوش	ZaVaSh	همان زاوش
زیار	ZIYAR	زندگی کننده، کمان - پدر «مرد آویز» دیلمی حاکم گیلان و مازندران
زیبا	ZIBA	زیبنده، نیکو، خوب روی
زیباچهر	ZIBACHHR	خوبرو - یکی از زنان فتحعلی شاه قاجار
زیبادخت	ZIBADOKhT	دختر زیبا
زیبارخ	ZIBAROKh	دارای رخ نیکو
زیبان	ZIBAN	منسوب به زیبا
زیبنده	ZIBANDEH	سزاوار و لایق، آراسته
زیرک	ZIRaK	دانا و تیزهوش - وزیر «دهاک» در شاهنامه فردوسی
زیرک‌زاد	ZIRaKZAD	نام محمد، پسر محمد حسینی، نویسنده معروف اسلامی
زیور	ZIVaR	آرایش، زینت، پیرایه - تخلص شعری شیخ «زیور علی شرف»



ZhABIZ	شراره آتش - اشک هیزم	ژابیز
	هنگام سوختن - نام دیگر گیاه بومادران	
ZhALEH	همان شب‌نم	ژاله
ZhaRFA	عمق و گودی	ژرفا
ZhUBIN	همان 'زوبین' - پسر 'کیکاووس'	ژوبین
ZhURaK	همان 'چکاوک'	ژورک
ZhULEH	مرغ چکاوک	ژوله
ZhIYAN	تند و خشمناک (مانند شیر و پیل و ...)	ژیان
	درنده - شجاع	
ZhIYANDoKht	دختر دلاور	ژیاندخت
ZhILA	تگرگ - همان ژاله	ژیلا



SABEK	استاندار ایرانی مصر	سابک
SATI	زن باوفا - الهه هندی	ساتی
SATYA	از نام‌های عهد کهن زردشتی	ساتیا
SATIN	شاهزاده «آلانی» در قفقاز	ساتین
SATINIK	خواهر «ساتین» و دختر فرمانروای آلان‌ها	ساتینیک
SARaK	مرغ هزارستان، شعبه‌ای در موسیقی	سارک
SARaNG	مرغی سیاه و کوچک - سازی مثل کمانچه	سارنگ
SAZMaND	ساخته، پرداخته، بانظام	سازمند
SASAN	خلوت نشین - نیای شاهان ساسانی و موبد آتشکده پارس	ساسان
SAGhaR	پیاله شراب، جام	ساغر
SALAR	مهر و پیشرو - از نیاکان سلسله شروانشاهان قفقاز	سالار

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۲۳

سامان	SAMAN	ترتیب و نظام - نیای شاهان سامانی
سامدخت	SAMDOKhT	دختر شجاع پرجنب و جوش
سامدیس	SAMDIS	آتشگون
سامگون	SAMGUN	آتشگون
سامن	SAMaN	آواز و نوا، شاه منش
سامند	SAMaND	همان سمندر
سامندر	SAMaNDaR	همان سمندر
سامه	SAMEH	عهد و پیمان و سوگند
سامیار	SAMYAR	از نام‌های زردشتیان
سامیز	SAMIZ	سنگی که با آن کارد تیز کنند.
ساندخت	SANDOKhT	دختر منظم و باقاعده و مرتب
ساویز	SAVIZ	خوشخو و نیک خلق
ساویس	SAVIS	گرانبها
ساهویه	SAHVIYEH	زنی که در تعبیر خواب مشهور بوده است.
سایان	SAYAN	ساینده و فرسایشگر
سایینا	SAYINA	سیمرغ - خاندانی از موبدان زردشتی
سایه	SAYEH	چتر و حمایت
سپنتا	SEPaNTA	مقدس - پدر «آواها»
سپند	SEPaND	همان سپنتا
سپندار	SEPaNDAR	همان اسپندیار پسر گشتاسپ

۱۲۴ • / فرهنگ نام‌های آریایی

سپندان	SEPaNDAN	بوته و گیاه اسپند
سپهر	SEPEHR	آسمان و فلک، اقبال - فرزند 'کیخسرو'
سپهراد	SEPaHRAD	از سرداران عهد ساسانی
سپهرداد	SEPEHRDAD	بخشیده آسمانی - داماد داریوش سوم
سپهریار	SEPEHRYAR	از دلاوران عهد هخامنشی
سپهرم	SEPaHRaM	پهلوان توران باستان و هماورد هژیر
سپید	SEPID	پاک و سفید
سپیدار	SEPIDAR	درخت صنوبر
سپیده	SEPIDEH	روشنایی صبحگاهان - نوعی گل و گیاهی مثل بوریا
سپینود	SEPINUD	همسر بهرام پنجم ساسانی
ستاره	SETAREH	مادر 'پورسینا' دانشمند بزرگ ایران - پرده، تنبور، کوکب
ستوده	SOTUDEH	ستایش شده
سرافراز	SaRaFRAZ	نازنده و مفتخر - تخلص شاعری سمرقندی
سرخوش	SaRKhOSh	خوب و خوش
سرشار	SaRShAR	لبریز و لبالب
سرفراز	SaRFaRAZ	همان سرافراز

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۱۲۵

SaRKaSh	نوازنده‌ای در بارگاه خسرو	سرکش
	پرویز ساسانی	
SaRMaD	همیشه و پیوسته	سرمد
SaRVAD	شعر، سخن و افسانه	سرواد
SaRVANEH	مانند سرو بلند قامت	سروانه
SaRVDOKhT	دختری که قامت بلند و سرو مانند دارد.	سرودخت
SORUSH	شنیدن و فرمانبرداری - فرشته مظهر اطاعت اهورایی - آواز و نغمه خوش - تخلص «شمس الشعرای، اصفهانی»	سروش
SORUSHAN	منسوب به «سروش»	سروش‌ان
SORUSH EH	همان «سروش»	سروش‌ه
SORUSH YAR	یار و یاور سروش	سروش‌یار
SaRVGOL	معشوق خوش قد و قامت	سروگل
SaRVNAZ	سرو مخروطی، سرو نارس - نوایی در موسیقی	سروناز
SaRVINEH	مانند سرو - معشوق خوش خرام	سروینه
SEZAVAR	از درباریان عالی مقام اورنگ زیب شاه هند - شایسته و در خور پاداش	سزاوار
SaMAN	روز بیست و هفتم از هر ماه و نیز مخفف آسمان	سمان

سمانه	SaMANEH	پرنده‌ای است کوچک (بلدرچین) و نیز مخفف آسمانه
سمن	SaMaN	گل سفید خوشبو، یاسمن
سمن چهر	SaMaNChEHR	دارای چهره زیبا مانند یاس
سمند	SaMaND	اسب زرین رنگ - تخلص شاعری به نام «امیر»
سمندخت	SaMaNDOKhT	شاهزاده خانمی در ارمنستان باستانی - دختری خوشبو مانند یاسمن
سمندر	SaMaNDaR	فرشته‌ای موکل بر آتش
سمندیس	SaMaNDIS	مانند گل یاسمن
سمیده	SaMIDEH	رمیده و آشفته
سودابه	SUDABEH	دختر شاه هاماوران و همسر کیکاووس
سوداوه	SUDAVEH	همان سودابه
سورا	SURA	دختر اردوان پنجم اشکانی - نیرومند
سورن	SURaN	همان سورنا
سورنا	SURNA	سردار نامی اُرد اشکانی و فاتح نبرد با کراسوس رومی
سوری	SURI	گل سرخ، شادی

سوزا	SUZA	ملتهب و سوزنده
سوزان	SUZAN	گرم و تاب‌دار، آتش شعله‌ور
سوسن	SUSaN	گلی معروف با چهار رنگ
		فصلی
سوسن دخت	SUSaNDOKhT	همسر یزدگرد اول ساسانی
سوشیانت	SUShYANT	سود رسان، لقب زردشت و نام ناجی موعود ایرانیان
		باستان
سوگند	SOGaND	قسم، پیمان، اعتراف، عهد
سهراب	SOHRAB	دارنده رنگ و روی سرخ - فرزندی رستم از دختر شاه
		سمنگان
سهند	SaHaND	محکم و پابرجا - کوهی در آذربایجان
سهندیس	SaHaNDIS	مانند سهند، محکم و پابرجا
سهی	SaHI	راست و درست، تازه و نوجوان
سهی دخت	SaHIDOKhT	دختر راست قامت و بلند قد
سیاوخش	SIYAVaKhSh	همان سیاوش
سیاوسپ	SIYAVaSP	دارنده اسب سیاه - برادر افراسیاب
سیاوش	SIYAVaSh	دارنده اسب نر سیاه - پسر کیکاووس
سیامک	SIYAMaK	دارای موی سیاه - پسر «کیومرث» پیشدادی

سیبوی	SIBVI	دانشمند زبان شناس ایرانی
		که دستور زبان عربی را
		تدوین نمود
سیبویه	SIBVIYEH	همان «سیبوی»
سیتا	SITA	از عشاق داستانی هند
سیران	SIRAN	شیرین ارمنی و معشوقه
		خسرو پرویز
سیرانوش	SIRANUSH	همان «شیرین» معشوقه
		ارمنی خسرو پرویز
سی گل	SIGOL	دارای زیبایی گل مانند
سیما	SIMA	سردار ایرانی «مقتدر» خلیفه
		عباسی - چهره، رخ، نشان
سیمادخت	SIMADOKhT	ترکیب سیما + دخت (دختر)
سیماس	SIMAS	از نامهای باستانی
سیماه	SIMAH	از نجای پارسی عهد خسرو
		انوشیروان ساسانی
سیمدخت	SIMDOKhT	دختر سپید و نقره فام
سیمین	SIMIN	سپید و نقره فام، خوب و
		ظریف
سیمین بر	SIMINBaR	دارای پیکر سپید فام مانند
		سیم (نقره)
سیمین دخت	SIMINDOKhT	دختر سپید روی و لطیف
سیمینه	SIMINEH	همان سیمین

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۱۲۹

سینا	SINA	همان سایینا - نام پدر
		«پورسینا» دانشمند ایرانی
سینار	SINAR	از هواخواهان «بهرام چوبینه»
سینداد	SINDAD	داده و بخشیده سیمرغ
سیندخت	SINDOKhT	نام زن «مهراب» شاه کابل - فرشته‌ای در دین «زردشت» - دختر سیمرغ



شابهار	ShABaHAR	نام بت‌خانه‌ای در کابل قدیم
شابرَن	ShABORaN	پولاد معدنی
شابدود	ShABVaD	هاله، طوق و خرمن ماه
شاپور	ShAPUR	شاهزاده - نام سه پادشاه سلسلهٔ ساسانی
شاداب	ShADAB	تر و تازه، خرم - تخلص شعری «لاله» سرایندهٔ هندی
شادان	ShADAN	مسرور و خرم - از بزرگان اهل حدیث در علوم اسلامی
شادبخت	ShADBaKhT	خوشبخت و سعادتمند
شادبهر	ShADBaHR	نام زنی ماه‌روی، معاصر «بهمن» پسر «اسپندیار»
شادپور	ShADPUR	پسر شاد و خوشحال
شادخوار	ShADKhAR	سرخوش، خوشحال، شاد
شاددل	ShADDEL	همان دلشاد
شادرنگ	ShADRaNG	از پسران خسرو پرویز ساسانی
شادرو	ShADRU	ترکیب شاد + رو (روی)

فرهنگ نام‌های آریایی ● / ۱۳۱

شادزی	ShADZI	همان شادرنگ - شاد زندگی
		کردن
شادزیک	ShADZIK	همان شادزی
شادفر	ShADFaR	دارندهٔ قر شادی
شادک	ShADaK	از نام‌های مستعار سامک ایار (سمک عیار)
شادکام	ShaDKAM	کامروا، خوشحال - برادر
		فریدون
شادکامه	ShaDKAMEH	همان شادکام
شادگار	ShADGAR	خشنود و خوشحال
شادگام	ShADGAM	همان شادکام
شادمان	ShADMAN	خوشحال و سرور - برادر
		شیرویه ساسانی
شادمانه	ShADMANEH	راضی و خوشحال - همان شادمان
شادمهر	ShADMEHR	مهربان و خوشحال
شادناز	ShADNAZ	آن که با ناز و شادی است
شادنوش	ShADNUSh	جشن و سرور و شادکامی
شادور	ShADVaR	همان شادفر
شادوی	ShADVI	سهل بن شادویه دانشمند
		ایرانی صدر اسلام
شادویه	ShADVIYEH	همان شادوی
شادی	ShADI	سرور و خوشی

۱۳۲ * / فرم‌نگ نام‌های آریایی

شادیاب	ShADYAB	بهره‌مند از شادی و سرور
شادیه	ShADIYEH	از نام‌های ایرانی در عهد ساسانیان
شاه‌آذر	ShAHAZaR	از نویسندگان نامدار اهل «تصوف» و از مردم «ری»
شاه‌آفرید	ShAHAFaRID	دختر «پیروز» و نواده «یزدگرد سوم» ساسانی
شاهان	ShAHAN	پدر «خسروگرد» که بانی بناهایی در باختر کرمانشاهان بوده است.
شاهپر	ShAHPaR	پر اصلی و نخستین بال پرنده
شاهپور	ShAHPUR	همان شاپور
شاهداد	ShAHDAD	داده و عطیه شاه
شاهدخت	ShAHDOKhT	دختر شاه، شاهزاده خانم
شاهرخ	ShAHROKh	دارای چهره شاهانه - نواده نادرشاه افشار - فرزند تیمور گورکانی
شاهک	ShAHak	شاه کوچک - نوعی برنج
شاهک دخت	ShAHaKDOKhT	خواهر یکی از رهبانان نامدار ارمنی
شاهنده	ShAHaNDEH	پرهیزکار و نیکوکار، هر چیز خوب و مبارک - لقب بهرام پسر هرمز

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۳۳

شاهوار	ShAHVAR	سزاوار شاه، گرنامه
شاهویه	ShAHVIYEH	نام پسر هفتواد
شاهیده	ShAHIDEH	همان شاهنده
شاهین	ShAHIN	پرنده شکاری - از سرداران «خسرو پرویز» ساسانی
شاهین دخت	ShAHINDOKhT	دختر جسور مانند شاهین
شایا	ShAYA	سزاوار و شایسته
شایان	ShAYAN	درخور، لایق، روا
شایان دخت	ShAYANDOKhT	دختر شایسته و شایان توجه
شایسته	ShAYESTEH	برازنده، سزاوار
شایگان	ShAYGAN	سزاوار و درخور شاه، شاهوار
شباهنگ	ShaBAHaNG	ستاره کاروان کش - مرغ سحرخوان و بلبل
شبدیز	ShaBDIZ	اسب راهوار «خسرو پرویز» ساسانی - شیرنگ، سیه فام - از الحان باربد
شبدیس	ShaBDIS	آرام مانند شب - همان شبدیز
شبرنگ	ShaBRaNG	اسب اسپندیار پسر گشتاسپ
شبرو	ShaBRU	سیه چرده - نویسنده بنام «تاریخ همدان»
شبنم	ShaBNaM	ژاله، قطرات ریز و رطوبتی که شب روی گلبرگ‌ها می‌نشیند
شراکیم	ShaRAGIM	فرمانروای شهر - از اسپهبدان مازندرانی

۱۳۴ • / فرهنگ نام‌های آریایی

سرزه	ShaRZEH	نام سردار «قطب شاه» سلطان گلکنده هند
شرمین	ShaRMIN	با شرم و حیا
شرمینه	ShaRMINEH	خجول و شرمگین
شروین	ShaRVIN	از سرداران شاپور دوم ساسانی - نام دیگر انوشیروان و دو تن از فرمانروایان تپورستان
شروینه	ShaRVINEH	مؤنث شروین
شکوفه	ShOKUFA	شکافنده و رخنه‌گر - باز شدن غنچه گل
شکوفه	ShOKUFEH	گل درخت میوه دار، غنچه و گل
شکوه	ShOKUH	شوکت، بزرگی، جلال، ابهت
شکیب	ShaKIB	صبر، آرام و تحمل - شاعری شیرازی در قرن ۱۱ هجری قمری
شکیبا	ShaKIBA	صبور و آرام گیر
شکیر	ShaKIR	شفترنگ یا میوه‌ای شبیه شفقالو
شلیر	ShaLIR	همان شکیر
شمشاد	ShEMShAD	درختی همیشه سبز - یکی از زنان فتحعلی شاه قاجار

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۳۵

شمشار	ShEMShAR	شاخه‌های نو برآمده شمشاد است.
شنبد	ShaNBOd	مبهوت، واله - محمّد، پسر احمد ایوب از علمای قرائت اسلامی
شورانگیز	ShURaNGIZ	فته‌انگیز، غوغاکننده
شوریده	ShURIDEH	آشفته و پریشان عشق
شوسپ	ShaVaSp	همان سیاوسپ
شوکا	ShUKA	نوعی آهو یا غزال
شهاب	ShaHAB	عنوان میرآب در عهد صفویه، شاه آب
شهباز	ShaHBAR	همان شاهوار
شهباز	ShaHBaZ	بازشکاری سپید و بزرگی که شاهان با آن شکار می‌کردند
شهبال	ShaHBAL	شهر یا بزرگترین پر پرنده شکاری - حاکم «داغستان» و منصوب «ابومسلم» سیاه جامه خراسانی
شهبان	ShaHBAN	همان «شهاب»
شهبد	ShaHBOD	سالار و سردار لشکر
شهبد	ShaHBaND	خادم شاه - از سرداران شاه عباس بزرگ صفوی
شهپر	ShaHPaR	همان شاهپر
شهداد	ShaHDAD	همان شاهداد

شاهدخت	ShaHDOKhT	همان شاهدخت
شهراد	ShaHRAD	شاه جوانمرد و جوان
شهراسپ	ShaHRASP	همان شیراسپ
شهراست	ShaHRAST	دوستدار شاهی - نام وزیر جمشید
شهرام	ShaHRAM	باعث شادی شاه، مطیع شاه - برادر «فرخان»
شهربان	ShaHRBAN	بانی شهر و نگهدار ولایت - عنوان استانداران عهد هخامنشی
شهربانو	ShaHRBANU	بانوی کشور، ملکه، دختر یزدگرد سوم ساسانی و همسر امام حسین (ع) (به روایتی)
شهربراز	ShaHRBaRAZ	سردار «خسرو پرویز» ساسانی - فرمانروای «تفلیس» - گرجستان در یورش تازیان
شهرخ	ShaHROKh	همان شاهرخ
شهرزاد	ShaHRZAD	شاهزاده - قصه گوی بنام «هزار و یک شب»
شهرناز	ShaHRNAZ	آن‌که به شهری ناز فروشد - خواهر جمشید جم
شهرنوش	ShaHRNUSh	زیبایی شهر و کشور - پسر هزارسپ فرمانروای تپورستان (مازندران)

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۳۷

ShahRU	از نجبای نامدار پارسی به گفته «تاریخ طبری»	شهر
ShahRUD	رودخانه بزرگ - سازی در موسیقی - زن «سهراب» و مادر «برزو»	شهرود
ShahRUZ	وزیر «شاپور» ساسانی	شهروز
ShahRVI	همان شهر	شهروی
ShahRVIYEH	همان شهری	شهرویه
ShahRYAR	شاه و بزرگ کشور - از سرداران «خسرو پرویز» - نوۀ «سهراب» - شاعر نامدار آذری	شهریار
ShahSaVAR	فرمانروای «مرعش»	شهنسوار
ShahNA	نای شاهانه	شهنای
ShahNAZ	ناز و کرشمۀ شاهانه - دختری از آل پویه (بویه) - نوا و لحنی در موسیقی	شهناز
ShahNAM	دارندۀ نام شاهی	شهنام
ShahNUSh	نامی برای زنان - شاه نوشیده	شهنوش
ShahHVAR	همان شاهوار	شهوار
ShahHYAD	یادواره شاه - یادآور شاه	شهیاد
ShahHYAR	دوست شاه	شهیار
ShahHIN	همان شاهین - منسوب به شاه و نام سازی در موسیقی	شهین

۱۳۸ • / فرهنگ نام‌های آریایی

دخت شاه، شاه دخت	ShaHINDOKhT	شهین دخت
درخشان و پرتوافکن (برگرفته از «شید»)	ShIDA	شیدا
حکیم فرزانه‌ای که خاک را خدا می‌دانست	ShIDAB	شیداب
همان شیدسپ	ShIDASP	شیداسپ
همان «شیدا» - نام گیاهی	ShIDAN	شیدان
درخت عناب	ShIDANEH	شیدانه
دختر خورشید (شیددخت)	ShIDOKhT	شیددخت
دارنده اسب درخشان - وزیر تهمورس	ShIDaSp	شیدسپ
دارای فز و جلال آفتاب	ShIDFaR	شیدفر
درخشان و نورانی	ShIDVaR	شیدور
درخشنده رو و خورشید چهر - پسر گودرز و برادر گیو - فرزانه عهد افراسیاب	ShIDVaSh	شیدوش
درخشان و درخشیده، آفتاب - پسر افراسیاب	ShIDEH	شیده
از نام‌های خداوند	ShIZaR	شیدز
دارنده اسب شیر مانند	ShIRASP	شیراسپ
دلیر، شجاع، شیردل	ShIRAK	شیراک
منسوب به شیر	ShIRAN	شیران
فرزند سلطان ابراهیم غزنوی	ShIRMaH	شیرمه

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۳۹

شیرزاد	ShIRZAD	زاده شیر، قوی - پیک و جارچی انوشیروان ساسانی
شیرناک	ShIRNAK	از نام‌های کهن ایرانی
شیرنام	ShIRNAM	دارنده نام بزرگ شیر
شیروار	ShIRVAR	کنایه از شجاعت و دلیری در رفتار
شیروش	ShIRVaSh	شیر مانند، شجاع
شیروی	ShIRVI	از پهلوانان کهن و نیز فرزند خسرو پرویز ساسانی
شیرویه	ShIRVIYEH	همان شیروی
شیرین	ShIRIN	هرچه طعم شکرین دارد، دلپذیر و مطبوع - دلبر نامدار فرهاد و خسرو
شیرین دخت	ShIRINDOKhT	دختر لطیف و زیبا
شیرینه	ShIRINEH	همان شیرین
شیلا	ShILA	از نام‌های هندی
شیلانه	ShILANEH	زردآلو
شیوا	ShIVA	فصیح و بلیغ
شیوه	ShIVEH	ناز و کرشمه، هنر و کمال



آواز، صدا و ندا	GhaZaH	غَزَه
گل ناشکفته	GhONChEH	غَنچه



فاخته	FAKhTEH	مرغی خاکستری رنگ و طوق‌دار که خوش آواز است - قُمری
فراثخت	FaRABOKhT	از مردم شهر ساسانی هاردشیر خُزه، بوده است.
فراثرز	FaRABORZ	پهلوانی ایرانی و مشاور دارا در جنگ با اسکندر
فُراته	FORATEH	آب انگور
فراتین	FaRATIN	سخن و گفتار آسمانی
فراز	FaRAZ	اوج، بلندی - نویسنده‌ای در ترکیه عثمانی
فرازه	FaRAZEH	همان فراز
فرازین	FaRAZIN	اعلا و برتر
فراسیاب	FaRASİYAB	همان افراسیاب
فرامش	FaRAMaSh	فیلسوفی هندی
فرامرز	FaRAMaRZ	آمرزنده دشمن - نام پسر رستم زال
فرانک	FaRANaK	مادر فریدون و همسر «آبتین»

فراویز	FaRAVIZ	هر زیور و زینتی که به دور جامه بدوزند.
فراهین	FaRAHIN	مردی نام آور از ایرانیان عهد «کباد» (قباد) ساسانی
فربد	FaRBOD	دارای مناعت، راست و درست
فریغ	FaRBaGh	ترکیب فر (شکوه) + یغ (ایزد)
فرپرک	FaRPaRaK	مرغ مخلوق «عیسای» پیغمبر
فرتاش	FaRTASh	وجود و هستی
فرتوس	FaRTUS	مبارزی در سپاه «افراسیاب» و فرمانروای «چغان»
فرجاد	FaRJAD	دانشمند و فاضل
فرجام	FaRJAM	پایان و نهایت کار
فرجود	FaRJUD	اعجاز، معجزه
فرخنده	FaRKhONDEH	مبارک و میمون
فرداد	FaRRDAD	داده زیبایی و شکوه
فردخت	FaRRDOKhT	دختر زیبا و شکوهمند
فردوست	FaRRDUST	دوستدار فر و شکوه
فردید	FaRDID	یگانگی و وحدت
فردین	FaRRDIN	دارنده دین و آیین باشکوه
فررخ	FaRROKh	مبارک و خجسته - تخلص شاعر معاصر خراسانی
فررخان	FaRROKhAN	پسر «اردوان» پنجم اشکانی - از سرداران «خسرو پرویز» ساسانی

فرهنگ نام‌های آریایی / ۱۴۳

خوشبخت	FaRROKhBaKhT	فَرَرخ بخت
نیک پی و مبارک قدم	FaRROKhPEY	فَرَرخ پی
آفریده مبارک	FaRROKhDAD	فَرَرخ داد
ترکیب فرخ + راد	FaRROKhRAD	فَرَرخ راد
همان «بهروز»	FaRROKhRUZ	فَرَرخ روز
«رستم فرخ زاد» سردار	FaRROKhZAD	فَرَرخ زاد
«یزدگرد سوم» ساسانی		
آنکه مانند ماه دارای	FaRROKhMAH	فَرَرخ ماه
زیبائست		
والاتبار، بزرگ‌زاده، زادهٔ فَر و شکوه	FaRZAD	فَرزاد
لایق، سزاوار و در خور	FaRZAM	فَرزام
علم، حکمت و دانش	FaRZAN	فَرزان
حکیم، دانشمند و عاقل	FaRZANEH	فَرزانه
مهرهٔ وزیر در بازی شطرنج	FaRZIN	فَرزین
محو‌کننده	FaRSA	فَرسا
حکیم و دانشمند	FaRSAD	فَرساد
شاه تیر و آذین	FaRaSP	فَرسپ
دارای چهرهٔ زیبا و باشکوه	FaRSIMA	فَرسیما
خوشحال و مسرور، روح و خرد «بهرام» (مَریخ)	FaRShAD	فَرشاد
دارندهٔ اسب تناور - از سرداران کبوجیه پارسی	FaRShASP	فَرشاسپ
فرستاده، سروش	FERESHTEH	فَرشته

۱۴۴ • / فرهنگ نام‌های آریایی

فرشک	FaREShK	خوشه‌های کوچک انگور
فرشید	FaRShID	فَر و شکوه درخشان - برادر
		«پیران ویسه» وزیر
		«افراسیاب»
فرشیدور	FaRShIDVaR	برادر «اسپندیار»
فرشیدورد	FaRShIDVaRD	همان «فرشیدور»
فرگل	FaRGOL	گل باشکوه
فرمند	FaRMaND	مرد نورانی
فرناباد	FaRNABAD	از سرداران «آرد» شاهنشاه
		«اشکانی»
فرناد	FaRNAD	قدرت - پایاب، کناره کم عمق
		رود و دریا
فرناز	FaRNAZ	دارای ناز و شکوهمند
فرناک	FaRNAK	پادشاه اساتیری ارمنستان
		کهن
فرند	FaRaND	جوهر تیغ و شمشیر
فرنس	FaRNaS	فرمانروای افسانه‌ای ارمنیان
فرنگ	FaRNaG	دختری در خاندانی شاهی در
		آناتولی عهد اشکانی
فرنگیس	FaRaNGIS	دختر «افراسیاب» و همسر
		«سیاوش»
فرنود	FaRNUD	برهان و دلیل
فرنوش	FaRNUSH	دوستدار شکوه و خرد کارگر

فرهنگ نام‌های آریایی * ۱۴۵ /

دارای جد و نیای شکوهمند	FaRNIYA	فرنیا
متواضع و خاشع	FORUTaN	فروتن
نشیب - پسر «سیاوش»	FORUD	فروُد
مخفف «فروردین»	FaRVaDIN	فرودین
همان «فروهر»	FaRVaRD	فرورد
تابش و روشنی فروغ آفتاب	FORUZ	فروز
منسوب به «فروز»	FORUZA	فروزا
همان فروزا	FORUZAN	فروزان
منسوب به «فروز»	FORUZESH	فروزش
همان فروز	FORUZEH	فروزه
نیروی نگهدار آسمانی، روح جاوید و مقدس	FaRVaHaR	فروهر
نام چند شاهنشاه «اشکانی» - کوهکنی عاشق پیشه	FaRHAD	فرهاد
صاحب عقل و خرد	FaRaHMaND	فرهمند
علم و عقل و ادب	FaRHaNG	فرهنگ
تن آور	FaRHUD	فرهود
همان فرمند	FaRHUMaND	فرهومند
دوست و یار	FaRYa	فریا
تخلص شاعری هندی	FaRYAD	فریاد
برازنده، قرین شکوه و زیبایی	FaRYAR	فریار
شکوهمند و سرافراز، خوش	FaRYAL	فریال

پادشاهی معاصر «اسکندر»	FaRYAN	فریان
فربنده، فریفته و زیبا	FaRIBA	فریبا
همان پریبرز	FaRIBURZ	فریبرز
همان فریده	FaRIDA	فریدا
قهرمان کهن آریاییان هند و ایرانی	FEREYDUN	فریدون
مغرور و خودرأی	FaRIDEH	فریده
گیاهی بسیار خوشبو و مفرح قلب	FaRIR	فریر
گیاهی در نهایت سبزی و تازگی	FaRIZ	فریز
همان «فریز» است	FaRIS	فریس
آفرین و تبریک	FaRISh	فریش
همان فرزین	FaRIN	فرین
پرش و جهش آهو مانند	FaGhaND	فغند
عطا و بخشش	FaGhYAZ	فغیاز
سرگشته و حیران و سرگردان	FaLAVEH	فلاوہ
پوستی از سنجاب گرمتر ولی از سمور سردتر	FaNak	فنک
کسی که در گفتار و کلام، توقف و تأنی دارد	FaNUD	فنود
دختر «رای کنوج» هند و همسر «بهرام پنجم» ساسانی	FURaK	فورک
طاووس	FISA	فیسا
درخت بید	FIKA	فیکا



KABaK	آشیان مرغان (به ویژه کیوتران)	کابک
KABOK	همان «کابک»	کابوک
KABI	همان «کاوه»	کابی
KABYAN	درفش کاویان (منسوب به کاوه)	کابیان
KATUZ	زاهد و عابد	کاتوز
KARKIYA	کاردان و کارفرما	کارکیا
KARaN	عنوان خاندانی بزرگ در عهد «اشکانیان» - جنگ جوی	کارن
KARaNG	صاحب طرب و زبان آور	کارنگ
KARYAL	از نام‌های قدیم ایرانی	کاریال
KASANEH	مرغکی سبز رنگ مایل به سرخ در خوزستان	کاسانه
KAKBAN	گل کاجیره که در رنگ‌رزی کاربرد دارد.	کاکبان
KALI	شجاع، دلیر و خوش قد و قامت	کالی

کالیجار	KALIJAR	از القاب سران «آل پویه» (پویه) - کارزار
کالویه	KALVITYEH	همان «کالیجار»
کامبخت	KAMBaKht	خوشبخت
کامبخش	KAMBaKhSh	برآورنده آرزو، مرادبخش
کامبین	KAMBIN	آن‌که به آرزوی خود رسیده باشد.
کامجو	KAMJU	کامران و کامیاب، جوینده عیش و کام
کامدین	KAMDIN	عنوان «پشوتن» از دانایان آیین زردشتی و از کاتبان اوستا
کامران	KAMRAN	خوشگذران، کامیاب
کامروا	KAMRaVA	آن‌که به مراد رسیده
کامک	KAMaK	خواهش و آرزو - تمنای کوچک
کامکار	KAMKAR	نیکبخت و کامروا - نوعی گل سرخ با رنگ تند
کامنوش	KAMNUSh	کامروا، خوشبخت، کامیاب
کامور	KAMVaR	موفق و پیروز
کاموس	KAMUS	پهلوانی «کوشانی» و هم‌آورد «رستم زال»
کامیاب	KAMYAB	موفق و به مقصود رسیده
کامیار	KAMYAR	بخت‌یار - نام فرمانروای «دهستان»

KAVOS	همان کاووس	کاوس
KAVUS	پادشاه کیانی و فرزند کی گباد (کیقباد)	کاووس
KAVOSH	کاویدن و جستجو	کاوش
KAVOL	چاشنی‌گیر، سفره‌چی	کاول
KAVEH	دلاور آهنگری اسپهانی که ایران را بر «زهاک» شوراند	کاوه
KaBUDEH	کبودرنگ - درخت تبریزی، سپیدار	کبوده
KaTAYUN	بانوی بزرگ - دختر قیصر روم و همسر گشتاسب و مادر اسپندیار	کتایون
KaTIRAN	داروی قطران - تخلص شاعری آذری (قطران تبریزی)	کتیران
KaDIVaR	برزگر و باغبان، رئیس و ریش سپید	کدیور
KaRAK	مرغکی سپید و درازدم و ساحل نشین	کراک
KaRANEH	ساحل و کناره	کرانه
KaRKSAR	پهلوانی تورانی	کرکسار
KaRVAN	نام پدر «کارن»	کروان
KaShVAD	از پهلوانان کیکاووس بوده، پدر گودرز	کشواد

رشته دراز - کنایه از گیسوی	KaMaND	کمند
معشوق		
مرزبان و حکمران	KaNaRaNG	کنارنگ
گرز آهنین، عمود	KUPAL	کوپال
آفتاب - بنیانگذار سلسله	KUROSh	کوروش
هخامنشی		
کوشنده و ساعی	KUShA	کوشا
خاندانی شاهی در خاور ایران	KUShAN	کوشان
زمین		
سعی و جهد و تلاش	KUShESh	کوشش
پر کوشش در راه مهر و	KUShMEHR	کوشمهر
محبت		
یاور و پرتلاش - فرزانه‌ای که	KUShYAR	کوشیار
استاد «پورسینا» دانشمند		
بزرگ ایران بوده است.		
همانند کوه باثبات	KUHVash	کوه‌وش
زائیده و پرورده کوهستان	KOHZAD	کهزاد
بزرگی از ایران عهد فریدون	KOHYAR	کهیار
جهان و گیتی	KaHAN	کهان
زاهد و عابد و منزوی	KOHBOD	کهبد
برادر و سردار افراسیاب	KOHRAM	کهرام
تورانی		
شاهدخت، دختر پادشاه	KIYADOKhT	کیادخت

کیازاد	KIYAZAD	ترکیب کیا + زاد (زاده)
کیارش	KEYARaSh	شهریار دلیر - یکی از پسران کیکباد (کیقباد)
کیان	KEYAN	عنوان سلسله‌ای پادشاهی در ایران کهن (کیان)
کیانا	KEYANA	طبایع و عناصر دخیل در طبیعت
کیان‌چهر	KIYANChEHR	دارای چهره و رخسار شاهانه
کیانوش	KIYANUSH	برادر فریدون شاه
کیاوند	KIYAVaND	ترکیب کیا + وند
کیاوش	KIYAVaSh	شاه مانند
کیجا	KIJA	دختر بچه
کیخسرو	KEYKhOSRO	شاه نیکنام - پسر سیاوش
کیکاووس	KEYKAVUS	همان کاووس
کیمیا	KIMIYA	اکسیر و بی‌مانند
کیمنش	KEYMaNESH	بزرگ منش
کیوان	KEYVAN	نام اباختر (سیاره) زحل به پارسی - پدر موبدی به نام سروش
کیواندخت	KEYVANDOKhT	دختر کیوان
کیومرس	KIYUMaRAS	گیتی مرد، انسان نخستین در روایات کهن ایرانی



گراناز	GERANNAZ	گران ناز، کسی که نازش بها دارد.
گرانمهر	GERANMEHR	دارای محبت زیاد، پر محبت
گرداب	GORDAB	دارای شهرت پهلوانی - حریف نبرد «سهراب»
گردآفرید	GORDAFARID	نام دختر «کردهم»، در شاهنامه فردوسی
گردزاد	GORDZAD	فرزند و زاده گرد و دلیر - شهبانوی شانور اول ساسانی
گردوی	GORDVI	شخصیتی پارسی در زمان «گشتاسپ»
گردویه	GORDVIYEH	همان «گردوی»
گردیک	GORDIK	نام «امیر عزالدین» فرمانروای دمشق
گردیه	GORDIYEH	نام خواهر بهرام چوبینه، سردار ساسانی
گرسبوز	GaRSIVaZ	نام پسر «پشنگ» و برادر «افراسیاب»

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۱۵۳

گرشاسپ	GaRShASP	دارنده اسب لاغر - از نیاکان «رستم زال»
گرگین	GORGIN	دلیر و گستاخ مانند گرگ - پسر «میلاد» (مهرداد) پهلوان
گشپ	GOShaP	جهنده و خیزکننده
گشتاسپ	GOShTASP	دارای اسب رمنده - شاه کیانی و پدر «اسپندیار» روئین تن
گشواد	GaShVAD	دارای بیان شیوا - پهلوانی ایرانی در عهد کهن
گل آذین	GOLAZIN	زینت و آذین دهنده گل
گل آرا	GOLARA	آراینده گل، هنرمندی که کارش آراستن گل است.
گل آگین	GOLAGIN	ترکیب گل + آگین (آغشته و آگنده)
گل آویز	GOLAVIZ	گیاه آویز که برای زینت می‌کارند.
گل آیین	GOLAYIN	ترکیب گل + آیین (آذین و زینت)
گل افروز	GOLaFRUZ	ترکیب گل + افروز (فروزنده)
گل افشان	GOLaFShAN	افشاننده گل، گلریزه
گللاه	GOLALEH	زلف و دسته گل
گلان	GELAN	عبیر سرخ، دسته یا بافته گندم

گل اندام	GOLaNDAM	بدن زیبا و لطیف همچون گل - عنوان جامع دیوان حافظ شیرازی
گلباد	GOLBAD	دارای بوی گل - پهلوان تورانی و پسر «ویسه»
گلبار	GOLBAR	دارای بار گل، افشاننده گل
گلباز	GOLBAZ	کسی که با گل سروکار دارد.
گلبام	GOLBAM	آواز نقاره چی‌ها، قلندران و معرکه گیرها
گلبن	GOLBAN	ترکیب گل + بان (پاینده)
گلبانگ	GOLBANG	آواز بلند، صدای بلبل، لحنی در موسیقی
گلبخش	GOLBaKhSh	بخشنده گل
گلبد	GOLBOD	بانی گل، زیبارو
گلبر	GOLBaR	ترکیب گل + بر (بدن)
گلبرگ	GOLBaRG	مجازاً به ظریف تن می‌گویند، کنایه از رخساره
گلبن	GOLBON	بوته گل سرخ
گلبند	GOLBaND	باغبان - نوعی پارچه گلدار
گلبو	GOLBU	معطر، دارای بوی گل
گل بهار	GOLBaHAR	کسی که مثل گل بهاری است.
گل بهشت	GOLBEHEShT	کنیز زیبای دربار علاءالدین، سلطان دهلی هند
گلپاره	GOLPAREH	پارهای از گل، مانند گل
گلپاد	GOLPAD	همان گلباد

گیاهی خوشبو، پر گل	GOLPaR	گلپر
زن گل مانند، زیبای نازک اندام	GOLPaRI	گلپری
پناه دهنده یا پناهنده گل‌ها - شهبانوی هند	GOLPaNAH	گل پناه
پوشیده از گل	GOLPUSH	گلپوش
پونه جوان و تازه	GOLPUNEH	گلپونه
پیرایش دهنده گل	GOLPIRA	گل پیرا
دارنده تن لطیف و گل مانند	GOLPEYKaR	گل پیکر
گلرو و زیبا	GOLChEHR	گل چهر
همان گلچهر	GOLChEHREH	گلچهره
باغبان، برگزیده، منتخب	GOLChIN	گلچین
بسیم	GOLKhaNDEH	گلخنده
دختر گل مانند	GOLDOKhT	گلدخت
به رنگ گل، شبیه گل	GOLDIS	گلدیس
عاشق و رباینده گل	GOLROBA	گلربا
زیبارخ، خوش سیما	GOLROKh	گلرخ
به رنگ گل، گلفام	GOLRaNG	گلرنگ
زیباروی مانند گل	GOLRU	گلرو
گل افشان، نوعی آتش‌بازی، آهنگی در دستگاه شور	GOLRIZ	گلریز
پدید آورنده گل	GOLZA	گلزا
از گل بوجود آمده	GOLZAD	گلزاد
گلستان	GOLZAR	گلزار

گل زرین	GOLZaR	گل‌زر
شبیه و مانند گل	GOLSA	گل‌سا
مانند گل، جای پراز گل	GOLSAR	گل‌سار
سازنده گل	GOLSAZ	گل‌ساز
گلرخ و گل چهره	GOLSIMA	گل‌سیما
ترکیب گل + شا (شاه)	GOLShA	گل‌شا
آن که مانند گل شاد و باطراوت است.	GOLShAD	گل‌شاد
گلستان و گلزار	GOLShaN	گل‌شن
همان گل‌شا	GOLShaH	گل‌شه
بانوی پیران و بیه	GOLShaHR	گل‌شهر
گلی که مانند خورشید درخشان است.	GOLShID	گل‌شید
گلروی و گلرنگ - گلگون	GOLFAM	گل‌فام
افروزنده گل	GOLFaR	گل‌فر
فروغ و روشنی گل	GOLFORUGh	گل‌فروغ
افشاننده گل	GOLFEShAN	گل‌فشان
باغبان، پرورنده گل	GOLKAR	گل‌کار
به رنگ گل و سرخاب	GOLGUN	گل‌گون
همان گلگون	GOLGUNEH	گل‌گونه
تخم چشم	GOLNA	گل‌نا
انار، شکوفه و گل انار - کنایه از شراب	GOLNAR	گل‌نار

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۵۷

گلناز	GOLNAZ	دارنده ناز و غمزه گل مانند، گل سرخ پرپر
گلنام	GOLNAM	هم نام باگل - نام نیکو
گلنوش	GOLNUSh	نوایی در موسیقی قدیم - زنبور عسل - شهد نوش
گل‌وش	GOLVaSh	ترکیب گل + وش (گونه و رنگ) - مانند گل
گلی	GOLI	منسوب به گل
گودرز	GUDaRZ	نواده کاوه آهنگر - از شاهان به نام اشکانی
گوهر	GOHaR	جواهر و مروارید، اصل و نژاد
گوهرین	GOHaRIN	آراسته و مرصع به گوهر
گویا	GUYA	گوینده و سخن پرداز
گویان	GUYAN	در حال گفتار و گفتن
گهار	GaHAR	نام پهلوانی تورانی
گه‌بار	GOHaRBAR	ترکیب گوهر + بار
گهربخش	GOHaRBaKhSh	ترکیب گوهر + بخش (بخشنده)
گهربین	GOHaRBIN	ترکیب گوهر + بین (بیننده) - خبره جواهرات
گهرتاب	GOHaRTAB	ترکیب گوهر + تاب (تابنده)
گهرچهر	GOHaRChEHR	ترکیب گوهر + چهر (چهره)
گهردخت	GOHaRDOKhT	دختر بارزش، مانند جواهر قیمتی

گهرزا	GOHaRZA	بزرگ زاده و اصیل
گهرزاد	GOHaRZAD	زاده و زائیده گهر - پاک نهاد
گهرشاد	GOHaRShAD	شهبانوی شاهرخ تیموری و بانی مسجدی به نام خود در مشهد
گهرشید	GOHaRShID	ترکیب گهر + شید (درخشش)
گهرناز	GOHaRNAZ	کسی که دارای ناز قیمتی است.
گهروار	GOHaRVAR	شبه و نظیر گهر
گهریار	GOHaRYAR	ترکیب گهر (ذات و تبار) + یار
گیتا	GITA	همان «گیتی»
گیتی	GITI	دنیا و روزگار - گلی بسیار خوشبوی
گیتی دخت	GITIDOKhT	دختر جهان
گیتی فر	GITIFARR	دارای فز و شکوه جهانی
گیرا	GIRA	جذاب، مؤثر، نافذ
گیسو	GISU	زلف، موی زنانه
گیلار	GILAR	پرنده‌ای در شمال ایران



لاچین	LACHIN	پرنده شکاری - کنایه از چشم زیباروی
لادبن	LADBON	همان گلبن
لادن	LADaN	گلی خوشبو با ساقه‌های نازک
لاله	LALEH	به رنگ نارنجی گلی پیازدار با جامی زیبا، همان شقایق
لاله چهر	LALEHChEHR	ترکیب لاله + چهر (زیبارو)
لاله دخت	LALEHDOKhT	دختر لاله، کنایه از دختر زیبا
لاله رخ	LALEHROKh	ترکیب لاله + رخ
لاله وش	LALEHVash	لاله روی، لاله رنگ، لاله گون
لبخند	LaBKhaND	تبسم، خنده ملایم
لبینا	LaBINA	از الحان موسیقی قدیم ایرانی
لهاک	LaHAK	برادر «پیران ویسه» که بدست «گسته‌م» کشته شد.
لهراسب	LOHRASB	دارنده اسب تیزرو - نام پدر گشتاسب
لیشام	LiShAM	دلیر مرد دیلمی که علیه سلطه تازیان شورید.



ماتاګ	MATAK	ګارګزار خشايارشای هخامنشی
مادرېګ	MADERIK	همسر «تهماسب» و مادر «زؤ»
مادوی	MADVI	از دانشمندان بزرګ اسلامی
مادویه	MADVIYEH	همان «مادوی»
ماراب	MARAB	بخت و دولت تازه و نو
ماردون	MARDON	از یاران «داریوش بزرګ» در سنگنبشته «بیستون»
مارسا	MARSA	مار مانند
مازار	MAZAR	سرداری مادی تبار در دوره هخامنشی
مازان	MAZAN	پسر آرتاشس (اردشیر) سوم پادشاه ارمنستان باستان
مازیار	MAZYAR	پسر «ګارن» اسپهبد «تپورستان» (طبرستان)
ماسی	MASI	بی پروا و بی باک
ماګان	MAKAN	نام پسر «ګاکی» امیر «گیلان»
ماګاګ	MAKAG	از اسامی ایرانی و باستانی

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۶۱

MAKERD	از بزرگان دیلمی	ماکرد
MAMBANU	بانوی سرزمین مادری	مام‌بانو
MAMDOKhT	دختر مادر	مامدخت
MAMaK	مادر کوچک - دختری از	مامک
	خاندان شاهی ارمنستان کهن	
MAMaKAN	دختر سلطان «بلخ» و همسر	مامکان
	«جلال‌الدوله حسن»	
MANA	پندار، همانند، نظیر، شبیه	مانا
MANBoD	رئیس و سرپرست خانواده	مانبُد
MANDAD	خداداد - پسر «عبدالحمید	مانداد
	کرخی» (دانشمند اسلامی)	
MANDAS	از نام‌های ایرانی سکایی	مانداس
	باستان	
MANDAN	پایدار و ماندگار - مادر	ماندان
	«کوروش بزرگ»	
MANDANA	همان «ماندان»	ماندانا
MANDGAR	همیشگی و پایدار	ماندگار
MANTRA	کلام و سخن	مانترا
MANMEN	پیااله و جام شراب	مانمن
MANUSH	پدر بزرگ «لهراسب» و پسر	مانوش
	«کی‌پشین»، مخفف نام	
	«منوچهر» و نام کوه زادگاه او	
MANUK	نوعی مرغابی تیزپرواز که	مانوک
	سرخاب هم نام دارد.	

مانی	MANI	پسر «پاتک» که ادعای پیامبری در دوران «شاپور اول» ساسانی نمود.
مانیاک	MANIYAK	فرستادهٔ شغدیان به دربار انوشیروان ساسانی
مانیان	MANIYAN	منسوب به «مانی»
ماه آذر	MAHAZAR	نام وزیر انوشیروان ساسانی
ماهان	MAHAN	منسوب به ماه - شهر معروف کرمان و آرامگاه «شاه نعمت‌اله» ولی
ماه‌بانو	MAHBANU	بانوی ماه، زنی که مثل ماه است.
ماهبد	MAHBOD	نگهبان و نگهدار ماه - نام سلمان فارسی پیش از گرویدن به اسلام (به روایتی)
ماهداد	MAHDAD	داده و بخشیدهٔ ماه
ماهدخت	MAHDOKHT	دختر ماه
ماهدیس	MAHDIS	ماهروی
ماهرخ	MAHROKH	ماه رخسار، درخشان، دارای چهرهٔ تابان
ماهرو	MAHRU	موبدی پارسی در عهد شاپور دوم ساسانی - از مردان نامی گرجستان عهد صفوی
ماهزاد	MAHZAD	زادهٔ ماه
ماهسا	MAHSA	مانند ماه زیباروی

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۶۳

MAHSAN	مانند ماه زیبا	ماهسان
MAHSIMA	زیبا صورت، ماهرخ	ماه‌سیما
MAHFaR	دارندهٔ فَر و شکوه و زیبایی ماه	ماه‌فر
MAHaK	یکی از سران سکایی دوران هخامنشی	ماهک
MAHNUSH	ماه جاوید و همیشه زیبا	ماه‌نوش
MAHVAR	شبیهِ و مانند ماه	ماه‌وار
MAHUR	از دستگاه‌های موسیقی ایرانی	ماه‌ور
MAHVaSh	زیبا مانند ماه	ماه‌وش
MaHVIYEH	مرزبان مرو در عهد یزدگرد سوم ساسانی	ماهویه
MAHYAR	وزیر «دارا» پسر «داراب» اهل «ری»	ماهیار
MAHIN	منسوب به ماه، زیباروی	ماهین
MaRDAS	پدر مهرآیین و نیکوکار زهاک بیوراسب	مرداس
MaRDAN	دانشمند نحوی اهل «کوفه»	مردان
MaRDAVIZ	از خاندان «ارغوش» - پسر زیار دیلمی	مرداویز
MaRDVI	پهلوانی تورانی	مردوی
MaRDVIYEH	همان مردوی	مردویه
MaRDIN	شیخ مکتب «صوفیه» اهل «نهادند»	مردین

مرزبان	MaRZBAN	مالک و سرحد دار - پسر رستم
مرزوی	MaRZVI	پدر «ماهیار»
مرزویه	MaRZVIYEH	همان مرزوی
مرسپند	MaRaSPaND	کلام مقدس، فرشته‌ای موکل بر آب
مروا	MORVA	فال نیک و دعای خیر
مندار	MaNDAR	از سرداران دیلمی آل پویه (بویه)
مزدا	MaZDA	دانای بی‌همتا - خداوندگار زردشت
مزدک	MaZDAK	مدعی پیامبری در دوران کباد ساسانی
مژده	MOZhDEH	خبر خوش، بشارت، تولد
مژگان	MOZhGAN	موهای پلک چشم
مستان	MaSTAN	مردی عامی و داستانی در عهد صفوی
مشکان	MOSHKAN	ترکیب مُشک + ان (علامت نسبت)
مشکان دخت	MOSHKANDOKhT	دختر خوشبو
مشکناز	MOSHKNAZ	ترکیب مُشک + ناز
مشکین	MOSHKIN	مشک آلوده، آنچه بوی مشک دهد
مشا	MaSha	انسان و آدم
مشیا	MaShIYA	همان مشا

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۶۵

مشانا	MaShANA	جفت مشا (معاذل حوای آدم)
مشیان	MaShYAN	همان مشانا
مناس	MaNAS	در مَهری قدیمی آمده است.
مناسپ	MaNASP	از بزرگان ارمنستان باستان
مناک	MaNAK	از سرداران خسرو پرویز ساسانی
مناواز	MaNAVAZ	از بزرگان ارمنی باستان
منداد	MaNDAD	پسر عبدالحمید کرخی و دانشمند اسلامی
منداس	MaNDAS	همان مانداس
مندوی	MaNDVI	شهبانوی آرتاسش (اردشیر)
مندویه	MaNDVIYEH	سوم، پادشاه ارمنستان کهن ابن مندویه اسپهانی که دانشمند بنام اسلامی است.
منوچهر	MaNUChEHR	بهشت روی - پسر یا نبیره ایرج (فرزند فریدون)
منوش	MaNUSh	همان مانوش
منوشفر	MaNUShFaRR	ترکیب منوش + فر (شکوه)
منوی	MaNVI	از نام‌های ایرانی قدیمی
منویه	MaNVIYEH	همان منوی
منیز	MaNIZh	از نجای پارتی (اشکانی)
منیزه	MaNIZhEH	بوده است. دختر افراسیاب و همسر بیژن و خواهر فرنگیس

مهاباد	MaHABAD	در سالنامه‌های چینی آمده بود - آباد شده ماه
مه آذر	MaHAZaR	همان ماه آذر
مه آفرید	MaHAFaRID	همسر ایرج و مادر منوچهر شاه
مه آفرین	MaHAFaRIN	آفریننده و یا آفریده ماه
مهان	MaHAN	بزرگان و مهتران
مهاندخت	MaHANDOKhT	دختر ماه، زیباروی
مه‌بخت	MaHBOKhT	نجات داده ماه - شخصیتی روحانی بوده است.
مه‌بد	MaHBOD	خوانسالارکباد ساسانی - وزیر انوشیروان ساسانی
مه‌بدان	MaHBODAN	سردار نظامی تحت امر اسپهبد «زرمهر» ساسانی
مه‌برزین	MaHBORZIN	از بزرگان ایران عهد ساسانیان
مه‌بنداد	MaHBONDAD	پسر «ماه بخت» و شخصیتی روحانی
مه پار	MaHPAR	پاره ماه - کنایه از زیبایی بسیار
مه پرست	MaHPaRaST	کنایه عاشق و گرفتار عشق
مه پری	MaHPaRI	زن زیبا مانند پری
مه پناه	MaHPaNAH	نام پدر «ماهوی»
مه پیکر	MaHPEYKaR	دارای پیکر مانند ماه زیبا

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۶۷

مهتا	MaHTA	مانند ماه و لنگه ماه
مهتاب	MaHTAB	نورافشانی ماه
مهچهر	MaHChEHR	دارای چهره مانند ماه و زیبا
مهچهره	MaHChEHREH	همان «مهچهر»
مهداد	MaHDAD	همان ماهداد
مهدخت	MaHDOKhT	همان ماهدخت
مهدوست	MaHDUST	دوستدار ماه
مهدیس	MaHDIS	همان ماهدیس
مهرآذر	MEHRAZaR	موبدی در عهد انوشیروان
مهرآرا	MEHRARA	ساسانی - آتش محبت آرایشگر خورشید، آراینده مهر و محبت
مهرآزاد	MEHRAZAD	خورشید روی آزاده
مهرآسا	MEHRASA	خورشید فرز، خورشید وش
مهرآگین	MEHRAGIN	آکنده از مهر و محبت
مهرآور	MEHRAVaR	ترکیب مهر + آور (آورنده)
مهرآیین	MEHRAYIN	دارای راه و روش مهر و خورشید
مهرآ	MEHRA	ایزد پیوندگار جان و جهان - خورشید - مهر و محبت
مهرآب	MEHRAB	دوستدار آب و روشنا، دارای فروغ - پادشاه کابلستان کهن
مهرآج	MEHRAJ	مهاراجا - شاه یا راجه بزرگ
مهرآد	MEHRAD	بخشنده و آزاده بزرگ - از مؤلفان عهد ساسانی

۱۶۸ ❁ / فرنگ نام‌های آریایی

مَهراد	MaHRAD	بخشنده نور همچون ماه
مه‌راس	MEHRAS	پدر الیاس که در روزگار سهراب، مرزبان خزر بوده است.
مه‌راسپند	AMEHRASPaND	همان «مرسپند»
مه‌رافروز	MEHRaFRUZ	روشنایی بخش خورشید
مه‌رام	MaHRAM	ترکیب مه + رام (آرام) - مطیع و روشنی‌بخش
مه‌ران	MEHRAN	موبد موبدان انوشیروان ساسانی و عنوان خاندانی بهرام چوبینه - رهرو بزرگ
مه‌رانه	MEHRANEH	همان مه‌ران
مه‌راندخت	MEHRANDOKht	ترکیب مه‌ران + دخت دختر نور و محبت
مه‌راندیش	MEHRaNDISH	ترکیب مه‌ر + اندیش اندیشنده مه‌رامیز داشتن
مه‌رانفر	MEHRANFaRR	ترکیب مه‌ران + فر (شکوه)
مه‌رانگیز	MEHRaNGIZ	برانگیزنده مه‌ر، بوجود آورنده هستی
مه‌رایزد	MEHRIZaD	محمد پسر بغدادی و دانشمند اسلامی
مه‌ربار	MEHRBAR	ترکیب مه‌ر + بار (مه‌ربارنده)
مه‌رپویا	MEHRPUYA	پوینده مه‌ر، جوینده خوبی‌ها
مه‌رپیروز	MEHRPIRUZ	ترکیب مه‌ر + پیروز

فرهنگ نام‌های آریایی • / ۱۶۹

مهرجو	MEHRJU	ترکیب مهر + جو (جوینده)
مهرخ	MaHROKh	همان «ماهرخ»
مهرداد	MEHRDAD	دانشمند عهد ساسانی - نام چند پادشاه اشکانی
مهردخت	MEHRDOKhT	دختر خورشید
مهرزا	MEHRZA	ترکیب مهر + زا (زاد)
مهرزاد	MEHRZAD	زاده مهر و خورشید، درخشان و زیبا
مهرسا	MEHRSA	مانند مهر
مهرشاپور	MEHRShAPUR	موبد موبدان بهرام پنجم ساسانی
مهرشاد	MEHRShAD	خورشید تابان و خندان
مهرشید	MEHRShID	نور خورشید
مهرک	MEHRaK	خورشید کوچک، پهلوانی در عهد اردشیر بابکان
مهرکام	MEHRKAM	ترکیب مهر + کام
مهرکیش	MEHRKISH	ترکیب مهر + کیش
مهرگان	MEHRGAN	جشن خدای نور و آفتاب، روز شانزدهم ماه‌های خورشیدی
مهرگشنسپ	MEHRGOShNaSP	ترکیب مهر + گشنسپ
مهرگیر	MEHRGIR	ترکیب مهر + گیر (گیرا)
مهرمند	MEHRMaND	ترکیب مهر + مند (دارنده)
مهرناز	MEHRNAZ	دارای مهر و ناز
مهرنام	MEHRNAM	دارنده نام مهر و محبت

۱۷۰ / فرهنگ نام‌های آریایی

مهرنرسی	MEHRNaRSI	از شهدای مسیحی عهد شاپور دوم ساسانی
مهرنگار	MEHRNEGAR	نگار و آراینده مهر - نام همسر یزدگرد
مهرنوش	MEHRNUSh	محبت جاودانه، عشق گوارا - نام یکی از پسران اسپندیار
مهرنیا	MEHRNIYA	از نژاد مهر و خورشید
مهر و	MaHRU	همان «ماهرو»
مهرورز	MEHRVaRZ	دوستی‌کننده، ترکیب مهر + ورز
مهروش	MEHRVaSh	مانند خورشید و مهر
مهروند	MEHRVaND	ترکیب مهر + وند (نژاد و تبار)
مهرهرمز	MEHRHORMaOZ	ترکیب مهر + هرمز
مهرهرمزد	MEHRHORMZD	همان مهرهرمز
مهری	MEHRI	منسوب به مهر - ساز موسیقی مانند چنگ، تخلص شاعری بنام سرا خانم
مهریاب	MEHRYAB	ترکیب مهر + یاب (یابنده)
مهریار	MEHRYAR	یار مهر و خورشید، بامحبت
مهریزد	MEHRYaZD	همان مهر ایزد
مهرین	MEHRIN	منسوب به مهر
مهزاد	MaHZAD	همان ماهزاد
مهسا	MaHSA	همان ماهسا
مهسان	MaHSAN	همان ماهسان

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۷۱

ماه بانو - «مہستی گنجوی»	MaHaSTI	مہستی
شاعرة اهل گنجه		
همان ماه سیما	MaHSIMA	مه سیما
ماه شاد - پسر «نریمان» و پدر «بستام» بوده است.	MaHShAD	مہشاد
پرتوفشانی و نور ماه	MaHShID	مہشید
به رنگ ماه	MaHFAM	مہفام
افروزنده و روشن کننده ماه	MaHFORUZ	مہفروز
ترکیب مه (ماه) + کام - در آرزوی ماه و روشنی	MaHKAM	مہکام
همان مہکام	MaHKAMEH	مہکامه
دارنده ناز و جمال ماه	MaHNAZ	مہناز
ترکیب مه (ماه) + نام - همانم و همرتبه ماه	MaHNAM	مہنام
نگار و آراینده ماه	MaHNEGAR	مہنگار
همان مہنوش	MaHNUSH	مہنوش
همان مہوار	MaHVAR	مہوار
همان مہواره	MaHVAREH	مہواره
گل نرگس - چشم زیبا و خمار	MOZhan	موژان
ماه وش و زیبا	MaHVash	مہوش
ترکیب مه (ماه) + وند (نژاد)	MaHVand	مہوند
دانشمند ایرانی مترجم متون پهلوی	MaHVandAD	مہونداد
نوعی بلور	MaHI	مہی

نویسنده و شاعر دیلمی قرن پنجم هجری	MaHYAR	مهیار
همان ماهین، بزرگ و بزرگ‌ترین	MaHIN	مهین
دختر بزرگ و زیبا	MaHINDOKhT	مهین‌دخت
همان مهین	MaHINEH	مهینه
همان مهرا (مهر)	MITRA	میترا
دختر مهر و خورشید	MITRADOKhT	میترا‌دخت
گنجشک	MICHKA	میچکا
همان مشیا	MISHAN	میشان
ترکیب می + مند (علامت اتصاف)	MEYMaND	میمند
گل زیبا - گردن بند - آبگینه و شیشه - آبی آسمانی - پرنده‌ای سخنگو	MINA	مینا
ترکیب مینا + دخت (دختر)	MINADOKhT	مینا‌دخت
ترکیب مینا + وش (رنگ)	MINAVaSh	میناوش
روح و آسمان، بهشت	MINU	مینو
ترکیب مینو + دخت (دختر)	MINUDOKhT	مینو‌دخت
ترکیب مینو + رخ (رخسار)	MINUROKh	مینورخ
زاده بهشت، پاک و زیبا	MINUZAD	مینوزاد
ترکیب مینو + فر (شکوه)	MINUFaRR	مینوفر
همان مینو	MINUK	مینوک

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۷۳

MIHaNDOKhT	دختر میهن	میهن دخت
MIHaNZAD	ترکیب میهن + زاد	میهن زاد
MIHaNFaRR	ترکیب میهن + فرّ (شکوه)	میهن فرّ
MIHaNYAR	ترکیب میهن + یار	میهن یار



نادیس	NADIS	پسری زیباروی و دانا با هواخواهان بسیار در ایران باستان
ناربن	NARBON	درخت انار
ناردان	NARDAN	دانهٔ انار ترش
ناردانه	NARDANEH	همان ناردان
ناردخت	NARDOKhT	دختر آتشین و مانند انار
نارگل	NARGOL	گل انار
نارگیس	NARGIS	میوهٔ نارگیل
ناری	NARI	زن، جنس مقابل مرد
نارون	NARVaN	درختی زیبا و چتری - گلنار
ناروند	NARVaND	همان نارون
نازآفرین	NAZAFaRIN	محبوبی که بسیار ناز نماید
نازان	NAZAN	ناز کننده، بالنده
نازدخت	NAZDOKhT	دختر لطیف و طناز
نازرخ	NAZROKh-	دارای چهرهٔ لطیف
نازگل	NAZGOL	مثل گل زیبا و لطیف
نازنوش	NAZNUSh	ترکیب ناز + نوش
نازنین	NAZaNIN	دارای ناز، ظریف و عشوه‌گر

NAZI	اهل ناز	نازی
NAZYAR	دارای ناز و کرشمه	نازیار
NAZIDOKht	همان ناز دخت	نازیدخت
NAZIN	نازدار	نازین
NAZINEH	همان نازین	نازینه
NAFEH	کیسهٔ مشک آهوی ختن که بسیار خوشبوست.	نافه
NAMJU	شجاع و بهادر	نامجو
NAMKhAH	ترکیب نام + خواه (خواهنده)	نامخواه
NAMDAR	مشهور و معروف	نامدار
NAMVaR	نام آور، معروف	نامور
NAMI	ناموری - نامه و فرمان	نامی
NAHI	مخفف ناهید	ناهی
NAHID	همان آناهیتا - زن گشتاسب و مادر اسپندیار - نام دیگر کتایون	ناهید
NaBaRD	سعی، کوشش، جنگ و جدال	نبرد
NaRSI	سروش، فرشتهٔ وحی در آیین زرتشتی، نام پسر شاهپور	نرسی
NaRGES	گلی معروف - کنایه از چشم معشوق	نرگس
NaRMIN	لطیف و ملایم، مطیع	نرمین
NaRMINEH	همان نرمین	نرمینه
NaRIMAN	نرمنش، دلیر - نام نیای رستم زال و پدر سام	نریمان

نستر	NaSTaR	گلی سپید رنگ و بسیار خوشبو
نسترن	NaSTaRaN	همان نستر، گلزار
نستوه	NaSTUH	جنگی و ستیزنده - پهلوانی ایرانی در عهد خسرو پرویز
نسر	NaSRaM	بُتی مادینه در بت‌خانه بامیان
نسرین	NaSRIN	گلی سپید، کوچک و صد برگ
نغمه	NaGhMEH	آواز، سرود، گوشه‌ای در موسیقی
نگار	NEGAR	کنایه از محبوب و معشوق و شخص مورد علاقه
نگاره	NEGAREH	همان نگار - نقاشی شده
نگارین	NEGARIN	همان نگار
نگاه	NEGAH	نظر، توجه، دیدار
نگیسا	NaGISA	چنگ نواز خسرو پرویز و سراینده سرود خسروانی
نگین	NEGIN	گوهر انگشتی، سنگ قیمتی
نوبهار	NOBaHAR	آغاز بهار - پرستشگاه نو - نام آتشکده بلخ
نوتاش	NOTASH	همیشه و دائم
نوذر	NOZaR	پسندیده - پسر منوچهر که بدست افراسیاب کشته شد.
نوژن	NOZhaN	کاج و سرو
نوشا	NUSHa	نوشنده - نوداماد
نوشاد	NOShaD	همان نوشا

فرهنگ نام‌های آریایی * / ۱۷۷

نوشافرین	NUShAFaRIN	زنی فرمانروا در شمال آذرآبادگان
نوشان	NUShAN	منسوب به نوش (انوش)
نوشاور	NUShaVaR	گلبرگ دارای نوش و شهد
نوشدخت	NUShDOKhT	ترکیب نوش (انوش) + دختر
نوشزاد	NUShZAD	ترکیب نوش (انوش) + زاد (آزاد)
نوشه	NUShaH	رنگین‌کمان، جاودانی، خوش نام دختر نرسی، پادشاه ساسانی
نوشید	NUShID	نام مادر مانی پیغمبر
نوشین	NUShIN	گوارا و شیرین
نوشین‌دخت	NUShINDOKhT	ترکیب نوشین + دخت (دختر شیرین)
نوشینه	NUShINEH	نوایی از موسیقی کهن
نوگل	NOGOL	گل تازه و لطیف
نوند	NaVaND	تیزرو، تیزفهم - نام مبارزی ایرانی و پدر فرهاد
نوید	NOVID	مژده و خبر خوش
نویدا	NaVIDA	جنبیده
نوین	NOVIN	تازه، جدید
نهان	NaHAN	دور از چشم، پنهان
نیاز	NIYAZ	شوق، میل، احتیاج
نیرو	NIRU	زور و توانایی
نیسه	NISEH	سایه

نیکان	NIKAN	خوبان، منسوب به نیک
نیکبخت	NIKBaKhT	ترکیب نیک + بخت، خوشبخت
نیک پی	NIKPEY	ترکیب نیک + پی (پای) - تاریخ نگار دوران آغازین «صفویه» - خوش فرجام
نیکجو	NIKJU	ترکیب نیک + جوی (جوینده خوبی‌ها)
نیک چهر	NIKChEHR	خوشرو، زیبا
نیکخو	NIKKhU	ترکیب نیک + خوی، خوش طبع، خوش اخلاق
نیکخواه	NIKKhAH	ترکیب نیک + خواه، خیرخواه
نیکداد	NIKDAD	بخشنده نیکی‌ها، دادگر، نام دختر پادشاه قفقاز و همسر صاحب منصب ایرانی
نیکدخت	NIKDoKhT	دختر نیکو
نیکدل	NIKDEL	ترکیب نیک + دل، خوش قلب
نیک‌رأی	NIKRAY	ترکیب نیک + رای، خوش فکر
نیک‌رُخ	NIKROKh	خوب چهر، زیبارو
نیکرو	NIKRU	زیبا، خوش صورت
نیکروز	NIKRUZ	خوشبخت، سعادت‌مند
نیکزاد	NIKZAD	پاک سرشت
نیکفر	NIKFaR	دارای فر و شکوه خوب
نیکناز	NIKNAZ	دارای ناز و ادای خوب

NIKNAM	خوش نام و محبوب	نیکنام
NIKU	خوب و زیبا	نیکو
NIKI	خوبی و خیرخواهی	نیکی
NIKYAD	خوش نام، خوش حافظه	نیکیاد
NILA	لاجوردین، نیلگون	نیلا
NILGON	به رنگ نیل، لاجوردی، آبی	نیلگون
NILUPaR	گلی معروف که با آفتاب سراز آب برمی آورد (نیلوفر)، نام جشنی باستانی در ایران که در روز هفتم یا هشتم مرداد ماه برگزار می‌شد و مردم حاجات خود را از پادشاه می‌گرفتند.	نیلوپر
NIMA	خرد و کوچک اما نام‌آور - علی‌اسفندیاری، معروف به نیما یوشیج، پدر شعر نو فارسی	نیما
NIVAN	منسوب به نیو (به معنی پهلوان، شجاع و دلیر)	نیوان
NIVANDOKhT	مادر خسرو انوشیروان ساسانی و مادر گباد (قباد)	نیواندخت
NIYUSHA	شنونده، یاد گیرنده، فهم‌کننده	نیوشا



VARaSTEH	رها از بندهای انسانی - نام شاعری جهانگرد از ری	وارسته
VASPUR	شاهزاده و شاهپور (اشکانی و ساسانی)، پسر طایفه	واسپور
VAShAMEH	ســـرپوش و روســـری زنانه	واشامه
VALA	بلند مرتبه، ارجمند، بلند	والا
VALEH	اندوهناک، حیران، عاشق، شیفته، سرگشته از عشق	واله
VAMEQ	دوستدار، نام عاشق عذرا	وامق
VANaK	پیروز و فاتح - از بزرگان ارمنی	وانک
VAYA	بایا، بایسته و لازم	وایا
VaKhShUR	پیامبر و حامل وحی	وخشور
VaRAM	چیزهای سهل و سبک	ورام
VaRTA	ورد، گل سرخ	ورتا
VaRTAJ	گلی زردرنگ، همیشه رو به آفتاب دارد، آفتابگردان	ورتاج

وَرجاوند	VaRJAVaND	نیرومند و ارجمند - دارای فرّ
		ایزدی - یکی از موعودان زردشتی
ورجمند	VaRJMaND	صاحب فرّ و شکوه
وردا	VaRDA	گل، به ویژه گل سرخ
وردان	VaRDAN	کوشا، ماهر، محصول - شهربان کرمان، معاصر با اسکندر
وردنوش	VaRDNUSh	گل جاوید، نوشنده گل
ورزکار	VaRZKAR	برزگر و کشاورز
ورزی	VaRZI	کشت و صنعت
ورزساز	VaRSAZ	ظریف و آراسته، صاحب ساز
ورشاد	VaRShAD	وظیفه، مقرری
ورشان	VaRaShAN	مرغ الهی
ورهرام	VaRaHRAM	همان بهرام (ورهران)
وستوی	VaSTUY	یکی از پسران انوشیروان
وشتی	VaShTI	زیبایی - شهبانوی خشیایار شاه هخامنشی
وشمگیر	VOShMGIR	شکارچی بلدربچین - فرمانروای گرگان
وشناد	VaShNAD	هرچیز بسیار زیاد و انبوه
وشنی	VaShNI	رنگ سرخ و گلگون
ولگاش	VaLGASh	همان بلاش

وُمیسه	VoMISaH	یکی از سرداران کوروش
ونار	VaNAR	نام برادر ویشتاسپ
وندا	VaNDA	خواسته، خواهش
ونداد	VaNDAD	امید و آرزو - نوۀ کارن - سرکردهٔ مائزدرانی که بر خلیفۀ بغداد شورید
وهادان	VEHADAN	بهدین - پدر «آغوش»
وهران	VaHRAN	بیمناک
وهمنش	VaHMaNESH	همان بهمنش
وهوکا	VaHUKA	اندیشمند، لقب اردشیر سوم
وهومن	VaHUMaN	بهمن
ویدا	VIDA	باهوش، آموزنده، پیدا
ویداگا	VIDAGA	مالک گله‌های گاو - برادر آشامن
ویدرفش	VIDRaFSh	بی‌درفش - پهلوانی تورانی
ویراپ	VIRAP	مالک و والی عقل و دانش
ویراف	VIRAF	همان ویراپ
ویشتاسپ	VIShTASP	همان گشتاسپ
ویسه	VEYSEH	زن موبد - دختر «کارن» - پدر پیران وزیر «افراسیاب»
ویگن	VIGEN	همان «بیژن»



HABAS	نام مردی کهن	هاباس
HARASP	از نوادگان «نوذر شاه»	هاراسپ
HARPAK	همان «آرباک»	هارپاک
HASMIK	گل یاسمن به گویش ارمنی	هاسمیک
HALEH	خرمن ماه یا بخاری که دور ماه را می‌گیرد.	هاله
HAMORZ	بلند بالا - سپهدار شوشتری	هامرز
	سپاه خسرو دوم ساسانی	
HAMAN	وزیر خشایار شاه اول	هامان
HAMUN	دشت و بیابان - دریاچه‌ای در سیستان	هامون
HANA	پناه، امید	هانا
HaRANUSH	فروغ و درخشش جاوید	هرانوش
HaRTUZ	صدق، صداقت و درستی	هرتوز
HORMOZ	روز اول هر ماه خورشیدی، نام خدای بزرگ ایرانیان	هرمز
	باستان و نام نوه «اسپندیار»	
HORMOZAN	منسوب به هرمز - نام چند تن از پادشاهان ساسانی	هرمزان

هائیزم	HAYZEM	نام یازدهمین نیای زرتشت
هرمزد	HORMAZD	همان هرمز
هژبر	HOZhaBR	چابک و دلیر
هژیر	HaZhIR	خوبچهر، پسندیده و زیده -
		پسر کارن و نواده کاوه
هستی	HaSTI	وجود، زندگی، دارایی
هشتودان	HESHtUDAN	همان وهسودان
هشیار	HOSH YAR	هوشمند و دارای عقل، هوش
		و زیرکی
هشیوار	HOSHIVAR	خردمند و عاقل
هفت بُخت	HaFTBOKhT	منجی هفت ستاره
هفتواد	HaFTVAD	فرمانروای کرمان در عهد
		اردشیر بابکان ساسانی
هما	HOMA	پرنده خوش یمن - خواهر
		اسپندیار - دختر بهمن -
		عاشق همایون
همابخت	HOMABaKhT	فرخنده بخت
همادخت	HOMADOKhT	دختر فرخنده و مبارک
همافر	HOMAFaR	دارای شکوه همایی
هماورد	HaMAVaRD	همتا و هم‌کوشش - حریف
هماویز	HaMAVIZ	همان هماورد
همای	HOMAY	همان هما
همایون	HOMAYUN	مبارک و خجسته - معشوقه
		همای، از نواهای موسیقی

همتا	HaMTA	هم‌زاد، هم‌جنس، نظیر، شریک
همداد	HaMDAD	نام پدر «هامان» در کتاب استرومردخای
همدان	HaMDAN	نامی در شاهنامه فردوسی
همدم	HaMDaM	شاعر تازی گوی ایرانی - رفیق، همسر
همراز	HaMRAZ	محرم اسرار
همراه	HaMRAH	موافق، هم‌آهنگ و رفیق راه
همرنگ	HaMRaNG	یکدل، موافق و همراه
همکام	HaMKAM	دارای کام و آرزوی مشترک
همکیش	HaMKISH	هم‌مدین، هم‌مسلك و آیین
همگام	HaMGAM	یار و همراه و همسفر
همیدون	HaMIDUN	هم‌اکنون، این‌چنین - نام یکی از شخصیت‌های کتاب «طوطی نامه»
هنگامه	HENGAMEH	مجمع مردمی، معرکه
هنگامی	HENGAMI	بازیگران، زمان، غوغا
هوبخت	HUBaKhT	وقت و زمان
هوبخت	HUBaKhT	خوشبخت و سعادت‌مند - از روحانیان زردشتی
هوبر	HUBaR	مرغی خاکستری رنگ با منقار بلند
هوپند	HUPaND	ناصر و مستشار

هوتا	HUTA	نام همسر ویشتاسپ
هوتن	HUTaN	از هم پیمانان داریوش بزرگ
هوران	HURAN	خورشیدی
هورام	HURAM	خنده رو
هورچهر	HURChEHR	همان خورشید چهر
هورخش	HURaKhSh	آفتاب عالم‌تاب
هورداد	HURDAD	عطای آفتاب - بخشش بخت
		و طالع
هوردخت	HURDOKhT	دختر آفتاب
هورزاد	HURZAD	زادهٔ هور - کنایهٔ زیبایی و درخشش
هورفرّ	HURFaRR	فرّ و شکوه آفتاب
هورمزد	HURMaZD	اباختر برجیس (سیارهٔ مشتری) - اهورامزدا
هورمند	HURMAND	خورشیدوار
هوروش	HURVaSh	مهر تابان، خورشید
هورزاد	HUZAD	نجیب زاده
هوشدار	HUSHDAR	هوشیار، زیرک و عاقل
هوشمند	HUShMaND	عاقل و بخرد
هوشنگ	HUShaNG	هوش و آگاهی - شاه پیشدادی (فرزند سیامک)
هوشیار	HUShYAR	باهوش، زیرک - منجم معاصر
		یزدگرد اول ساسانی

HUGASP	دارنده اسب زیبا	هوگاسپ
HUMAN	صاحب جایگاه نیکو - برادر	هومان
	پیران ویسه	
HUMaN	نیک‌اندیش، نیک‌منش	هومن
HUNAM	خوشنام، نیکنام	هونام
HUVIDA	ظاهر و روشن	هوویدا
HITASP	دارنده اسب گردونه	هیتاسپ
HIDOKhT	اباختر ناهید (زهره)	هیدخت
HIRAD	بشیر	هیراد
HIRBOD	دانشور - خادم و بزرگ	هیربد
	آتشکده	
HIRSA	پارسا	هیرسا
HIRSAD	همان هیرسا	هیرساد
HIRMaND	لقب گشتاسب شاه - رودی در	هیرمند
	سیستان	
HIMEH	هیزم سوختنی	هیمه
HIVA	آرزو، امید	هیوا
HIVaSP	نییره نوذر شاه	هیوسپ



یادگار	YADGAR	اثر، نشان - پسر دیمتری دوم حاکم گرجستان
یارا	YARA	قدرت، توانایی، جرأت و دلیری
یاران	YARAN	جمع یارها
یارمند	YARMaND	دارای دوست و یار
یاری	YARI	نام «ملا یاری شیرازی» شاعر
یاسم	YASaM	همان «یاسمن»
یاسمن	YASaMaN	گلی سپید، زرد و کبود رنگ
یاسمین	YASaMIN	همان «یاسمن»
یاسمینه	YASaMINEH	دختری دانشمند و نویسنده، فرزند «سعد سیروندی»
یاکند	YAKaND	همان یاقوت (و نام اصلی آن) - دختر اسپهبد «داد هرمز مهر»
یارور	YARVaR	یاری دهنده
یاور	YAVaR	همان «یارور»
یزداد	YaZDAD	خداداد - پسر انوشیروان ساسانی
یزدان	YaZDAN	همان ایزد

یزدبخت	YaZDBOKhT	خداداد - از پیروان «مانی» پیغمبر
یزدگرد	YaZDGERD	آفریده یزدان - نام چند شاه ساسانی
یزدیار	YaZDYAR	نام دانشمندی زردشتی - نام فرزند سلطان «مسعود غزنوی»
یزدین	YaZDIN	آسمانی - نام یک مسیحی پارسی
یشکور	YaShKUR	از مردان ارمنی باستان
یکتا	YEKTA	بی‌نظیر - نام «محمد قائل» شاعر لاهوری
یکرنگ	YEKRaNG	نام شاعری پارسی گوی در هند
یکرو	YEKRU	تخلص شاعری به نام «عبدالوهاب»
یکسان	YEKSAN	نام شاعر دهلویست.
یکسو	YEKSU	تخلص شعری «لاله فاتح»
یکیتا	YaKITA	معلم، استاد
یگانه	YEGANEH	بی‌همتا
یوبه	YUBEH	دختر «شاپور دوم» ساسانی
یوشیتا	YUShITA	پهلوانی اوستایی از خاندان «فریان»
یهان	YaHAN	یزدان (جمع ایزد)

دستاویزها

۱- نام‌نامهٔ ایرانی / فردیناند یوستی

Iranisches Namenhuch /

Ferdinand Justi / Marburg : 1895.

۲- فرهنگ ریگ ودا / گراسمن

Wörterbuch Zum Rig-Veda /

H. Grassman / Wiesbaden : 1964.

۳- فرهنگ ایران باستان / بارتلمه

Altiranisches Woerterbuch /

Chr. Bartholomae / Berlin : 1961.

۴- فرهنگ سانسکریت / ویلیامز مونیه

A Sanskrit - English Dictionary /

Williams Monier / Oxford : 1906.

۵- اساس فقه اللغة ایرانی / هیأت ایران شناسان

آلمان، انگلستان، آمریکا و روسیه

Grundriss der Iranisches Philologie /

Strassburg : 1896.

۶- آوستای زردشت / دارمستتر

Avesta / Ja. Darmesteter / Paris : 1960.

۷- فرهنگ‌های لغات: معین، دهخدا و برهان قاطع

۸ - آوستا / (ترجمه‌ی آوستا) صفی‌زاده، پروفسور دکتر فاروق، نشر پارسی، بمبئی، ۱۹۹۵.

۹ - از کوروش هخامنشی تا محمد خاتمی / صفی‌زاده، پروفسور دکتر فاروق، تهران، گفتمان، ۱۳۷۷.

۱۰ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، / راوندی، مرتضا، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵

فہرست منابع

- 1 - inter, the Gatha of zarathutra, Acta, Ira nica, no & 1975.
- 2 - The Gomlete Tet of the pahlavi Dinkard, ed by D.M.Madan, Bombay, 1911.
- 3 - Datorr Hohang Jamap. Vendidad, Aveta, Tet ith pahlavi Tranlation, ed. Bombay 1907.
- 4 - E.B Dhabhar, The pahlavi yana. and viperad, ed. Bombay 1964.
- 5 - M.B.Davar, ayat La- ayat, ed. Bombay 1912.
- 6 - haul haked, The idom of the aanian aye (Denkard vi),etern pre, colorad, 1972.
- 7 - E.B.M.Dahbhar, The pahlavi Rivayat, ed. Bombay 1913.
- 8 - The Book of Arda viraf, M.Habg and E. . et, Ameter daem 1971.
- 9 - ayat- Ne- ayat, Jehangir c, Tayadia, Hambury, 1930.
- 10 - E.B.N.Dhabhar, addar nar addar Bunde heh, ed.Bombay, 1909.
- 11 - M.R.unva (a, parab Hormazyar, Rivaat, ed 1922.
- 12 - E.B.N .Phabhar, zand - i khurtak Avitak, ed. Bombay 1927.

- 13 - B.T.Ankle aria, vichi t akiha - i zatparam ith tet and Introduction, ed. Bombay 1964.
- 14 - B.T.Anklaria, Rivayat - Ihemit-i Aavahitan, ed.Bombay 1962.
- 15 - aanidkij udebnik, Anahit perikhanian, Erevan 1973.
- 16 - Mnuour aki, The aanian matrimanian Relation, Archiv orientalni, 39 (1971).
- 17 - Anahit perikhanian, on, ome, pahlavi Legal Term, memeorial volume of .B. Henning, London 1970.
- 18 - Concept of abligated ucczorhip in the madiyan 1Hazar Daditan, mounmeh tun H.Ny b erg, Leiden 1975.
- 19 - P.Grimal, Laroue orld my thology, London: Hamlyn, 1969.
- 20 - J.Hating, Enyclopedia of Religion and Ethic. 1917.
- 21 - L.H.Gray, The Foundation of the Iranian Religion, Bombay, 1928.
- 22 - H..F.gg. The Greate thata Baby lon, london, 1969.
- 23 - M.Eliade Hitorie e croyan ce et de idec veligieu,Pari payot 1976.
- 24 - C.J.Bleeker and G.Hitoria RELigienum, RELigion of the pat. idengeren leiden, 1969.
- 25 - T.Healt, Hitory of Greek Ma thema tic. aford, 1921.
- 26 - A.Berry, hort Hitory of Atronomy, Newyork, 1906.
- 27 - P.Gardner, Ne chapter in Greek Hitory, Newyork, 1892.
- 28 - L.H.Gray, the foundation of the Iranian, Religion.

- 29 - I.J.Darme *terrer, Le zand* - Aveta, Pari, 1960.
- 30 - K.Z.Genc Dman, *turk Detan Lari*, Itanbul, Hurriyet yayinlari. 1972.
- 31 - M.H. Abram, *A gloory of literary term*, Neyork, Halt Rinehart and inton, Inc - 1971.
- 32 - Dhabhar, E.B.N ed: *The pahlavi Rivayat*, Bombay 1913.
- 33 - Kramer, J.N. *The umerian*. chicago, 1963.
- 34 - tacking, Georg.Jr. *Race, culture and Evolution; Eay in the Hitory of Anthropology*. Ne york: Free pre, 1968.
- 35 - Grimal, Laroue *orid my thology*, London: Hamlyn, 1965.
- 36 - J.Hating, *Enyclopedia of RELigion and Ethic*. 1917.
- 37 - L.H.Gray, *The Foundation of the Iranian Religion*, Bombay, 1928.
- 38 - H.W.F.Ss.ggs. *The Greate that aBaby lon*, london, 1969.
- 39 - M.Eliade *Hitorie de croyan ce et de idec veligieu*,Pari payot 1976.
- 40 - C.J.Bleeker and G.Hitoria *Religienum*, Religion of the pat, idengren leiden, 1969.
- 41 - T.Healt, *Hitory of Greek Ma thema tic*. aford, 1921.
- 42 - A.Berry, *hort Hitory of Atronomy*, Ne yourk, 1906.
- 43 - P.Gradner, *Ne chapter in Greek Hitory*, Ne york, 1892.
- 44 - L.H.Gray, *the foundation of the Iranina, Religion*.
- 45 - I.J.Darme *terer, Le zand* - Aveta, Pari, 1960.

- 46 - K.Z.Genc Dman, turk Detan Lari, ltanbul, Hurriyet yayinlari. 1972.
- 47 - M.H. Abrtam, A gloory of literary term, Neyork, Halt Rinehart and iton, Inc - 1971.
- 48 - Dhabhar, E.B.N ed: The pahlavi Rivayat, Bombay 1913.
- 49 - Kramer, .N. The umerian , chicago, 1963.
- 50 - tacking, Georg, Jr. Race, culture and Evolution; Eay in the History of Anthropolgy. Ne yourk: Free pre, 1968.
- 51 - Clark, .E.Le Gro The Antecedent of man Ne York : Holt, Rinehart and inton, 1973.
- 52 - Korn, Noel Human Evolution, Ne York :Holt, Rinehart, and inton, 1973.
- 53 - Hoell, F,Clark, and the Editor of life Early man Ne York : Time - Life, 1965.
- 54 - ahburn , her ood L., and phylli, c. jay pcrpec tive in Human Evolution - one, Ne York : Holt, Rinehart and inton, 1968.
- 55 - ahburn, herood L. and phylli, c. Jay perspective in Human, Evolution - To, Ne York; Holt, Rinehatr and inton, 1972.
- 56 - Loughlin, .. and,R.H. ohorne, ed, Human variation and origin, an Francico: .H Freeman, 1967.
- 57 - Bloomfield, Leonard, Language Ne York :Holt Rinehart and inton, 1933.
- 58 - Evan, illian f,communication, in the Animal orld, Ne York, Thomay, croell. 1968.

- 59 - Hockett, Charles, F.A. course in modern linguistics New York
macmillan, 1958.
- 60 - alace, Anthony f. culture and personality- New York : Ran-
dom House, 1970.
- 61 - terton, Ruben Arthur Time, Life and man. New, York :John
illey, 1967.
- 62 - Clarke, L, Desmond The prehistory of Africa, New York .
Praeger, 1970.
- 63 - Boy mary n mlthra in the manichaeon pantheon, Locut leg,
London 1962.
- 64 - Burkitt Francis Orothragh and padvatragh Journal of theology
tudie vi 1935.
- 65 - gackon, A.v., tudie in manichaem, Journal of the American
oriental ociety, vol 43 1923
- 66 - mackenzic D.N., mani' habuhrgan Bulletin of the school of
oriental and African tudie, A2 1942.
- 67 - Reitzentein R.& chaeder, H.H., tudien zum antiken
yunkretismu au Iran und Griechenland, Leipzig - Berlin 1926
- 68 - Ackerman, p., The moon and fertility in early Iran
B.A.J.P.A.A., IV pt. 4, Dec 1936.
- 69 - Belenitky, A., The ancient civilization of central Asia, trans-
lated from the Russian by J. Hogarth, London 1969.
- 70 - Darmstadter, J., Ohrmazd et Ahriman, Paris 1877.

- 71 - Lommel, H. some corresponding conception in old india and Iran. *modi m.v.*, pp. 260 - 272.
- 72 - Cameron, c. 6., *Hitory of Farly Iran*, chicago 1936.
- 73 - Dhalla, M.N., *zoroatrian Theology*, New York, 1914.
- 74 - Garay, L.H., *The Foundation of the iranien Religion* Bombay 1925.
- 75 - Herzfeld, E., *zoroater and hi orld*, 2 vol. Priceton 1974.
- 76 - Nyberg, H.S., *Die RELigionen d alten Iran onbruck*, 1966.
- 77 - inidichmann, F., *zoroatriche tudien*, Berlin 1863.
- 78 - Bailey, H.W. *zoroatrian problem in the ninth century book*, oford, 1943, repr. 1971.

طالع فرزندان شما

(شخصیت افراد بر حسب ترتیب تولد در خانواده)

نویسنده: دکتر کویمن لمن

برگردان: هاله گنجوی

شما با خواندن این کتاب با موضوعی روبه‌رو می‌شوید که تاکنون در هیچ جای دیگری، چیزی از آن نشنیده‌اید!

مسلماً این‌که شما کدام فرزند خانواده هستید (اول، وسطی، و یا آخری) به شدت بر روی شکل‌گیری شخصیت شما، شخصی که می‌خواهید با او ازدواج کنید، شغلی که انتخاب خواهید کرد و حتی نحوهٔ پرورش فرزندان‌تان تأثیر خواهد داشت.

در این کتاب، نویسنده داستانهای تکان‌دهنده‌ای از تجارب خود را بازگو می‌کند که ممکن است با زندگی بسیاری از خوانندگان مطابق باشد و خواننده بعد از خواندن این کتاب می‌خواهد آن را همیشه دم دست داشته باشد. این کتاب، حقایق زندگی را - در رابطه با موقعیت شما در خانواده - به طور آموزنده، سرگرم‌کننده و واقع‌بینانه در اختیارتان قرار می‌دهد.

شما نیز می‌توانید با از بین بردن نقاط ضعف خود و علایقی که در آینده به ضررتان خواهد بود، آینده‌ای بهتر در پیش رو داشته باشید.

قسمتی از فهرست مطالب: ترتیب تولد در خانواده به چه معناست و آیا باید به آن اهمیت داد؟

مسئولیت سنگین فرزندان ارشد، خصوصیات فرزندان میانی، فرزند آخر (ته تغاری)، عقد افراد در آسمانها بسته نشده، هرگز با همه فرزندانان یک جور رفتار نکنید، فرزندان ارشد (کمال‌طلب)، خطرات تعلیم و تربیت تک فرزندان و...

دنیای خواب و رویا

(روانشناسی تعبیر خواب)

نویسنده: دکتر فیونا زوکر

برگردان: زهرا جلیلی / ویراستار: هاله گنجوی

خواب‌های ما از بسیاری جهات با زندگی واقعی تفاوت دارند. ممکن است ما در خواب‌هایمان چیزهایی را ببینیم و بشنویم که عادی به نظر می‌رسند، ولی ما نسبت به آن‌ها واکنش‌های غیرعادی نشان دهیم و یا ممکن است بی‌هیچ شرمی خواب‌هایی ببینیم که در زمان هوشیاری، آن‌ها را زشت و زننده می‌دانیم. هیچ توضیحی برای این‌که چرا ما خواب می‌بینیم وجود ندارد و از ابتدای تاریخ بشر تاکنون نظریه‌های فیزیولوژیکی و روان‌شناختی گوناگونی در مورد خوابیدن و خواب دیدن ارائه شده است.

این کتاب، راهنمای مصور فوق‌العاده‌ای است که به گونه‌ای زیبا، سمبل‌های خواب و تعبیر مثبت و منفی آن و احساسات نهفته‌ای که در پس این خواب‌ها پنهان است را برای ما آشکار می‌سازد. در این کتاب مرجع ارزشمند؛ ریشه، تاریخچه و عقاید روانشناسی مربوط به تعبیر خواب به گونه‌ای ساده و قابل استفاده فراهم شده است و موضوعات کلی آن عبارتند از:

- دلایل روانشناسی و فیزیولوژی نیاز ما به خواب.
- بررسی اجمالی تاریخچه تعبیر خواب در طول تاریخ که شامل مثال‌هایی از انجیل، روم و یونان باستان و اسلام است.
- نظریه‌های نوین روانشناسی در مورد تحلیل خواب‌ها که شامل تئوری‌های «زیگموند فروید» و «کارل یونگ» می‌باشد.
- بخش پایانی این کتاب برای درک بهتر خواب‌هایمان، راه‌هایی را به ما پیشنهاد می‌کند که شامل تهیه یک دفترچه یادداشت برای ثبت خواب‌ها و روش‌هایی برای تقویت خواب‌های هوشیارانه و روشن‌بینانه است.
- این کتاب شامل سیصد تصویر می‌باشد که توجه تمام کسانی که نیروی خواب دیدن را دارند به خود جلب می‌کند.

طالع‌بینی آریایی

پروفسور فاروق صفی‌زاده / محمد ملکان سرشت

تاریخ پرافتخار و گهربار ایران آریایی، سرشار از دستاویزهایی است که امروزه هر ایرانی به خود می‌بالد و خود را از نژادی فرهنگساز و با تمدن در جهان می‌بیند. نژادی که نخستین دانش‌های بشری به دست و اندیشهٔ بالندهٔ او بر جهانیان عرضه شده است.

بر پایهٔ دستاویزهای باستانی و متون کهن، ایرانیان باستان ضمن آنکه سرآمد علوم و فنون در جهان بودند، بر پایهٔ علم اعداد، به طالع و سرنوشت انسان می‌پرداختند و تا قرن‌ها پس از روزگار خود بر پایهٔ این علم، پیش‌گویی و پیش‌بینی می‌کردند.

طالع‌بینی و اخترشناسی، دانشی است که بر پایهٔ ریاضیات و علم اعداد که از دیرباز میان ملل گوناگون، (با منشأ ایرانی) رواج داشته است و در این کتاب که خود دانشنامهٔ طالع‌بینی است، بر پایهٔ متون باستانی و بیش از یکصد دستاویز و منبع علمی، به موضوعات زیر پرداخته شده است تا برای اولین بار کتابی مطلوب در این زمینه منتشر شده باشد:

علوم خفیه * ریاضیات در ایران باستان * علم جفرجامع *
تأثیر سنگ‌ها بر طالع انسان * علوم کیمیا، ریمیا، سیمیا و... *
ستاره‌شناسی * گاه‌شماری باستانی * تاریخ تقویم * علم
اعداد * تأثیر ستاره‌ها بر طالع انسان * سال‌های جانوری در
ایران باستان * و...



فهرست قسمتی از انتشارات آشیانه کتاب

- ئی - تی (موجود غیرزمینی) E.T. ویلیام وینکل / میرداودی
- آیینیه های روح جبران خلیل جبران / حسین کیانی
- افسون فریدون (از پایداری تا پیروزی ایرانیان برزهاکیان) . سوشیانت مزدیسنا
- الفبای بهداشت روان کودک (از تولد تا بلوغ) دکتر نهضت فرنودی
- الفبای علوم ناشناخته لیندامار / آرزو رسولی
- انرژی درمانی با کریستال ها (معراج بلورین) کاترین بومن / هاله گنجوی
- اوج خوشبختی (روانشناسی) مایکل رولند / الهام علی نسب
- بادیه (داستان ایرانی) محمود گلابدره‌یی
- بارقه عشق (مراثی و موالید اهل بیت ده) ابوالحسن ورزی
- بازتاب تمدن اشکانی - ساسانی بر سه پادشاهی در شبه جزیره کره . شهاب ستوده نژاد
- بانوی درون (شخصیت نهفته زنان) الیزابت هیلتز / هاله گنجوی
- پنجاه راه کنترل میگرن و سردردهای مزمن .. سیبرت. ج گریفیت / هاله گنجوی
- پیش آزمون زبان کنکور جواد عسکری
- پیشگویی های درویش اجاق شاه خوشین لرستانی / صدیق صفی زاده

تاج (اخلاق الملوك)..... ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ / حبیب‌اله نوبخت

تاریخ تمدن ایران باستان / دوره دوجلدی دکتر محمود زنجانی

تاریخ عقاید و مذاهب شیعه (المقالات والفرق) اشعری قمی / دکتر مشکور و دکتر یوسف فضایی

تای چی (۳۷ قدم به سوی سعادت و رضایت خاطر) پیترچین کین چوی / هاله گنجوی

تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، با بیگری، بهایی‌گری و

کسروی‌گرایی دکتر یوسف فضایی

تحقیق در تاریخ و عقاید مذاهب اهل سنت و فرقه اسماعیلیه دکتر یوسف فضایی

تورنج (داستان ایرانی)..... گلناز مشفق

جغرافیای درونی زنان (آنچه باید زنان درباره خود بدانند) . ناتالی انگیر / ماندا ارفع

در دشت جنون (رمان عاشقانه) اسماعیل جمشیدی

درمان احساسات (راهنمای تقویت روابط عاطفی) دکتر جان‌گری / هاله گنجوی

درمان کمردرد و پشت درد (ارتباط ذهن و جسم). دکتر سارنو / هاله گنجوی

دنیای خواب و رویا (روانشناسی تعبیر خواب) .. دکتر فیونا زوکر / زهرا جلیلی

دیپاچه شاهنامه ویرایش و گزارش: امید عطایی

راهنمای تغذیه و درمان سالمندان دکتر جودیت سوارت / محمد مهدی سلطان‌بیگی

راههای درمان آرتروز و کنترل دردهای مزمن .. پراکیاشارما / هاله گنجوی

راههای طبیعی درمان افسردگی..... مایکل ت. مورای / هاله گنجوی

- روشن‌بینی برای تنه‌ها (روشی آسان برای دستیابی به حقیقت وجود و کمال معنوی) ..
- تادئوس گولاس / هاله گنجوی
- رهایی از برزخ زندگی (بازسازی خانه درون) ایانلا ونزانت / هاله گنجوی
- زناشویی و عشق پایدار دکتر ویلیام ج. دوئرتی / هاله گنجوی
- زندگی جاودانه (عالم پس از مرگ) محمد قضایی طباطبایی
- ستاره‌شناسی و غیب‌گویی (علوم نهان) پروفیسور فاروق صفی‌زاده
- سفر به حجله گاه عشق (خاطرات سفر به قونیه) محمود گلابدیره‌یی
- سلسله یاماتو در ژاپن و تمدن باستانی پارس شهاب ستوده‌نژاد
- شگفتیهای باستانی ایران (ایرانیان پیشگامان فرهنگ و تمدن) .. امید عطایی
- طالع‌بینی آریائی ملکان سرشت / پروفیسور صفی‌زاده
- طالع‌فرزندان شما (شخصیت افراد برحسب ترتیب تولد در خانواده) دکتر کونین لمن / هاله گنجوی
- عروس فرانسوی (رمان) ایولین آنتونی / فاطمه سزاوار
- عشق و پسر روستا (داستان ایرانی) پروفیسور محمود لطفی
- فرهنگ نام‌های آریایی پروفیسور فاروق صفی‌زاده و محمد ملکان سرشت
- فرهنگ نوین کالینز (انگلیسی به انگلیسی)
- THE NEW COLLINS THESAURUS
- فرهنگ هدوی (انگلیسی به انگلیسی)
- Headway Companion Dictionary



قتل در بین التهرین آگاتا کریستی / نگین ازدجینی

کلو تنجه، دیوانه بلژیکی (رمان) ابوالفضل اردو خانی

کتابخانه تخصصی ادبیات
کی گونگ (به سوی جوانی ابدی به همراه طب سنتی چین) ژردار اد / ناصر خدایار

گفتار بورا ترجمه: زهرا اخلاقی

ماساز درمانی (یومی هوترایی) ترجمه و تألیف: غلامرضا آذر هوشنگ

ماهی طلایی (رمان) لو. کلزیو / شادابه لاجوردی

مجموعه بازی های کودکان و نوجوانان مهندس هادی پز شیور

مذهب عشق (اندیشه های جبران خلیل جبران) ... ژوزف شعبان / اکرم السادات امیر خلیلی

من تنها نیستم (داستان ایرانی) محمد مولانا

منهر (داستان ایرانی) محمود گلابدیره یی

مهاجرت (بررسی مشکلات مهاجران در جهان) زهرا خباز بهشتی

میکروفون شماره ۴ (مجموعه قصه تاریخی - سیاسی) ناصر خدایار

نقاب زورو (ماجران دون دیگو، قهرمان جوان) جیمز لوسینو / ماندانا ارفع

نمی خواهم زنده بمانم (رمان حقیقی) آنا کویندلین / منیژه بهزاد

ویلی زعفرانیه (داستان پلیسی) احمد مرعشی

هنر آشپزی در گیلان زری خاور (مرعشی)